





# سوگنامه

«دفتر دوّم»

بیانیه‌ها و مقالات و اشعار

شخصیتهای ملی، مذهبی، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و...

به مناسبت رحلت

فقیه و مرجع عالیقدر

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

(رضوان الله تعالی علیه)

﴿بيت حضرت آيت الله العظمى منتظرى (رضوان الله تعالى عليه)﴾

قم، بلوار شهيد محمد منتظرى، كوچه شماره ۱۲، پلاک ۳۲۶

تلفن: ۱۴ - ۷۷۴۰۰۱۱ \* فاكس: ۷۷۴۰۰۱۵ (۰۲۵۱)

WWW . AMONTAZERI . COM \* WWW . MONTAZERI . BIZ

AMONTAZERI @ AMONTAZERI . COM

## فهرست مطالب

- ۱- حسینعلی منتظری، فرزند علی، فعال حقوق بشر «ابوذر آذران»..... ۹
- ۲- آیت‌الله منتظری، مرجع تقلید هم به لقاءالله رفت «سید محمد علی ابطحی».. ۱۵
- ۳- عاش سعیداً و مات سعیداً «حسین ارغوانی»..... ۱۷
- ۴- در سوگ آن که هم حسین بود و هم علی «نوشابه امیری»..... ۲۰
- ۵- فقیهی که فراموش نمی شود «حسین انصاری‌راد»..... ۲۳
- ۶- در سوگ سنگربان حقوق مخالفین «عبدالعلی بازرگان»..... ۲۴
- ۷- در رثاء منتظری، مردی که استقلال و آزادی و ... «ابوالحسن بنی صدر»..... ۲۹
- ۸- مردی که دامان شریفش، پاکیزه‌تر از آسمان بود «سیمین بهیانی»..... ۳۱
- ۹- الگویی برای حوزویان «نجات بهرامی»..... ۳۲
- ۱۰- متبرک باد «راه» تو «آرش بهمنی»..... ۳۵
- ۱۱- طالقانی و منتظری، آنها دو تن بودند «مسعود بهنود»..... ۳۹
- ۱۲- سقراط و آیت‌الله منتظری «هیوا تنهایی»..... ۴۷
- ۱۳- خدایش پیامرزد که چنین محبوب رفت «سمیه توحیدلو»..... ۵۰
- ۱۴- آیت‌الله منتظری، فقیهی که شیفته قدرت نشد «محمد علی توفیقی»..... ۵۲
- ۱۵- مرثیه آفتاب «اسدالله جعفری»..... ۵۷
- ۱۶- عالمی کم‌نظیر «جلال جلالی‌زاده»..... ۶۰
- ۱۷- آیت‌الله منتظری و اهل سنت ایران «محمد آزاد جلالی‌زاده»..... ۶۴

- ۱۸- فقیه فقه الحکومه «نجفقلی حبیبی» ..... ۶۸
- ۱۹- روایتی از «شام غریبان» آیت‌الله منتظری «محمود حجتی» ..... ۷۱
- ۲۰- برای آنکه بودنش برکت بود و رفتنش عبرت «سید امیر خرم» ..... ۷۵
- ۲۱- طائر سرمست زندگی «غلامحسین خورشیدی (عارف)» ..... ۷۹
- ۲۲- اولین «فقیه - شهروند» «حمید دباشی» ..... ۸۲
- ۲۳- فروتن و فداکار «علیرضا رجایی» ..... ۸۸
- ۲۴- دریغ از بزرگی که قدر ناشناخته ماند! «غلامعلی رجائی» ..... ۹۰
- ۲۵- هر لحظه عظیم‌تر می‌نمود؟ «تقی رحمانی» ..... ۹۵
- ۲۶- لحظه‌ای نیاسوده «محسن رهامی» ..... ۱۰۱
- ۲۷- محرم در محرم «صدراسبزیینه» ..... ۱۰۷
- ۲۸- تأثیر غیبت آیت‌الله‌العظمی منتظری بر جنبش اعتراضی ایرانیان «فرج سرکوهی» ..... ۱۰۹
- ۲۹- پیام خامنه‌ای در مرگ منتظری، [...] «فرج سرکوهی» ..... ۱۱۴
- ۳۰- مرجع دگراندیشان «سپهر سعادت» ..... ۱۱۸
- ۳۱- در دلم آتش نهان است که یار از دست رفت «رضی‌الله سعادت» ..... ۱۲۰
- ۳۲- آیت‌الله منتظری، تجسم آرمان دست‌نیافته انقلاب پنجاه‌وهفت «احمد سعیدی» ..... ۱۲۱
- ۳۳- یک سال پیش با آیت‌الله منتظری «محمود سعیدی‌زاده» ..... ۱۲۳
- ۳۴- مرجع آزاده! آزادی‌ات مبارک «فاطمه شمس» ..... ۱۲۷
- ۳۵- اصولگرای تمام «ماشاء‌الله شمس‌الواعظین» ..... ۱۲۹
- ۳۶- مرگ‌های تاریخ‌ساز «روح‌الله شهسوار» ..... ۱۳۱
- ۳۷- گذشته‌ای که نمی‌گذرد «شادی صدر» ..... ۱۳۷
- ۳۸- آن رایت فضیلت و فیض مدام رفت «فضل‌الله صلواتی» ..... ۱۴۳

- ۳۹- سوگ‌نامه‌ای برای پدر «حقوق بشر» ایران «شیرین عبادی» ..... ۱۴۵
- ۴۰- پله پله تا ملاقات خدا (زندگینامه آیت‌الله العظمی منتظری) «امین علم‌الهدی» ..... ۱۴۷
- ۴۱- برکت مرگ «فرهمند علیپور» ..... ۱۵۶
- ۴۲- مظلومیت یک متفکر «محسن عمادی» ..... ۱۶۰
- ۴۳- از نوعی دیگر «مهدی غنی» ..... ۱۶۵
- ۴۴- مرجع متواضع «محمد تقی فاضل‌میبدی» ..... ۱۶۸
- ۴۵- آبروی مرجعیت «هادی قابل» ..... ۱۷۰
- ۴۶- تقدیم به بیت مرجع مظلوم و مجاهد همیشه جاویدمان «محمد قدیری» ..... ۱۷۷
- ۴۷- آیت‌اللهی که به اصلاحات دینی پیوست «کاوه قریشی» ..... ۱۷۸
- ۴۸- آیت‌الله منتظری: تنی که رفت، اندیشه‌ای که ماند «بهروز کارونی» ..... ۱۸۳
- ۴۹- جنبش سبز و فقدان منتظری «مرتضی کاظمیان» ..... ۱۹۰
- ۵۰- آیت‌الله منتظری: مصداق مؤمن حقیقی «مرتضی کاظمیان» ..... ۱۹۳
- ۵۱- فقیه متفاوت «محمد صادق کاملان» ..... ۱۹۶
- ۵۲- آن را که جای نیست همه شهر جای اوست... «جمیله کدیور» ..... ۱۹۹
- ۵۳- پاکسازی جمهوری اسلامی [...] «محسن کدیور» ..... ۲۰۲
- ۵۴- پیر مبارزه با خودکامگی «علی کلائی» ..... ۲۲۰
- ۵۵- مورخان و آیت‌الله منتظری تاریخ ساز «اکبر گنجی» ..... ۲۲۷
- ۵۶- آن‌که صعود کرد و آن‌که سقوط کرد؛ آن‌که رها شد و آن‌که گرفتار «اکبر گنجی» ..... ۲۳۰
- ۵۷- چنان با خوب و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی... «مادر لطفی و...» ..... ۲۳۸
- ۵۸- غمخوار کرامت انسان «محمد مجتهد شبستری» ..... ۲۳۹
- ۵۹- میراث فقهی و سیاسی آیت‌الله منتظری: نظارت فقیه و... «مجید محمدی» ..... ۲۴۱

- ۶۰- آخرین روزهای قم؟ «فرید مدرسی» ..... ۲۴۶
- ۶۱- گفتم اگر شهید مطهری بود «علی مطهری» ..... ۲۴۹
- ۶۲- در سوگ حسینعلی منتظری «علی معظمی» ..... ۲۵۱
- ۶۳- نگاه بدیع به فقه «رسول منتجب‌نیا» ..... ۲۵۳
- ۶۴- و در نماز عشق چه خواندی؟ «سید عطاء‌الله مهاجرانی» ..... ۲۵۶
- ۶۵- راهی که باید تا پایان پیمود «عبدالله مهتدی» ..... ۲۵۹
- ۶۶- حجت مسلمانی من «بهزاد مهرانی» ..... ۲۶۵
- ۶۷- پیراهن سبز یوسف «ش. مهرمنش» ..... ۲۶۸
- ۶۸- فقیه حق‌اندیش و انسان کیش «مهدی میرقیوم‌نیا» ..... ۲۷۶
- ۶۹- گفت: هیئات منّا الذّله «سید ابراهیم نبوی» ..... ۲۸۰
- ۷۰- آموزگاری که پاک رفت «فرخ نگهدار» ..... ۲۸۵
- ۷۱- هزار مرتبه تعظیم بر صداقت تو «صدیقه وسمقی» ..... ۲۸۷
- ۷۲- میراث‌دار دینداری و آزادگی «احسان هوشمند» ..... ۲۸۸
- ۷۳- حجت مسلمانی ما «حسن یوسفی اشکوری» ..... ۲۹۲
- ۷۴- مردی که حق تکلیفش بود از میان ما رفت «نویسنده نامعلوم» ..... ۲۹۶
- ۷۵- نام تو در دفتر تاریخ سبز «شاعری که خود را معرفی نکرد» ..... ۲۹۸
- ۷۶- نیست دگر قرص قمر پیش ما «فرزند یکی از پاسداران محافظ ایشان» .. ۳۰۰



### حسینعلی منتظری، فرزند علی، فعال حقوق بشر

«ابوذر آذران»

او خاوران را فاش کرد تا بگوید: من نه آیت‌الله هستم، نه قائم مقام رهبری، نه ولی فقیه، نه آیت‌الله العظمی و نه مرجع تقلید، که حسینعلی منتظری هستم فرزند علی.

من نمی‌خواهم بگویم آیت‌الله العظمی منتظری، مرجع عالیقدر تشیع، دارفانی را وداع گفت، می‌خواهم بگویم حسینعلی منتظری قلب حقوق بشر ایران از تپش بازایستاد. آری من این فقیه عالیقدر را فعال حقوق بشر می‌خوانم همو که عطای رهبری ایران پس از خمینی را به لقایش بخشید تا از اعتراضش بر ریختن خون انسانهای دربند باز نماند. منتظری کسی بود که اگر تنها چند ماه مهر سکوت بر لبان ترسای خود می‌زد، تمام اختیارات اصل ۱۱۰ به او می‌رسید، او می‌شد امام منتظری، رهبر جمهوری اسلامی ایران، رهبری که از ائمه جمعه تا رؤسای قوه قضائیه و سازمان‌های عریض و طویلی چون صداوسیما و از فرماندهان نظامی تا فقهای شورای نگهبان همه و همه را عزل و نصب می‌کند، رهبری که رئیس جمهور را تنفیذ می‌نماید و فرمان جنگ صادر می‌کند.

و منتظری این قدرت مطلق را بیشتر و بیشتر از همه می‌شناخت نه اکنون که رهبری امروز، اینچنین پای بر حقوق قانونی خویش می‌فشارد و جهان را با حقوق حقه خویش آشنا می‌سازد، منتظری زمانی قدرت بی‌عنان ولی فقیه را می‌شناخت که این تئوری را در جهان بدون

جمهوری اسلامی تدریس کرد و بعدها این اصل را همراه با تلاش همفکرانش بر صدر قانون اساسی نشاناد.

منتظری تنها و تنها چند ماه با ولایت فقیهی خود فاصله داشت که لب گشود و از حقوق مخالفان سیاسی خویش دفاع کرد، کسانی که شاید اگر پای بر اریکه قدرت می نهادند پیش از هر کس دیگری منتظری را اعدام انقلابی می کردند. منتظری به قتل عام انسان‌های درین اعتراض کرد و از «ولی فقیهی» به «فقیهی ساده لوح» تنزل یافت.

منتظری را من فعال حقوق بشر می نامم چه، در تابستان تفتیده ۶۷ آنگاه که حق بشر با نفیر گلوله‌ها به یغمای انقلابیون خداجو می رفت و خون خداناباوران دشت‌های ایران را سرخ می نمود، دومین فقیه ایران زمین عمامه بر زمین کوبید و خدا را گواه گرفت که چنین ظلمی نه انسانی که اسلامی هم نیست.

او خاوران را فاش کرد تا بگوید من نه آیت‌الله، نه قائم مقام رهبری، نه ولی فقیه، نه آیت‌الله العظمی و نه مرجع تقلید که حسینعلی منتظری هستم فرزند علی، همان روحانی ساده شهرستانی که در دشت‌های نجف آباد کشاورزی می کرد و درس اخلاق می گفت و با حیات پاک خود نجف‌آبادی‌ها را برای نسل‌های متمادی آگاه کرد، آگاه به دین و سیاست.

منتظری تنها یک مرجع بزرگ تقلید نیست، مردی که اکنون پس از ۸۷ سال جهاد عارفانه پای بر آسمانها می گذارد، بیش از آنکه یک فقیه نواندیش باشد، یک مبارز راه آزادی است؛ راهی که همیشه به تالارهای قدرت منتهی نمی شود و بسیاری از اوقات به حبس و حصر و شکنجه و

تهمت می‌انجامد و زندگی منتظری را نه فرش‌های قرمز قدرت که تار و پودی از تبعید و شکنجه و حبس و حصر شکل داد.

روزی که او یک‌تنه پای بر «احقاق حق مظلوم» فشرد، بسیاری از روحانیان ناراضی امروزی بر او تاختند و شیخ ساده‌لوحش خواندند و بسیاری از روشنفکران نیز اهمیت کار او را آنچنان که باید، نفهمیدند. روحانیانی که اینک بیانیه می‌دهند و سرآسیمه پای در راه قم می‌نهند، آن روزها علیه این فقیه بزرگ برآشفتند. عبدالله نوری، موسوی اردبیلی، مهدی کروبی، یوسف صانعی، محمد خاتمی، همه و همه چنان بر قائم‌مقام رهبر خود عرصه را تنگ کردند که گویا جرم بزرگی مرتکب شده است جرمی که اکنون افتخار بشردوستان جهان است، جرمی که هنوز هیچ برنده نوبلی توان کسب افتخار آن را نداشته است.

در نظام آموزشی حوزه علمیه، رابطه استاد و شاگرد دیگرگونه است، واجب است که طلبه تا آخر عمر، احترام استاد خویش نگه دارد و منت او را بکشد. آیت‌الله علی خامنه‌ای، سید احمد خاتمی و حسن رحیم پورازغدی و تقریباً اکثر تئوریسین‌های قدرت فعلی ایران، زمانی شاگردان حلقه درس منتظری بودند و به این شاگردی افتخار می‌کردند. حلقه افسون‌گر قدرت چون بر انگشت سبابه آنان جای گرفت، حرمت وجوبی استاد را کنار نهادند و بر بالای همه منابر به سب او پرداختند.

زمانی آیت‌الله خمینی، حفظ حرمت و حیثیت منتظری را «واجب المراعات» خواند و او را که مورد اعتماد کامل خود می‌دانست از او به عنوان «برج بلند اسلام» و «ذخیره انقلاب» یاد کرد و زمانی دیگر منتظری را فقیه ساده‌لوح نام نهاد و او را از گردونه قدرت خارج نمود.

این تصمیم رهبر کبیر انقلاب، در پرده‌ای از ابهام باقی است چه، برآشفته‌های آن روز، دوستداران امروز منتظری شده‌اند و برای رفتنش اشک می‌ریزند و گویا محفل نشینان بیت امام از جمله سید احمد خمینی بعدها از آنچه بر منتظری رفت، نادم و نگران شده بودند.

اینک که منتظری و احمد خمینی رفته‌اند، بر بازماندگان آن یک سال تلخ، واجب است که سکوت بشکنند و دفتر تاریخ بازکشایند که آیا واقعاً خمینی در آخرین ماه‌های حیات خویش، حاصل عمر خود را ساده‌لوح خواند؟ آیا رهبری چنین دوراندیش می‌تواند حاصل عمر خود را در طول سالیان سال اعتماد تام و تمام شناسد و بر ساده‌لوحی او پی نبرد؟ که اگر چنین بود چرا این رهبر فرزانه این شاگرد ساده‌لوح را به قائم‌مقامی خود برگزید؟

بلا تردید کسی که چنین انقلاب بزرگی را رهبری کرد و ایران را از جنگی خانمان‌سوز عبور داد، از شناخت شاگرد سالهای دورش عاجز نبود و از دورکردن این شاگرد ساده‌لوح از خود در همان ابتدای انقلاب مانند بسیاری دیگر از جمله آیت‌الله شریعتمداری ابایی نداشت. این معادله تنها و تنها یک مجهول دارد، مجهولی که باید از صحنه‌گردانان نادمی چون عبدالله نوری پرسید: آیا واقعاً رهبر کبیر انقلاب، قائم‌مقام خود را ساده‌لوح می‌دانست؟

منتظری یک فرد نیست، تاریخ یک انقلاب است، تاریخی که از اعتراض برای نجات دین و فرهنگ آغاز شد و به پایمال‌کردن حقوق نخستین ایرانیان منتهی شد و منتظری تمام این مسیر طولانی را در صدر صف طی کرد. او که زمانی برای نجات دین خود، همراه پیران دوران

همچون آیت‌الله سعیدی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله غفاری، آیت‌الله خمینی و ... تبعیدهای زنجیره‌ای به خلخال، طبس، سقز و زندان طولانی مدت را تحمل کرد، در انتهای راه نیز، همراه همه جوانان ایران، برای نجات انسان ایرانی فریاد زد و حصر کشید.

منتظری نجف‌آبادی، ایرانی است، مرجعی برای همه ایرانیان نه مرجع دینی که ملجأ آغوش باز همگان. دیدارهای او با طیف‌های مختلف زنان، روشنفکران، جوانان، روحانیان، دانشگاهیان گواه این مدعاست. او بدون اینکه از عقاید خویش دست یازد، هم با عبدالکریم سروش به مباحثه نشست و هم با آیت‌الله شبیری زنجانی. او همه را به حضور می‌پذیرفت. از اعضای دفتر تحکیم وحدت تا فعالان فمینیست. او برای احقاق حقوق همگان بیانیه و حتی فتوا صادر کرد از حقوق زندانیان سیاسی تا حقوق بهائیان، از حقوق شهروندی در ارایش تا حقوق اولیه شهروندان آذربایجانی برای یادگیری زبان مادریشان.

و حسینعلی منتظری فرزند علی، اکنون پای بر دوش جوانانی به معراج می‌رود که وی تمام دوران رشد و بلوغ حیاتشان را در حصر بود و هرگز هیچ تصویری از او بر رسانه‌های ایران حتی روزنامه‌های اصلاح‌طلب، حک نمی‌شد. اما منتظری از اتاق کوچک خود با جوانان به گفتگوی صمیمانه و مؤثر نشست و مخالفان سرسخت او پس از سالها حضور رادیو، تلویزیون، منابر، دانشگاه‌ها، حسینیه‌ها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و ... نتوانستند با جوانان به گفتگو بنشینند.

منتظری را همه تحسین می‌کنند نه بخاطر اینکه او دانشمند علوم اسلامی و فقیه عالقدر است و نه بخاطر ۸۰ سال مبارزه و نه بخاطر

مظلومیت بی سابقه و نه بخاطر ۲۰ سال مخالفت با حاکمیت؛ بلکه بخاطر دفاع جانانه او از «حقوق بشر» است، حقوقی که از سوی شاگردان روحانی وی بنام دین نقض می شود و این روحانی بلند پایه بنام دین بر این تضييع تأسف بار اعتراض می کند.

منتظری را همه تحسین می کنند، چه جوانانی که پیشانی سبز بر سر بسته و بر خیابان های قم، نجف آباد، تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد و ... سرازیر شده اند و چه آنانکه از سر ناچاری، قلم و کاغذی ستانده و پیامی نوشته اند، پیام هایی که گاه نشان از یک ارادت بزرگ دارند و گاه از کینه ای سخت سوزان حکایت می کنند.

**پی نوشت:** شبی در دوران دانشجویی ام، دوستی از دیار نجف آباد، با شعی تمام همراه جعبه ای پر از شیرینی آمد و با هیجانی وصف ناپذیر گفت: فلانی! حصر آقارو برداشتند. پس از آن چند بار در معیت دوستان به حضور این فعال حقوق بشر رفتم. سرزنده بودن و حافظه بسیار قوی پیرمرد برای من جلوه بیشتری داشت. یکبار بر منتظری اعتراض کردم که چرا از آیت الله شریعتمداری دفاع نکردی؟ در پاسخ جزوه ای به من داد که حقایقی در آن نوشته شده بود و در واقع تنها مطلب مکتوبی بود که من تا آن زمان درباره آیت الله شریعتمداری خوانده بودم، آن جزوه را که دفاعیه ای برای شریعتمداری بود، همراه یک عکس یادگاری، برای همیشه نگه خواهم داشت بیاد منتظری.

### آیت‌الله منتظری، مرجع تقلید هم به لقاءالله رفت

«سید محمد علی ابطحی»

آخرین بار صدای آیت‌الله العظمی منتظری را یک روز پس از آزادی از زندان شنیدم که شخصاً تلفن کردند و آزادی‌ام را تبریک گفتند. فرصتی نشد که به خدمت ایشان برسم و عرض تشکر کنم. مدت‌ها شاگردی ایشان را کرده بودم. فقیهی عالیقدر بود که اعماق فقه را با سالها تعمق در اسلام ناب و فقه سنتی و با استفاده از محضر آیت‌الله بروجردی و امام خمینی دریافت کرده بود و شاگردان فراوانی را تربیت کرد که بسیاری از آنان منشأ خدمات بزرگی به کشور و مردم شدند. کتابهای فقهی ایشان برای همیشه پشتوانه فقاقت خواهد ماند. آیت‌الله منتظری در پایه‌گذاری انقلاب اسلامی نقش مهمی داشت و همیشه، همگان را به محبت و صلح و دوستی فرا می‌خواند و آرامش و اتحاد را برای ایران و اسلام می‌خواستند. فرزند بزرگ ایشان مرحوم محمد منتظری هم عمری را در قبل از انقلاب در دربه‌دری گذراند و بعد از انقلاب نیز در انفجار حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین به شهادت رسید.

در مشهد که به خاطر سال مادرم آمده‌ام، خیر دردناک درگذشت این مرجع بزرگ را شنیدم. امیدوارم تلاش فقهی و اندیشه‌های تابناک فقاقتی ایشان راه روشنی برای دینداران باشد و مقلدان ایشان بتوانند همان اندیشه را ادامه دهند. سختی‌ها و رنجهای بی‌پایان وی در طول عمر از خاطر مردم انقلابی ایران محو نخواهد شد. امیدوارم در

فرصت‌های بهتر بتوانم از شخصیت این مرد بزرگ بنویسم. هر وقت ایشان را در این سالها می‌دیدم با آن سن و سال از وبلاگم حرف می‌زدند و از آن یاد می‌کردند. مصیبت رحلت این مرجع بزرگ تقلید را به مقلدان و خانواده و به خصوص دوستان گرامی ام آقایان احمد و سعید، فرزندان ایشان و نیز دختران و سایر بستگان‌شان به سهم خودم تسلیت می‌گویم.



«۳»

## عاش سعیداً و مات سعیداً

«حسین ارغوانی»

حضرت آیت‌الله منتظری از میان ما رفت. او عمری با برکت و سراسر رنج و مبارزه داشت. او با عزّت و بزرگی و با شجاعت و شهامت زیست و از احدی به جز خدا نترسید و هیچ مصلحتی را بر بیان حق و حقیقت مقدم نداشت و با عزّت و بزرگی از دنیا رفت. او خود را وقف مبارزه و مردم و ایران و اسلام نموده و شخصیتی بی‌نظیر بود. او حقیقتاً بی‌اعتنا به قدرت و بی‌علاقه به دنیا و زاهدی واقعی بود. نه زاهدی بی‌اعتنا به دنیای دیگران، بلکه زاهدی بی‌اعتنا به دنیای خود. زاهدی سیاستمدار و سیاستمداری نه قدرت‌مدار و مصلحت‌اندیش و مردم‌فریب که سیاستمداری آرمانگرا و اخلاق‌مدار. او برآستی یک شیعه‌علی بود. او در دو قدمی رسیدن به قدرت همچون حضرت علی پشت پا به قدرت زد و حاضر به دروغ و تظاهر و ریا و نفاق نشد. او حجت را بر امام و مقتدایش تمام کرد. او از قدرت کناره‌گیری کرد و ماندن در قدرت و حفظ قدرت را به قیمت سکوت در برابر بی‌عدالتی و پایمال شدن حق انسانها را به هیچ عنوان تاب نیاورد.

او خود واضح نظریه‌ و ولایت فقیه و هم مفسر واقعی آن بود. او تبعیت از ولایت فقیه را برآستی و درستی معنی کرد و با عمل خود نشان داد که تبعیت از ولایت فقیه یک تبعیت کورکورانه و مقلدانه و میمون‌وار و بدون حجت شرعی و عقلی و در قالب رابطه‌ مرید و مرادی و رابطه‌ای یک طرفه و یک سویه نیست. او نشان داد که تبعیت از ولی فقیه تا وقتی

معنی دارد که ولیّ فقیه خود تابع اصول و ارزشهای دینی و اخلاقی و آرمانهای انسانی باشد و در صورتی که او دچار لغزش شود و از راه راست و درست خارج شود بر مقلدان و مأمومین است که با تذکر و امر به معروف و نهی از منکر او را به راه راست و درست باز آرند و در صورتی که او استنکاف کند شرط ولایتش ساقط است و تبعیت از او نه تنها لازم و واجب نیست بلکه باطل است. او در عین عشق و ورزیدن به حضرت امام از امر به معروف و نهی از منکر وی دریغ و ابا نداشت و بخاطر خوشامد ایشان و برای باقی ماندن در رأس هرم قدرت و چنگ انداختن به قدرت، حاضر به مماشات نشد. حضرت امام مردی بزرگ و وارسته بود اما مانند هر انسان دیگری دارای خطاها و اشتباهاتی نیز بود و بزرگترین خطای ایشان خطا در شناخت دوستان و دشمنان بود. دوست انسان آن نیست که خطا و عیب انسان را از چشم او بپوشاند و عیبش را حسن و خطایش را صواب و زشتی اش را زیبایی جلوه دهد. دوست صادق چون آئینه است. عیب را عیب و حسن را حسن نشان می دهد. حضرت آیت الله منتظری دوست و یار و همسنگر و هم‌رزم واقعی حضرت امام و ثمره عمر ایشان بود و لذا از موضع یک دوست از ایشان انتقاد کرد و به عنوان یک آئینه تمام‌نما عیب و اشتباه ایشان را به خودشان متذکر شد و هنگامی که دید دشمنان دوست‌نما دورتادور ایشان را احاطه کرده و مجال شنیدن حرف حق را از ایشان گرفته‌اند بزرگوارانه از قدرت کناره‌گیری کردند. کنار گذاشتن حضرت آیت الله منتظری از رأس قدرت بزرگترین خطا و اشتباه حضرت امام بود، و این خطای بزرگ سبب شد تا ناهلان و نامحرمان همانها که امروز برای

پاره شدن عکس ایشان بر سر و سینه می زنند و در این حال خاندانش را مورد اهانت و یاران و دوستانش را مورد اتهام قرار می دهند متأسفانه پس از ایشان بر سرنوشت کشور و انقلاب حاکم شوند. یاد و نام و راه و خاطره آن مرد بزرگ و فرزند مجاهد و شهیدش محمد منتظری همواره در اذهان ایرانیان تا ابد باقی خواهد ماند و چون ستاره ای در تاریخ ایران خواهد درخشید.

مرگ این مجاهد نستوه و فقیه عالیقدر در آستانه عاشورای حسینی و مقارن با اعتلای جنبش سبز و مبارزه حق طلبانه مردم ایران بر علیه کجی و انحراف حاکمیت نظام جمهوری اسلامی از خط راستین امام و از اهداف و آرمانهای اولیه انقلاب، چون زندگی اش مرگی با برکت و معنادار و همچون مرگ حاج آقا مصطفی خمینی از الطاف خفیه الهی و گامی بزرگ در جهت تحقق اهداف و آرمانهای آن آزادمرد فرزانه در نیل به آزادی و مردم سالاری دینی و نفی استبداد دینی است. روحش شاد و راهش مستدام باد.

«۴»

## در سوگ آن که هم حسین بود و هم علی

«نوشابه امیری»

آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری، مرجع عالیقدر شیعیان، دیروز درگذشت تا در همزمانی هفتمین روز مرگش با حادثه عاشورا، به یادمان بیاورد که او هم «حسین» بود و هم «علی». مظلوم‌ترین حسین‌ها و شجاع‌ترین علی‌ها. مردی که مرگ و زندگی‌اش، داستان سوگناک همه آرمان‌گرایانی است که خویش به قدرت نمی‌فروشدند و قدرت، به پیشیزی نمی‌خرند. آنان، زنده که باشند، می‌شوند «امید بی‌پناهان» و «خارِ چشم دشمنان»؛ مرگ‌شان نیز که برسد حکایت‌شان، حکایت همان باد که کسی پرسید: مگر می‌میرد؟ برای شناخت این حسین و علی، ضروری نیست دین داشته باشیم؛ آزاده اگر باشیم کافیست.

«حسین» است؛ همان مرد تاریخ که داستانش نه از حکومتیان، که از «آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری»، تصویر همواره واقعیت آموخته‌ایم؛ مردی که ظلم، تاب نیاورد و به نیرویی اندک، بر دشمنان تاخت تا در مرگش حماسه ایستادگی را معنا کند. همان که با دسته‌های عزاداری دولتی، و با هماهنگی «ستادهای بحران» به میانه نمی‌آید؛ همواره همیشه هست تا نشانی باشد از شکنندگی قدرت ظلم و ظالم. همان حسین که هزاران سال است می‌جوشد خونش؛ همان که نامش، پیوند خورده است به شورش و به خلق.

این حسین را با «حسین» دولتی، هیچ نسبتی نیست؛ بیچاره مردی که تنها بر او گریستن باید و از مظلومیت دو طفلانش، صحرایی ساختن

برای به بیراهه زدن. این حسین، در مرگش نیز زنده است و آدمیان را نه به گریستن، که به ایستادن می خواند.

«علی» است؛ مردی شهره به شجاعت؛ به انصاف، به ولایت مداری؛ به «آیت الله العظمی حسینعلی منتظری»، بهترین تصویر عدل، به درایت، به مهربانی. نه آن علی حکومتی که خون می بارد از شمشیر دو لبه اش؛ نه آن که ابن ملجم می تراشد روز و شب، نه آن که در کینه می خوابد و در نفرت برمی خیزد.

آیت الله العظمی حسینعلی منتظری - این حسین و این علی؛ این حسینعلی - در تیترو روزنامه ها و در تصویر سیماها و صداها، اسلامی، زنده نیست. او را سپاهی و سردار و بسیجی، همراهی نمی کند. او مرتبت دینی اش از خبرگزاری فارس و ایرنا نگرفته، که با نوشته آنان، خلع مرتبت شود؛ با توطئه و باندبازی هم مرجع نشده؛ که مرجعیتش با قدرت نظامی بیاید و با آزادی، از یاد برود. او آیت الله است، آیت الله العظمی. ولی به حق مسلمینی که سالهاست در غیاب پدران و برادران دریند، نان سفره های کوچک شان، از بیت در حصر او می رسد. آنان که گاه به تنگ آمدن از [ . . . ] نابخق این دوران، سنگ صبوری جز او نمی شناسند. با چه دلی باید گفت «نمی شناختند»؟

آیت الله منتظری، صورت نورانی پدر بزرگان ماست - نمی خواهم بگویم بود - دستان پاکیزه و پر مهر مادر بزرگها؛ سجاده های زیبایی که گاه گشودن، عطرشان جان را می نواخت.

آیت الله منتظری، همان حس روحانی است - نمی خواهم بگویم بود - که کودکی های معصومانه ما در امامزاده ها با آن پر می شد. همان اماکن

مقدس که گاه دخول به آنان، داوطلبانه، چادر تاشده مادر را بر سر می کردیم  
و گاه خروج، پس پسکی می رفتیم که توهین نکرده باشیم به حریم آقا.  
آیت الله منتظری، صدای تسبیح انداختن مادر بزرگ است؛ پیچ پیچ  
نرم مادر آن گاه که دعا می کند: خداوندا! بچه ام را به تو سپردم.  
آیت الله العظمی، آن نگاه انسانی ست که ما را در میان جمع های  
بزرگ نیز می دید؛ از اندوه نگاهمان درمی یافت که زندانی داریم؛  
نامه های ما را می گرفت، می خواند، پاسخ می داد. و آخر سر به مهربانی  
می پرسید: کار دیگری هست؟ و اشارتش به این بود که زندگی را چگونه  
می گذرانی تا دریابی که نانی هست برای تقسیم کردن.  
آری؛ آیت الله العظمی منتظری، هم حسین است و هم علی؛ همیشه  
با ماست؛ مثل بوی مهربانی ها، بوی آدمیت، بوی مهر، بوی سجاده،  
رنگ شب کلاه پاکیزه پدر بزرگ، رنگ دعای مادر.

## فقیهی که فراموش نمی‌شود

«حسین انصاری راد»

آیت‌الله العظمی منتظری (ره) بی‌تردید فقیهی طراز اوّل، مسلط به موازین فقهی و اصول و از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین مراجع شیعه در قرن اخیر بود. ایشان شخصیتی مسؤول، پرهیزگار و قائم به وظایف شرعی بود و در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی و حقوق مردم حساس و متعهد بود. در دفاع از حقوق مردم و مبارزه با فساد و ظلم از حیثیت و جان و موجودیت خود می‌گذشت و زحمات طاقت‌فرسایی در جهت دفاع از حقوق ملت، مردم و اسلام تحمل کرد. در دوران قبل از انقلاب از عالی‌ترین شخصیت‌های روحانی بود که رنج و زحمت زندان و شکنجه را تحمل کرد تا آنجا که رژیم مستبد پهلوی برای تحت فشار گذاشتن ایشان فرزندان را در برابر دیدگانش شکنجه کرد. بی‌شک وی بعد از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در مبارزه با رژیم گذشته و پیروزی انقلاب اسلامی مهم‌ترین نقش را ایفا کرد. بعد از انقلاب هم در تسریع امور و اداره کشور بسیار از خودگذشتگی و فداکاری نشان داد. به هر حال آیت‌الله العظمی منتظری فقیهی مجاهد و مرجعی فعال بود که در طول حیات پیرکتش ضمن ممارست در علوم اسلامی و تخصصی عالی در زمینه‌های فقه و اصول و فلسفه در جهت خدمات اجتماعی و مبارزه با ظلم و فساد حاکمیت نامشروع گذشته و اصلاح امور بعد از انقلاب مردی یگانه و کم‌نظیر بود و باید گفت آیت‌الله العظمی منتظری شخصیتی تاریخی به لحاظ علمی، فقهی، اخلاقی و مبارزاتی بود و تلاش‌های ایشان هیچ‌گاه نزد خدا و ملت ما فراموش نخواهد شد.

«۶»

## در سوگ سنگربان حقوق مخالفین

«عبدالعلی بازرگان»

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند  
جرمش این بود که «اسرار هویدا می کرد»  
قبض روح القدس از باز مدد فرماید  
«دیگران هم بکنند» آن چه مسیحا می کرد  
قهرمان نهضت ملی، دکتر مصدق در بیدادگاه نظامی گفت: «تنها گناه  
من و گناه بسیار بزرگ من این است که پنجه در پنجه بریتانیای کبیر  
انداختم و صنایع نفت را ملی کردم!»  
راستی گناه آیت الله منتظری چه بود که او را از اوج عزت در مقام  
جانشینی بلامنازع رهبر انقلاب پائین آورد و بیست سال در حبس و  
حصر و هتک و حمله و هجوم قرار داد؟  
آقای [ . . . ] در تسلیت نیش و نوش داری پس از این ضایعه، دقیقاً  
بر این گناه، که چیزی جز «نه» گفتن به امام نبود، از دید خود و پیروانش  
انگشت گذاشت و از خداوند خواست چنین گناهی را با «پوشش  
مغفرت و رحمت بپوشاند و ابتلائات دنیوی را کفاره آن قرار دهد»!  
به راستی منتظری چرا و چگونه و چه وقت در برابر کسی که او و  
«مطهری» را حاصل عمر خود می شمرد، ایستاده بود؟ او که حرمت  
استاد همواره نگهداشته و سخنی کمتر از «حضرت امام» درباره ایشان  
نگفته بود، جز این که برخلاف ذوب شدگان در ولایت کارizmائی امام!  
که دین و دل سپرده، به خود اجازه اندیشه کردن در آرائش را نمی دادند،



شخصیت و شجاعت علمی و ایمانی خود را نباخته و بی پروا تصریح می کرد امام معصوم نبوده و اشتباهاتی داشته است.

انتقاد از دشمن کاری ساده و همگانی است. انتقادِ ناصحانه به دوست است که دلالت بر اخلاص دارد و هدیه محسوب می شود. آن هم به نمایندگی از کسانی که دسترسی به «کانال های ارتباطی» بیت نداشتند و یا جرأت نمی کردند سخنی بگویند!

چه نیکو گفت «تولستوی» که: ما باید از چیزهایی سخن بگوئیم که همه می دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست.

به راستی منتظری کدام رفتار و سیاست استادش را برنمی تافت و حاضر به تمکین و سرسپردگی نشد؟ پاسخ این سؤال را نگارنده به اتفاق جمعی از دوستان نهضتی مستقیماً از زبان آن شادروان شنیده است.

به حضرت امام گفتم: من همه جا به دنبال شما می آیم جز جهنم!! خندید و گفت شما فکر می کنید من به جهنم می روم.

گفتم: حرمت خون بندگان را که سزای ریختن به ناحق آن جهنم است ما از درس های شما آموخته ایم!

کلید معمای منتظری و نقطه آغاز ابتلائات ایشان همین جاست! از شگفتی های زندگی این مرد (در مقام شخص دوّم نظام)، در ایامی که هر کس نمایندگی امام را در پست و مقام نان و آب داری تمنا می کرد، دریافت نمایندگی ایشان در امور زندانها به نیّت مراقبت از حقوق مخالفین و جلوگیری از غلبه قهر و انتقام بود؟! منتظری سالیانی قبل از انقلاب در زندان بود و شخصیت زندانی سیاسی را می شناخت و با آنها

از جهاتی نزدیک تر بود تا با هم مسلکانش!  
 در خانه اش، در دورانی که همه درها به روی مخالفین بسته بود،  
 همواره باز بود و مخالفین را می پذیرفت و نظریات آنها را می شنید. ما  
 نیز در نهضت آزادی بیانیه های خود، از جمله علیه «ولایت فقیه» و ادامه  
 جنگ پس از فتح خرمشهر را برای ایشان می بردیم و یا پست می کردیم.  
 یک روز که برای اطمینان از وصول بیانیه ها سؤال کردیم، گفت: من به  
 دفتر خود سفارش کرده ام حتی فحش نامه ها را هم به من برسانند تا  
 نتیجه کار خود را بدانم!

در سال ۱۳۶۷ پس از عملیات مرصاد در غرب کشور، هزاران نفر از  
 زندانیان سیاسی به جرم ایستادگی بر موضع عقیدتی خود در نهایت  
 اختفا و استتار و با قطع ملاقات و ارتباط با بیرون زندان ها بدون محاکمه  
 با دو سه پرسش کوتاه از عقایدشان به اعدام محکوم شدند!! برخی از  
 آنها از مبارزین چپ و بیشتر از مجاهدین بودند.

چرا فقط آیت الله منتظری در برابر این اقدام برای دفاع از حقوق  
 انسانی نیروهای غیر مذهبی و کسانی که از جمله فرزندان او را کشته  
 بودند، ایستادگی کرد؟

او که از طریق برخی حکام شرع که در اجرای چنین حکمی در  
 عذاب تردید و نگرانی بودند، آگاه شده بود، ابتدا نامه ای با ده دلیل و نامه  
 دیگری با هفت دلیل تکمیلی برای ابطال این تصمیم به رهبری نوشت  
 تا شاید تغییر تصمیمی حاصل شود. اما دیدگاه متفاوت بود و  
 مصلحت اندیشی ها مختلف می نمود. راه ارتباط مستقیم او با رهبری را  
 بنا به مصالحی بسته بودند! و جز مکاتبه چاره ای نداشت که آن هم

کارساز نبود و سرانجام آن اتفاق هولناک به انتها رسید و کار یکسره شد!! در همان ایام که این حکم تکان‌دهنده جریان داشت، نگارنده که حامل بیانیه و پیامی از تهران از ناحیه پدر و دوستان نهضت آزادی در امور جاری برای ایشان بود، این ماجرا را در ملاقاتی خصوصی در خانه‌شان با جزئیات ناباورانه دریافت کرده بود. ناباورانه هم از اصل حکم و هم از اطلاع دادن صادقانه و غیر سیاست‌مدارانه ایشان به عضوی از یک حزب مخالف!! که دلالت بر صفا و سادگی دلی دور از ریاکاری می‌کرد.

در این بیست سالی که از آن تاریخ می‌گذرد، بارها این سخن دست اول را برای دیگران بازگو کرده‌ام. ولی باور ندارم کسی آن را از زبان من، که به هر حال وابسته به حزبی مخالف بودم، عمیقاً باور کرده و به حساب زیاده‌روی‌های معمول و شایعات نگذاشته باشد، و اگر نبود متن کتبی خاطرات ایشان که چند سال قبل مخفیانه به اینترنت راه یافت، گزارش هزاران خانواده داغ‌دیده هم به حساب تبلیغات بیگانگان گذاشته می‌شد و این ماجرا یا انکار می‌شد و یا سیر آن، همچون موارد مشابه، برای ابد سر به مهر می‌ماند؛ و این دینی است که منتظری به عنوان «شاهد عدالت» به گردن ملت ما دارد.

آنچه عدالت را قربانی می‌کند، «حَبّ و بغض» است؛ حَبّ، سنگین کردن کفه حقوق به نفع خود و وابستگان به خود و بغض، سبک کردن آن به ضرر کسانی است که با آنها دشمنی داریم.

قرآن در مورد نخستین آفت عدالت توصیه کرده است: ای مؤمنان، همواره ایستاده برای عدالت باشید، شاهدانی (الگوهای ارزشی)

برای خدا، هرچند به زیان خودتان، پدر و مادرتان و خویشاوندانتان...  
(نساء، ۱۳۵).

و در مورد آفت بغض: ای مؤمنان، همواره ایستاده برای ارزش‌های الهی و شاهدانی برای عدالت باشید. مبدا دشمنی با گروهی شما را به بی‌عدالتی وادارد، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است، (مائده، ۸).

منتظری، به راستی از ابتلای این دو آفت به سلامت رست؛ هم در دفاع از حق، به زیان خود، خانواده و خویشان عمل کرد؛ و هم از حقوق مخالفین، تا جایی که می‌توانست به قیمت فداکردن امنیت و آسایش خود دفاع کرد. او «نماد دفاع از حقوق مخالفین» در نظامی شد که حق فقط در پیروی از مقام ولایت مطلقه فقیه فهمیده می‌شود.

منتظری بر خلاف کسانی که دین و ایمان نداشته را به ارزانی به دنیای پست خود فروختند و همچنان می‌فروشند، تجارت پرسودی داشت؛ هم آبروی دنیا کسب کرد و هم آبروی آخرت. هم مردم را راضی کرد و هم خالق مردم را. و این است آن رستگاری عظیم.

ای نفس به آرامش رسیده، برگرد به سوی پروردگارت، خشنود شده و خشنود کننده، در صف بندگان من و به بهشتم درآی، (فجر، ۲۷ تا ۳۰).

سی‌ام آذرماه ۱۳۸۸

«۷»

در رثاء منتظری، مردی که استقلال و آزادی و حقوق انسان را برگزید

«ابوالحسن بنی صدر»

در ۲۹ آذر ۱۳۸۸، خبر درگذشت آیت‌الله منتظری انتشار یافت، مرجعی که استقلال را بر جانیشینی آقای خمینی برگزید. وقتی به ارتباط پنهانی (افتضاح ایران گیت) با آمریکا و... و ادامه جنگ خانمان‌سوز، اعتراض کرد، که آزادی و حقوق انسان را برگزید. وقتی به کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ اعتراض کرد، که حقوق انسان را برگزید. وقتی نخستین مرجعی شد که رساله حقوق انسان را انتشار داد، که به دین به مثابه ابزار استبداد فراگیر نه گفت، بخصوص وقتی دم‌زدن از ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک خواند.

با جنبش مردم ایران همراه شد و روحانیان در سکوت فرو رفته را بر اعتراض به [...] فراخواند و ماههای عمر خویش را با مردم ایران در جنبش شد و همه روز را در اعتراض به استبداد گذراند. آزادگی را برگزید زیرا او که نظریه ولایت فقیه را تدوین کرده بود در مبارزه با رژیم ولایت فقیه چشم از جهان فرو بست. در روزهای پیش از مرگ، در پاسخ به آقای محمد جعفری، اصل استقلال و آزادی انسان را در تصمیم پذیرفته بود. او اصلی را پذیرفته بود که هرگاه همگان بپذیرند، انسان‌ها استقلال و آزادی خویشان را باز می‌یابند و زندگی را عمل به حقوق ذاتی خود می‌کنند.

سالها پیش، از طریق دوستی - آقای مسعود اسماعیلو - به این جانب نوشته بود: از انقلاب چه می‌خواستیم، چه شد؟ به او پاسخ نوشتم:

خواسته‌های مردم در انقلاب را تحقق می‌بخشیم هرگاه پای استقامت  
سست نکنیم؛ و او پای استقامت سست نکرد و ایستاده بر حقوق مردم  
ایران، چشم از جهان فرو بست. به کاروان سرور آزادگان، حسین بن  
علی (ع) پیوست و زندگی در آزادگی جست.

۲۹ آذر ۱۳۸۸

« ۸ »

## مردی که دامان شریفش، پاکیزه‌تر از آسمان بود

«سیمین بهیانی»

مردی که دامان شریفش، پاکیزه‌تر از آسمان بود  
 در قطره اشکش محبت، تاییده چون رنگین کمان بود  
 با دولت و ارسستگی‌ها، در منتهای خستگی‌ها  
 آیات مهر و حکم عدلش، تا مرز بی‌مرزی روان بود  
 بخشید معنی را تکامل، چونان که بخشد غنچه را گل  
 زیرا وجودش نیم دیگر، از خطه نیم جهان بود  
 واگشتش را دوست دارم، بر جرأتش حرمت گذارم  
 با آن که بنیان کهن را، خود از نخستین بانیان بود  
 او ماند و آن درهای بسته، با آن دل از جور خسته  
 رنجیده از نامهربانی، با مهربانان مهربان بود  
 با فقر صاحب جاه بودن، در کنج عزلت شاه بودن  
 آیین انسانی چنین است، این فخر انسان آنچنان بود  
 مکتب به مسند وانهستن، از بهره دنیا گذشتن  
 در خورد هر بی‌دست و پا نیست، آنکس که این شد قهرمان بود  
 اسطوره‌ای از استواری، اعجوبه‌ای از مهر و یاری  
 هرگز نمرده است و نمیرد، مردی که سر تا پاش جان بود

## الگویی برای حوزویان

## «نجات بهرامی»

سالهاست که شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» تبدیل به اهرمی برای چیره شدن فرهنگ و مناسبات حوزوی بر مراکز علمی و پژوهشی ایران شده است. این حرکت خزنده که با اتفاقات نامبارکی همچون انقلاب فرهنگی آغاز شد، در سالهای اخیر به ریاست روحانیون بر دانشگاه انجامید و این در حالی است که هتک حرمت دانشگاه از طریق حمله نیروهای مسلح، دخالت نهادهای گوناگون در تدوین برنامه‌های درسی و آموزشی دانشگاهیان و فشار روزافزون بر اساتید و دانشجویان ... همچنان سیری صعودی را طی می‌کند. این موضع‌گیری‌ها و برخوردهای نامتعارف با دانشگاه باعث شده تا نه تنها بنیان وحدت حوزه و دانشگاه به مقصود و مراد خود نرسند، که ارتباط دانشگاه به عنوان نهادی برآمده از دل فرهنگ مدرن با حوزه به عنوان نهادی از جهان سنتی روز به روز کمتر و در عین حال تنش‌آلودتر شود. در چنین شرایطی، چه اتفاقی باعث شده تا در تظاهرات مردم ایران در روزهای اخیر که اکثر شرکت‌کنندگان در آن را جوانان و دانشجویان تشکیل می‌دهند، شعارهای زیادی در حمایت از آیت‌الله منتظری و برخی روحانیون دیگر سر داده شود؟ پاسخ این پرسش را باید در حمایت آیت‌الله منتظری از ارزشهای جهانشمولی مشاهده کرد که پایه و مبنای جهان جدید را تشکیل می‌دهند.

آیت‌الله منتظری به عنوان شخصی که در یک قدمی قدرت مطلقه



برخاسته از تئوری ولایت فقیه بود، دفاع از جان و کرامت انسانها را بر این منصب و مقام ترجیح داد و با اعتراض به روند موجود در کشور، علاوه بر برکناری از قائم مقامی رهبری، سالها اسارت خانگی و توهین و تحقیر باندهای وابسته به قدرت و برخی روحانیون درباری را تحمل کرد. وی، با اینکه منظومه فکری وی با اعدام شدگان و زندانیان آن سالها نسبتی نداشت، به دفاع جانانه از نقض حقوق آنان پرداخت و این همان اصل مترقی‌ای است که ماهیت و وجود انسان را برتر و فراتر از اندیشه‌ها و اعتقادات می‌داند. اصلی که جزو یکی از مبناهای مهم جهان جدید محسوب می‌شود.

مدعیان آشتی حوزه و دانشگاه تنها از این طریق است که می‌توانند دل دانشگاهیان را به دست آورند و گرنه رابطه از موضع بالا و نگه کردن عاقل اندر سفیه به دانشگاهیان نمی‌تواند این پیوند را برقرار کند و اصولاً آنقدر که حوزه به دانشگاه نیاز دارد، دانشگاه به حوزه ندارد. حوزه برای شناخت جهان جدید و همراه شدن با تحولات علمی بی‌شماری که همه روزه با آن مواجه است، نیازمند دانشگاه است و چنانچه لازم باشد در یک نهاد انقلاب فرهنگی به وجود آید، آن نهاد حوزه است نه دانشگاه. چرا که خرد انتقادی همواره انسان و نهاد مدرن را در چرخه‌ای از تغییر و تحول قرار می‌دهد و ادعای ایجاد تغییر در چنین نهادهایی چیزی جز تلاش برای سلطه و جایگزینی آنها با افکار غیر قابل نقد و مقدس‌گونه نمی‌تواند باشد. افکاری که سرچشمه ایدئولوژی‌های تمامیت‌گرا هستند.

آیت‌الله منتظری در روزها و ماههای اخیر نیز به شایستگی تمام در

کنار مردم ایستاد و از حقوق پایمال شده آنان دفاع کرد. وی بدون اینکه همانند برخی روحانیون در پی محاسبات خاص و سبک و سنگین کردن اوضاع باشد و اعتبار را مهمتر از حق و حقوق مردم بداند، بسیاری از تابوها و خط قرمزهای تصنعی و ناشی از سیطره استبداد مذهبی را شکست و به دیگر روحانیون آموخت که یک ایدئولوژی هر قدر هم که هاله مقدس پیرامون آن کشیده باشند، حرمت و تقدسی به اندازه حقوق مردم ندارد. اینچنین موضع‌گیری‌هایی بود که باعث شد آیت‌الله منتظری در میان مردم، اعم از روحانی و دانشگاهی و دیگر طبقات، جاودانه شود.

آیت‌الله منتظری هم اکنون همانند خورشیدی است که با درخشش خود ستارگان کوچک را در آسمان ذهن مردم محو یا کم‌فروغ کرده است. دنیای مدرن اگر چه در مواجهه با مقوله مذهب بی‌طرف است، اما سهم عمده روحانیون در دفاع از ارزشهای انسانی و حقوق بنیادین بشر برای آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. آیت‌الله منتظری نیز یکی از افرادی است که با وجود تعلق به دنیای سنتی، نام و یاد او برای همیشه در تاریخ ماندگار خواهد شد.

آری او دوست داشتنی‌ترین آیت‌الله برای جوانان و دانشگاهیان بود و در آینده نیز خواهد بود.

«۱۰»

## متبرک باد «راه» تو

«آرش بهمنی»

آیت‌الله العظمی حسین علی منتظری، دیروز صبح درگذشت. خبر جانکاه بود و واقعه سخت نامنتظر و عجیب نیست اگر سنگ بنالد از این فراق و اعضا و رهبران جنبش سبز چون ابر در بهاران بگریند. منتظری شاید برای بسیاری اولین نمونه یک «آخوند» دگراندیش در جمهوری اسلامی بود که با فداکردن بزرگ‌ترین مقام رسمی در جمهوری اسلامی، دست از آرمان‌های خویش نشست. وی اخلاق‌مداری را سرلوحه فعالیت‌های خویش قرار داد و این گونه نامش بر جریده تاریخ ثبت شد و اگر در نظام سیاسی به مقام رهبری نرسید و در قائم‌مقامی رهبری ایران باقی ماند، اما رهبر دل‌های مردم ایران شد.

در این یادداشت اما قصدم بر آن نیست که مرثیه‌ای بنویسم در سوگ این مرد بزرگ، که بسیاری اساتید خواهند نوشت. در این جا می‌خواهم به «منتظری» به مثابه یک نهاد اشاره کنم که در مقابل نهاد استبداد به عنوان دیرپاترین نهاد ایرانی یک تنه ایستاد. البته کم نبودند افرادی که حتی جان خویش را نیز در این راه گذاردند، اما تفاوت بارز آن‌ها با آیت‌الله منتظری، در این بود که وی با ایستادگی در مقابل استبداد، نه تنها حصر و محدودیت را به جان خرید، بلکه مقامی را از دست داد که چند ماهی بیشتر با رسیدن به آن فاصله نداشت.

در روزهای پس از کودتای ۲۲ خرداد هم، آیت‌الله منتظری در کنار مردم ایستاد و با پیام‌ها و سخنان خویش باعث دل‌گرمی اعضای جنبش سبز شد.

این همراهی با مردم، از آن نظر مهم است که وی در مقام یکی از مراجع تقلید بزرگ، سعی کرد که بار دیگر معنای واقعی یک «مرجع تقلید» را زنده کند. شخصی که رابطه‌ای دیالکتیکی با مردم دارد: با آن‌ها قدرت می‌گیرد و به آن‌ها قدرت می‌بخشد. اگر به آیت‌الله منتظری از این بعد نگاه بیفکنیم، باید گفت که آنچه باید از آیت‌الله منتظری آموخت، شهادت در بیان حقیقت و اخلاق‌مداری در سیاست است؛ یعنی همان حلقه مفقوده سال‌های اخیر در عرصه سیاست ایران. وی نه تنها آن زمان که در قدرت بود، همواره حرمت اخلاق را در جانب قدرت نگاه داشت، بلکه حتی آن زمان که در قامت یک اپوزیسیون ظاهر شد، هرگز اخلاق را به کناری نهاد و همواره در مبارزه خویش با «عمله استبداد و حمله قرائت فاشیستی از دین» آنچه را در درجه نخست مورد توجه قرار داد، اخلاق بود و از منظری اخلاقی، دست به نقد آنان زد که رأی مردم را به کناری نهاد و سر در آخور سلطنت اسلامی دارند.

درس دومی که می‌باید از آیت‌الله منتظری فراگرفت، شهادت در بیان عقاید است. در این سال‌ها بسیار شنیده‌ایم از آنان که خود را پاسدار مصلحت می‌دانند که بسیار هواخواهان حقیقت را برحذر داشتند از بیان حقیقت یا لااقل نیمی از حقیقت. آیت‌الله منتظری اما با شهادت خویش، نشان داد که صراحت در بیان حقیقت بی‌شک خود عین مصلحت است و قربانی کردن حقیقت در پای مصلحت، قربانی کردن حقوق انسانی است؛ و تضییع شدن حقوق انسان‌ها همانی بود که آیت‌الله منتظری سال‌ها برای جلوگیری از آن جنگیده بود. از سوی دیگر این صراحت آیت‌الله منتظری باعث شد تا هرگز توجه وی از

منبع و منشأ اصلی استبداد در ایران، منحرف نشود و همواره نوک پیکان سخنان خویش را متوجه آن جایی کند که استبداد را بار دیگر در این ملک اهورایی باز تولید کرده است.

دیگر درس آیت‌الله منتظری برای آنان که دل‌بسته دموکراسی و آزادی هستند، شجاعت در اعتراف به اشتباه است. آنان که عمری را در مبارزه سیاسی گذرانده‌اند، بی‌شک در این راه فراز و فرودهای بسیاری داشته‌اند، گاهی بر زمین خورده‌اند و آن‌گاه باز برخاسته‌اند و به راه خویش ادامه داده‌اند. آنچه که اما در این میان مهم است شناخت اشتباهات، یافتن علت آن‌ها و تصحیح چنین مواردی است. بی‌شک هر چه که مقام و منزلت فردی بیشتر باشد، دامنه اشتباه و تبعات آن نیز بیشتر خواهد شد.

در طول تاریخ کم بوده‌اند افرادی که نه تنها اشتباهات تاریخی خود را یافته و در تصحیح آن به وسع خویش کوشیده، بلکه در انظار عمومی نیز به آن اعتراف کرده باشند. آیت‌الله منتظری یکی از این افراد بود که نه تنها اشتباه خویش را پذیرفت، بلکه در انظار عمومی نیز به آن اعتراف کرد و از آن تبری جست.

اکنون که آیت‌الله منتظری رخت از جهان فرو بسته است، به نظر می‌رسد آنچه که پیش و پیش از هر چیز می‌تواند باعث زنده نگه داشتن نام وی باشد، نه تعریف و تمجیدهای فراوان و نه نوشتن سوگ‌واره‌های ادبی و سخن‌راندن از سجایا و فضایل اخلاقی وی، که عمل است به آنچه که وی در این مدت از خود نشان داده است. پدر معنوی جنبش سبز، اکنون گرچه در میان ما نیست و این عدم حضور را باید ضایعه‌ای

بس بزرگ برای جنبشی دانست که علم دموکراسی و آزادی را بلند کرده است اما حضور وی اکنون باید در میان ما، صورت روشن تر و واضح تری به خویش بگیرد. اعتراض به استبداد، ظلم و تضییع حقوق انسان‌ها، اعتراف به اشتباهات احتمالی در مسیر مبارزه و البته توجه ویژه به «انسان» به عنوان غایت و هدف و نه یک وسیله می‌تواند باعث شود آیت‌الله منتظری همواره در کنار ما باقی بماند.

تصور می‌کنم اکنون باید به سبک شاملوی بزرگ مرثیه‌ای برای آیت‌الله سرود و گفت: «متبرک باد راه تو».

« ۱۱ »

## طالقانی و منتظری، آنها دو تن بودند

«مسعود بهنود»

با درگذشت آیت‌الله منتظری، داستان زندگی دو روحانی پایان می‌گیرد، سید محمود طالقانی و شیخ حسینعلی منتظری که سی و اندی سال پیش، در لحظات تولد یک انقلاب، مردم ایران آن دو را مظهر و نمونه روحانیت در انقلابی دیدند که جانشین نظام کهنسال پادشاهی شد، و تا جامعه شهری دریا بد که اینها معیار و نمونه‌های واقعی نیستند بلکه معترضان و منتقدان نظامی خواهند شد که دارد پا می‌گیرد، سال‌ها باید می‌گذشت.

در این همه سال، آن هر دو مرد، تا زنده بودند دردها کشیدند و رنج‌ها بردند و خون دل‌ها خوردند، اما آن تصویر مأنوس سنتی روحانیت شیعه در ذهن‌ها نگاه داشتند.

آنها دو تن بودند وقتی که مردم ایران شناختندشان. یکی سیدی بود عمامه سیاه و یکی شیخی بود سپید جامه. وقتی روز تولد آخرین پادشاه، مردان مراقب امنیت و زندانبانان آن نظام رفتند که مژده بدهند که به شکرانه این روز خجسته از بند آزاد می‌شوید، هر دو شان خندیدند.

آن که سید بود به رئیس کمیته ضد خرابکاری گفت روغن ریخته می‌بخشید به امامزاده، ما که امامزاده نیستیم؛ و آن که شیخ بود با لهجه اصفهانی و به طعنه گفت جناب سرهنگ، مثل اینکه اوضاع خراب است بگذارید ما همین جا باشیم بهتر است.

نظام پادشاهی که به نفس افتاده بود حتی نتوانست آن دو را چهارم

آبان از زندان به در کند. آن دو به نمایندگی از زندانیان سیاسی که هنوز در بند بودند تا چهار روز بعد هم ماندند تا سرانجام آقایان طالقانی و منتظری روز هشتم آبان از زندان اوین بیرون آمدند. و ناگهان هزاران و بلکه ده‌ها هزار جمع شدند در سه راه شمیران. بیش از این مردم خبر نداشتند از نشانی خانه آن دو از بند رسته. و نمی‌دانستند خانه کدام یکشان آنجاست خیابان تنکابن. اولین میعادگاه انقلابیون سال ۱۵۷ از هر گروه و دسته.

شیخ حسینعلی منتظری نجف‌آبادی، در آن روزها به سرعت در سایه طالقانی همبند خود قرار گرفت که عملاً خانه‌اش مرکز انقلاب شده بود و از صبح هم کسانی از فرستادگان کاخ سلطنت و هم سیاستمداران پیری که آزادی حرکت پیدا کرده بودند همه سراغ خانه وی را می‌گرفتند. چنان که حتی روز ۲۲ بهمن هم تلفن همان خانه زنگ زد و امیرعباس هویدا بالا مقام‌ترین دولتمرد نظام پادشاهی که در تهران مانده بود گفت که می‌خواهد خود را به آیت‌الله تحویل دهد.

در آن روز آقای طالقانی گفت بگوئید من زندان ندارم بروم خانه‌اش هستند کسانی که می‌آیند دنبالش، کسی از امیرعباس هویدا که دولت نظامی به زندانش انداخته بود نپرسید شماره تلفن این خانه را از کجا می‌دانی، چنان که از حسن نگهبان انفرادی‌های اوین هم که شب‌ها پای مناجات و روضه آقای طالقانی نشسته بود کسی نپرسید چرا وقت بی‌پناهی در خانه خیابان تنکابن را کوفت و همان جا ماند.

اما آقای منتظری اصلاً رغبتی به جلوه‌گری انقلابی از خود نشان نداد، از زندان که به در آمد یک راست به نجف‌آباد زادگاهش رفت و در



خانه پدر نشست تا مردم منطقه به دیدارش بیایند و در روزهای بعد از اطراف اصفهان مردمی رسیدند. چند روزی هم در قم گذراند و بعد هم بی سر و صدا به دیدار آیت‌الله خمینی به نوفل لوشاتو رفت.

آقایان طالقانی و منتظری تا در اوین به یکدیگر برسند از راه‌های مختلف گذر کرده بودند. از سال ۱۳۲۴ در حاشیه ماجرای آذربایجان عکسی هست که نشان می‌دهد سید محمود طالقانی سربازان ارتشی و شبه نظامیان ذوالفقاری‌ها را از زیر قرآن می‌گذراند تا به جنگ نیروهای فرقه دموکرات بروند. او در سال ۱۳۲۷ پیشنهاد مسجد هدایت در قلب شهر تهران شد، سفرها رفت، منبرها داشت و با فدائیان اسلام هم مربوط بود و نشانه و الگوی آخوند سیاسی زمان.

آقای طالقانی در حوزه علمی قم و نزد مراجع چندان نفوذ و رفت و آمدی نداشت در عوض بعد از کودتای ۲۸ مرداد با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در ساخت نهضت آزادی حاضر بود و در جبهه ملی دوم حضور داشت.

آقای منتظری تا سی سالگی جز درس طلبگی و حضور در حوزه‌های علمی اصفهان و قم و نجف و کسب اجتهاد کاری نکرد و اول بار در آخرین روزهای دهه سی وقتی با مرگ آیت‌الله بروجردی قم دنبال کسی برای جانشینی وی می‌گشتند آشکار شد. دو مجتهد آقایان منتظری و مطهری که نظر به آیت‌الله خمینی دارند بسیار فعالند همه جا سر می‌کشند و در پی مرجعیت کسی هستند که نامش بعد از مراجع تقلید وقت آقایان گلپایگانی، شریعتمداری، صادق روحانی و مرعشی نجفی می‌آید اما بین طلبه‌های جوان هوادارانی داشت.

دو سال بعد از آن بود که آیت‌الله منتظری وقتی برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله خمینی تلاش می‌کرد به همراه فرزند پرورش محمد دستگیر شد. در این زمان آقای طالقانی چند سالی بود که به زندان رفت و آمد داشت تا سال‌های پنجاه که دیگر از این تبعیدگاه به آن تبعیدگاه و از این زندان به آن زندان می‌شد و عملاً شیخ و مجتهد زندانیان سیاسی شده بود.

آرمان باختگان دههٔ چهل، دهه‌ای که فلسفه‌ای را سارتر در پاریس می‌بافت، فیلمش را پازولینی در رم می‌ساخت، آوازش را ملینا مرکوری در یونان می‌خواند، آهنگ‌هایش را کازانتزاکیس می‌ساخت، قهرمان بلند آوازه‌اش چه‌گوارا بود، عرفات و کاسترو و مائو و هوشی‌مین الگوهایش بودند و حتی ایوسن لوران هم کلاه چه‌گوارا و کت مائو را وارد دنیای مد کرد. این دهه نمایندگان در همهٔ زندان‌های جهان داشت از جمله در ایران.

نمایندگان از جان گذشته و پرشور انقلابیون دههٔ شصت میلادی، در زندان‌های ایران همبند یک فراکسیون قدرتمند مذهبی بودند که برخی‌شان مقلد آقای خمینی بودند، برخی از جناح بازاری‌ها و دشمن او. اما هر چه زمان گذشت گروه اول اکثریت گرفتند، گروه دوم از مذهبیون با آرمانخواهان چپ در یک سفره نمی‌شدند.

آقایان طالقانی و منتظری سال‌های سال در زندان اوین و کمیته ضد خرابکاری همبند شهیدان زنده جنبش چپ و نامداران جناح ملی بودند از بیژن جزنی و داریوش فروهر تا عمویی و کرامت دانشیان و خسرو گل‌سرخ. آن دو در «کمون آقایان» مدرسی بودند که گاه هم جناح

بازاری مذهبی با آنان سازگار نبودند و هم چریک‌های تند مزاج مارکسیست و مائوئیست.

در ماه‌های اول پیروزی انقلاب همه این گروه‌ها در خانه تنکابن نماینده‌ای داشتند جز آنکه آیت‌الله طالقانی هم خود در هر نحله فرزندی داشت.

هر چقدر حسینعلی منتظری خود را در سایه رهبر آیت‌الله خمینی تعریف می‌کرد، طالقانی از همان لحظه که در فرودگاه مهرآباد و در مراسم استقبال از رهبر انقلاب کناره رفت و نشست بر زمین و از جمع گوشه گرفت نشان داد قصد ندارد با حکومت بعد از انقلاب کاری داشته باشد.

کار او در روزهای بعدی گاهی به تضاد مستقیم با آیت‌الله خمینی کشید گرچه مصلحت‌اندیشی و ترس از دشمن مشترک مانعش شد که در مقابل او بایستد اما در مقابل حکومتی که آیت‌الله خمینی ساخته بود ایستاد.

رئیس شورای انقلاب بود، اما حاضر نشد نامش اعلام شود، راه‌پیمایی‌های بزرگی که کمر نظام پادشاهی را شکست از خانه وی برنامه‌ریزی و ترتیب یافت اما حاضر نبود نامش گفته شود.

همان اول کار شغل خود را برگزید وقتی که پیشنهاد برگزاری نماز جمعه داد و بلافاصله از سوی رهبر انقلاب به امامت جمعه تهران منصوب شد. این کاری بود که می‌پسندید، اما شهریور سال ۵۸ ناگهانی درگذشت و مقامش به آیت‌الله منتظری رسید.

آیت‌الله منتظری اما با مرگ همراه و همبندش هم مسیر را رها نکرد،

رئیس شورای انقلاب شد و رئیس مجلس تدوین قانون اساسی. هر دو جا صندلی و جلوه‌گری را به یک روحانی خوش ذوق از فرنگ برگشته می‌داد به نام آیت‌الله بهشتی، اما در مجلس قانون اساسی او بود که اصل ولایت فقیه را پیش کشید و تأیید کرد و در چالش با ابوالحسن بنی‌صدر و دیگر مخالفان این اصل در مجلس و جامعه، او بود که سینه سپر کرد و ایستاد. و این پرگفتگوترین اثری بود که آقای منتظری بر صفحه روزگار گذاشت.

اصل ولایت فقیه که پیشنهاد، اصرار برای تصویب و نهادنش در قانون اساسی جمهوری اسلامی کار آقای منتظری بود از زمان تصویب تا سی سال بعد که او زنده بود همچون بندی بر پایش بسته بود و بیشترین تلاشش در زندگی چالش با آثار همین مصوبه بود که با همه توضیحاتی که پیرامونش داد هرگز نگفت که از نقش خود در این کار متأسف و پشیمان است.

شش سال بعد از مرگ همبندش، و در حالی که استاد و مقتدایش آیت‌الله خمینی در بستر بیماری بود نگرانی برای آینده جمهوری اسلامی که ولایت فقیه بر صدر قانون اساسی اش نشسته بود دولتمردان را واداشت تا آقای منتظری را به نیابت رهبر انقلاب و در حقیقت به عنوان دومین ولی فقیه جمهوری اسلامی انتخاب کنند.

او خود با چنین انتخابی مخالف بود و این را نوشت، اما بعدها آیت‌الله خمینی فاش ساخت که او نیز موافقتی با نشان دادن آقای منتظری به جای خود نداشته است.

درست ده سال از مرگ نفر اول این قصه، آیت‌الله طالقانی می‌گذشت

که حوادث روزگار آیت‌الله منتظری را هم در همان موقعیت انداخت که آقای طالقانی را واداشته بود. او در مقام نایب رهبری در مورد نحوه اداره زندان‌ها و محاکمات دادگاه انقلاب انتقادات داشت که با مطرح کردن آن بخش‌های بزرگی از حاکمیت رابه وحشت انداخته بود. از این مجموعه سرانجام حادثه‌ای رخ داد که نزدیکان آیت‌الله طالقانی معتقدند وی هم اگر مانده بود به همان سرنوشت دچار می‌شد. نوروز سال ۶۸ نزدیک بود که آقای منتظری آخرین تصمیم را برای ماندگاری در تاریخ گرفت. در نامه‌ای به استاد و مقتدایش آیت‌الله خمینی، جمهوری اسلامی را بدتر از نظام پادشاهی خواند و وی را بدتر از شاه.

هجده سال پایانی زندگی آیت‌الله منتظری که در همین فاصله مرجعیت بالاترین یافت و در غیاب سالخوردگان حوزه قم عنوان بالامقام‌ترین مرجعی را گرفت که معترض و منقد حرکت‌ها و تصمیم‌های جمهوری اسلامی بودند، سازنده اصلی تصویری است که از وی در خاطرها خواهد ماند.

سختی‌هایی که بر وی روا داشته شد، دستگیری پیاپی نزدیکانش، بستن دفتر و حسینیه و محل درسش، همگی را با طنز و شیرینی گذراند، در این فاصله کتاب خاطرات خود را نوشت و نشان داد که چگونه عدالت را به حفظ قدرت نفروخت.

برخلاف خواست و تصور مخالفانش آیت‌الله منتظری با رأی مردم در دوّم خرداد سال ۷۶ با وجود منع و بندهای حصر، بار دیگر به خانه‌های مردم راه یافت.

او اولین مرجع مذهبی مسلمان شد که از بزرگراه مجازی عبور کرد و

دیگر حصر برایش معنا نداشت. همچنان از پشت بام خانه پهلو اصلاح طلبان و مجلسیان به دیدارش رفتند.

منع صدا و تصویرش در ایران هم شکست وقتی عمادالدین باقی شاگرد و مریدش دوربین را گذاشت و مصاحبه‌ای کرد که در آن هیچ چیز آن قدر مهم نبود که نشان داد هنوز یکی در کسوت سنتی روحانیت شیعه هست که به همان اندازه که ادعا می‌کند از قدرت می‌ترسد، از خدا می‌ترسد و مطمئن است.

همه کسانی که در این سی و اندی سال به زندان اوین رفته‌اند از کسانی مانند عزت‌الله سبحانی شنیده‌اند قصه آن میخ درشت را که به دیوار پاگرد بند ۳۲۵ (محل زندگی سابق سید ضیاءالدین طباطبائی) است همان جا که «آقای منتظری رخت‌های شسته خود را از سر احتیاط بر بندی می‌آویخت که در جیب خود داشت و پایش می‌نشست که تنی به آن نخورد و همان جا سرش در متنی فقهی بود.»

زندانیان قدیمی اوین در عین حال از اتاق طبقه بالای همان ساختمان نشان می‌دهند جایی را که آقای طالقانی مدام مشغول مباحثه با زندانیان بود و یا مشغول حل معضل و اختلاف‌ها. و در این احوال نه هم کسوت‌های آنان و نه مخالفانشان بدان احوال نبودند.

در یک کلام آن دو که روز هشت آبان ۵۷ وقتی پا از زندان اوین بیرون گذاشتند، برای توده مردم آشنا شدند، وقتی در ۲۹ آذر ۸۸ با مرگ منتظری پرونده حیاتشان بسته شد در چشم میلیون‌ها انسان مردمان ساده‌ای بودند فرزند زمانه خود. شجاعانی بودند که تحجر و تعصب، دیکتاتوری و بهره‌کشی انسان‌ها و ظلم را طاقت نیاوردند، بهایی سنگین پرداختند و خوشنام رفتند.

«۱۲»

## سقراط و آیت‌الله منتظری

«هیوا تنهایی»

چند روزی از وفات آیت‌الله منتظری می‌گذرد و هر روز و هر ساعت بیشتر به این حقیقت واقف می‌شویم که او را نه تنها از دست ندادیم بلکه تازه بدست آوردیم. روح بزرگ آیت‌الله منتظری از زندان تنگی که جسمش را سالها محبوس کرده بود رها شد تا به اسطوره بپیوندد و فصلی از میراث فرهنگی سرزمین ما شود. هر چند او در زمان حیاتش نیز معلم اخلاق و آزادگی بود اما این روزها و پس از مرگش بخصوص ما نسل جدیدی‌ها بیشتر در مورد او می‌خوانیم و بیشتر می‌شنویم و خاطرات او را با کنجکاوی بیشتری پیگیری می‌کنیم و این یعنی اینکه او را بیشتر بدست آورده‌ایم تا از دست داده باشیم. عبدالله نوری در مراسم آیت‌الله به زیبایی گفته بود: «او کسی بود که هرگز حقیقت را فدای مصلحت نکرد». شاید این جمله عصاره فضیلت و تمام آن چیزی باشد که بتوان در مورد آن بزرگمرد در یک جمله بر زبان آورد. به راستی رابطه میان اخلاق، مصلحت و حقیقت رابطه بس ظریفی است. می‌توان گفت از اخلاق تا بی‌اخلاقی و از حقیقت تا بی‌حقیقتی یک قدم فاصله است و آن یک قدم همان مصلحت غیر اخلاقی است. می‌گویند سقراط شریفترین مرد آتن بود و گزافه نگفته‌ایم اگر که او را یکی از شریفترین انسانهایی بدانیم که در تاریخ بشریت زیسته‌اند. اما سرچشمه شرافت او در همان اصل بود که حقیقت را هیچگاه فدای مصلحت نکرد حتی مصلحتی به بزرگی حفظ

جان. این بود که بر سر حقیقت خود ایستاد و شوکران را سر کشید تا نه تنها با زندگی خود بلکه با مرگ خود نیز درسی تاریخی و جاودانه از خود به یادگار بگذارد. حکایت زندگی و مرگ آیت‌الله آزاده هم اینگونه بود با این برتری که نه یکبار بلکه سالهای سال طعم تلخ شوکران را در کام خود تحمل می‌کرد و شمع آجین روزگار شد اما حسرت یک آخ را بر دل مصلحت‌اندیشی‌های حقیر روزگار گذاشت.

روزی که آن بزرگمرد در نزدیکی سریر قدرت در برابر برخی مسایل بی‌پرده موضع گرفته و مخالفت کرده بی‌تردید دست به انتخابی تاریخی زده است. آن انتخابی که ای بسا او در هر روز زندگی خود در عرصه‌های کوچک و بزرگ به آن دست زده و هر بار حقیقت را در برابر مصلحت برگزیده است. آن زمان که رهبران بزرگ بر اساس مصلحت به انتخابی غیراخلاقی دست می‌زنند از این اصل غافل می‌شوند که هرگز نمی‌توان از مسیر و فرآیندی غیراخلاقی به نتیجه‌ای موجه و اخلاقی رسید. بدین ترتیب است که معمولاً در بلند مدت مصلحت غیراخلاقی بازنده و مخرب از آب درآمده و انتخاب اخلاقی که شالوده‌اش بر حقیقت است اعتبار خود را باز می‌یابد. این واقعیت را تاریخ بارها و بارها با قضاوت مطلق و بی‌امان خود ثابت کرده است. آنجا که حتی کاریز ماترین رهبران در هیاهوی محبوبیت و شکوه خود دست به مصلحت‌های نه‌چندان اخلاقی می‌زنند گذر تاریخ آن هنگام که هیاهو و گرد و غبار جذبه و احساس فرو می‌نشیند محبوبیتشان را از آنان سلب کرده و قضاوت بیرحمانه‌ای بر آنها روا می‌دارد در حالی که آن دسته رهبرانی که هرگز حقیقت و اخلاق را به اولویت درجه دوم تقلیل



نمی‌دهند با گذر هر چه بیشتر تاریخ محبوبتر، اثرگذارتر و زنده‌تر می‌گردند.

زندگی ساده و سلوک سیاسی - عقیدتی شیخی کهنسال و کم‌ادعا چون آیت‌الله منتظری حتی برای من و هم‌نسلان من که پس از انقلاب متولد شدند و در دنیای الکترونیک و ماهواره و اینترنت پرورش یافتند خود سراسر جذبه و درس و عبرت بود. یک درس همان آزمون اراده و آزادگی در ترجیح حقیقت بر مصلحت بود که منشأ و سرچشمه اخلاق است. درس دیگر اما این بود که دین در خارج از گردونه سیاست اصالت خود را بیشتر حفظ می‌کند و بهتر و مؤثرتر در نقد قدرت می‌کوشد و می‌پوید. بزرگترین انتخاب آیت‌الله منتظری در دهه شصت و در انتخاب و ترجیح حقیقت بر مصلحت در واقع انتخاب استقلال دین از سیاست در عین نقد دین بر سیاست بود و خود آیت‌الله در تمامیت حیاتش نماد دینی وارسته بود که دامن از دنیای دون سیاست برچید و بر فراز آن به نقد آن پرداخت. درس سوّم آیت‌الله این بود که می‌توان دین و مذهب را با حقوق بشر به مفهوم امروزی آن آشتی داد و در کنار هم نشان داد چرا که اجتهاد بلندنظر او در آن بود که فقاهت دین را بر اساس و برای اصل و جوهر دین بخواهد و نه بالعکس. روزها که می‌گذرند درسهای بیشتری از حیات او بر ما آشکار می‌شود. او گرچه به ظاهر از میان ما رفت اما عکسی زنده و گویا از او بر دیوار این سرزمین کهن به یادگار مانده، عکسی که تا ابدیت تاریخ پاره نخواهد شد.

### خدایش بیامزد که چنین محبوب رفت

«سمیه توحیدلو»

از صبح دستم نمی رود که بنویسم. امروز درس بزرگی برای من بود. برای همه ما. درسی که بارها و بارها خدایی که هست برایمان تکرارش کرده.

رحلت عالم بزرگوار آیت الله منتظری داغدارمان کرد. مرجعی که بسیاری تمام تلاش خود را برای هرگونه بی حرمتی به ایشان کردند. گاهی باید از تاریخ فاصله بگیری تا بتوانی نسبت به بسیاری از وقایع نظر درستی بدهی. تاریخ سراسر پوشیده از حق و باطل هایی توأمان است و بودن در یک زمان امکان ارزش گذاری را سخت می کند. اما بیش از بیست سال از سالهای خانه نشین شدن ایشان می گذشت. بیش از بیست سال از روزهایی می گذرد که امروز بهتر از زمان دیگر می توان درباره آن به قضاوت نشست. در این روزگار که عصمت مختص هیچ بنده ای نیست، بر مسیر عدالت بودن و کم اشتباه کردن، اصل اساسی است. همین ماندن در مسیرهای درست است که یک فرد را محبوب می کند.

مرجعیت ما در تاریخ به همراهیشان با مردم شناخته شده اند. به ماندنشان در کنار مردم و در مقابل ظلم و زور ایستادنشان است که شناخته شده است. مرجعیت ما مرجعیتی مردمی است نه دولتی، حتی اگر در این روزگار دولتی اش کرده باشند. آیت الله منتظری از جمله نمونه های کامل انسانی بود که دنیایش را به قدرت نفروخت. در کنار

مردم ماند. عزیز شد و عزیز نگاه داشته شد. پیوند امروز این پیر با مردم، مانند پیوند امروز امام با مردم و مانند پیوند امروز بسیاری دیگر که میان مردم هستند و حامی ایشانند، گویای این است که عمری با برکت و خدایی است که می تواند مردنی اینچنین با شکوه با خود داشته باشد. محبوبیت امری فرامادی است و به جز دلیل های زمینی، حکمت هایی خدایی دارد. کسی که اینچنین محبوب می میرد، با اعتبار پروردگارش محبوب شده است و محبوبیتش ماندگار گشته است. این روزها به چشم شاهد هستیم که چگونه بر اعتبار و محبوبیت افراد افزوده می شود.

آنقدر این روزها به وجهه های غیر مادی کاریزما شدن اندیشیده ام، آنقدر این روزها آبرودار شدن ها و بی آبرویی ها برایم فراتر از انسان ها و تبلیغات شده است، آنقدر این روزها بهترین معیار نقد و سنجش این آبروهای زمینی کسب شده از مجرای غیر زمینی است، که جایی برای صحبت کردن از علم و فقه و دانش این عالم فرزانه نمی گذارد. وقتی امروز نسل جدید را با تمام ویژگی هایش در برابر این خبر دردناک می بینم، باور می کنم که خدایی هست که نزدیک است و همه تألماتی که برایمان به ارمغان می آورد نیز جز از سر خیر و رحمت بی دریغش نیست. باور می کنم خدای نزدیک ما نشانه های نزدیک تری دارد حتی اگر نشانه ها را با اشک و اندوه بپذیریم.

درگذشت این مرجع سبز را به خانواده محترمشان، مقلدین این فقیه و دیگرانی که دغدغه دین و مردم دارند تسلیت عرض می کنم.

« ۱۴ »

## آیت الله منتظری، فقیهی که شیفته قدرت نشد

«محمد علی توفیقی»

در سرتاسر گیتی و همیشه اعصار، انسان‌ها و اندیشمندان فراوانی بوده‌اند که در زمان حیات‌شان مورد بی‌مهری و جفای حاکمان قرار گرفته‌اند، بخصوص تاریخ دور و نزدیک سرزمین استبداد زده ایران مملو از داستان‌های تلخ و سرنوشت‌های غم‌بار «آزادگان» و «دگراندیشان» و «دگرباشان»ی است که یا بر «دار» و یا در «گوشه» خلوت و انزوایی که ظالمانه بر آنها تحمیل شده است در تنهایی و غربت روزگار به سر آورده‌اند. اما در این میان قصه پر غصه آیت الله منتظری داستان دیگری است. فقیه وارسته‌ای که در دوران شیفتگی فقیهان به قدرت، در چند قدمی منصبی چون «رهبری» به آن پشت پا زد تا در عمل نشان دهد که اگر «حقوق ملت» - حتی زندانی و دگراندیش - به نام دین و به نمایندگی از خدا ضایع و پایمال گردد، نشستن بر مسند و حکم راندن به هیچ نمی‌ارزد. بدون شک سخن گفتن از چنین انسانی که به آزادگی درس داده است و مصلحت‌پرستی و دین‌فروشی را شرمنده خود کرده است در مجالی چنین اندک و یادداشتی اینگونه کوتاه نه مطلوب است و نه ادای حق مطلب، اما ساکت بودن هم نشاید چه که: آب دریا را گر نتوان کشید، هم بقدر تشنگی باید چشید. لذا اشاره‌ای هر چند مختصر و گذرا به چند ویژگی ایشان حداقل برای نسلی که در سایه حصر و سانسور ممکن است آشنایی کمتری با روش‌ها و رویکردهای آن عزیز سفر کرده داشته باشند خالی از منفعت نخواهد بود.

آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از کسانی که در دوران‌های مختلف انقلاب نقش آفرین بوده و در شکل‌گیری نظام موجود و تثوریزه کردن اصول متعدد آن مخصوصاً ولایت فقیه از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بوده است از اولین کسانی بود که هوشمندانه صدای پای استبداد دینی را در جمهوری اسلامی شنید و وظیفه شرعی و انسانی خویش را در انتقاد از وضعیتی که آن را برخلاف آرمان‌های انقلاب می‌دانست به نحو احسن انجام داد و از این نظر می‌توان او را جزو پیشگامان اصلاح انحراف بوجود آمده در مسیر نظام موجود دانست. شجاعت کم‌نظیر ایشان در مقابله با اعدام‌های وحشتناک سیاسی سال ۶۷ و تلاش برای بهبود وضعیت زندانیان اگرچه نقطه عطفی در مسیر زندگی ایشان محسوب می‌شود اما واقعیت آن است که این رویکرد انسانی و متفاوت، در تمامی سال‌هایی که در حاکمیت بوده است همواره و در اشکال مختلف وجود داشته و نقش بسیار مؤثری در تعدیل رفتارهای تندروانه اوایل انقلاب ایفا نموده است بگونه‌ای که بدون این حضور متعادل‌کننده، قطعاً می‌بایست امروز شاهد تلخی‌ها و فجایع بیشتری در حافظه تاریخی ملت باشیم.

یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر بفرد آیت‌الله منتظری نقد مسئولانه مبانی اندیشه‌ای نظام موجود و در رأس آن اصل ولایت مطلقه فقیه است. او که سالیان متمادی در درس و بحث طرفدار نظریه ولایت فقیه و مروج آن بود و در مجلس خبرگان قانون اساسی نیز برای وارد نمودن این اصل به قانون اساسی مجدانه و مصرانه تلاش کرده بود این فرصت را یافت تا نتیجه سی سال حکومت فقها را از نزدیک شاهد باشد

و با مشاهده ناکارآمدی آن در عمل، تا آخرین روزهای حیاتش منتقد جدی آن باشد. گویی چون به نوعی خود را در پیدایش مصائب بوجود آمده مسئول می‌دید لذا نقد آن را مسئولیت جدی خویش می‌دانست. ایشان در جنجالی‌ترین اظهار نظر خود ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق بارز شرک دانست و بی‌مهابا و به دور از تعصب آن را به چالش کشید. البته این روحیه حقیقت‌جویی و نقد گذشته تنها به مبانی نظری محدود نبوده و برخلاف بسیاری از سیاستمداران (اصلاح طلب و اصولگرا) که معمولاً از عملکرد گذشته تابویی بی‌عیب و نقص و زیبا ترسیم می‌کنند، بسیاری از رویدادهای سالیان گذشته را ارزیابی و صراحتاً به اشتباه بودن برخی از آنها اذعان نمود. به عنوان مثال می‌توان به موضوع نادرست دانستن اشغال سفارت آمریکا در بدو انقلاب اشاره کرد.

آیت‌الله منتظری همواره منادی وحدت عملی مذاهب اسلامی در جهان و ایران بود. در همین راستا در اوائل انقلاب با دیدی عمیق و آینده‌نگر طرح «هفته وحدت» را ارائه داد که اگر به صورت واقعی و فراتر از شعار و بر مبنای اصل «همه با هم» و نه «همه با من» به اجرا درمی‌آمد می‌توانست نقش مؤثری در کاهش تنش‌های مذهبی ایران و حتی جهان اسلام داشته باشد. ایشان خود در حد توان به این اصل اسلامی همواره پایبند بود. جامعه اهل سنت ایران هنوز از یاد نبرده است که چگونه سال گذشته هنگامی که توهین‌های آشکار و گستاخانه یکی از خطیبان حکومتی به اهل سنت در جامعه به طرز مشکوک و وسیعی انتشار یافت، ایشان در کمال تواضع و بی‌توجه به مرتبه بلندی که در جهان تشیع دارد از برادران و خواهران اهل سنت خود

عذرخواهی نمود و اینگونه برخوردها را نتیجه بی‌سوادی عاملان و ناشران آن دانست.

این مرجع برجسته برخلاف بسیاری از روحانیون نسبت به وضعیت اقوام ایرانی حساسیت ویژه‌ای داشت و از وجود تبعیض‌ها و مدیریت اشتباه مسائل آنان اظهار نگرانی می‌نمود و در آخرین موضع‌گیری در این زمینه اعدام احسان فتاحیان (که به بهانه عضویت در یک حزب کردی علیرغم اینکه در حکم اولیه به ده سال زندان محکوم شده بود، برای هشدار و ارعاب جنبش سبز به دار آویخته شد) را برخلاف قانون دانست و نشان دادند که در طرفداری از حقوق بشر و مظلومین، گزینشی عمل نمی‌کند و لقب «پدر حقوق بشر» ایران برازنده و شایسته ایشان است.

علیرغم اینکه در تمام این سالها ناجوانمردانه تلاش شد تا مانع ارتباط آیت‌الله منتظری با بدنه اجتماع مخصوصاً نسل جوان شوند خوشبختانه اندیشه و جایگاه این مجاهد نستوه همچنان از منزلت بالایی نزد عموم مردم برخوردار است و جریان‌های سیاسی نیز اقبال گسترده‌ای به ایشان داشتند بگونه‌ای که در جنبش سبز نقش مهمی بعهده گرفته و در حمایت معنوی از آن خوش درخشیدند، حضور گسترده صدها هزار مردمی که علیرغم بایکوت خبری و موانع مختلف خود را برای شرکت در مراسم تشییع جنازه این عالم به قم رساندند نشان از موقعیت ممتاز و بی‌بدیل در افکار عمومی و تبدیل شدن تفکر ایشان به یکی از نمادهای جنبش سبز دارد. شاید همین موضوع و ترس از تداوم اثرگذاری «اندیشه و رویکرد منتظری» بود که برخی از آقایان

را واداشت تا در پیام‌های خود تنها به نقش فقهی این بزرگوار اشاره نمایند و با نادیده گرفتن جایگاه رفیع سیاسی - اجتماعی‌اش در قلب و خاطره مردم ایران این ضایعه را تنها به آیات عظام و شاگردان و حوزه‌های علمیه تسلیت بگویند! و «ملت همیشه در صحنه» که به بهانه‌های بسیار ناچیز و گاه برخلاف منافع ملی هزینه می‌شوند، را ساده‌لوحانه حذف نمایند و در عین حال در اقدامی بی‌سابقه وزارت ارشاد دولت کودتا برای روزنامه‌ها دستورالعمل سانسور و عدم انعکاس این واقعه مهم را صادر می‌کند و تیم‌های نظارت بر حسن اجرای این دستور و قیحانه در چاپخانه‌ها مستقر می‌شوند، غافل از اینکه: «أنه لا یدل من والیت و لا یعز من عادیت».

خدایش بیامرزد و راهش مستدام باد.



« ۱۵ »

## مرثیه آفتاب

«اسدالله جعفری»

آه! از غروب آفتاب  
 عقیقی شدن گونه‌های شفق  
 گیسو پریشی «سپیده»  
 شب‌نم ریزی «مزگان»  
 سفیدگشتن زلف «سحر»  
 آه! از غروب آفتاب که «جان و جهان» تیره می‌شود و خدا نیز هم...  
 در غروب اوست که «ناهید» انار احساسش را خون می‌کند.  
 غروب آفتاب سهمگین واقعه تاریخ است.  
 «او» آفتاب بود، «جهان اندیشه» را.  
 «کوثر» بود «مزرعه حیات» را.  
 منهجش «نهج علی» بود و «طریق الاسراء محمد».  
 چون «مسیح» معلم «تجرید و تفرید» بود.  
 چنان «داوود» زره‌باف روح بود و «سلیمان» وار فرمان‌روای «آب و آتش».  
 «موسای» زمان بود و سینه‌اش «سینا» و خانه‌اش «وادی ایمن».  
 «حلم» از او جامه بر تن داشت و «علم» از کامش «شراب» می‌نوشید.  
 شب را با «قرآن» به سر می‌کرد و سحر «صحیفه» بر سر می‌گرفت و  
 خدایش «صُحُف» می‌بخشید.  
 «طریقت» را از «متن شریعت» به «بلد الامین حقیقت» راهبر بود.  
 به «عرفان زبان برهان» می‌داد و «برهان را قرآن» می‌آموخت.

نامش «حسینعلی» بود و آئینش انتظار و «مکتب اعتراض». پیشانی‌ش «بوسه گاه خدا» بود و «قافستان قدسیان». «قلم» از «موژة» او «رقصی به سوی خدا» آموخت. چین شقیقه‌های او تاریخ را جغرافیا بود. گلبرگ گونه‌هایش «قاره‌های نامکشوف روح» را می‌مانست. «مجمع الجزایر» فضیلت‌ها و پاکی‌ها بود. «خردستیزان» سنگ بر پیشانی‌ش زدند و او «بال رحمت» فرش راه‌شان نمود.

کوثر نشان علمش «ساغر» بر فرقش شکستند. او از خدا عذر تقصیرشان به اجابت خواست. نامش «حسینعلی» بود و آئینش انتظار و «مکتب اعتراض». «نامردی‌ها و مرارت‌ها» را با «مروت» پاسخ می‌داد. «تهمت»‌ها را «تهم‌تن» وار تحمل می‌کرد و بر «تهمت پراکنان» «حکمت» هدیه می‌داد.

«یار مظلومان» بود و دعوت‌گر جبابره و طواغت به سوی حق. چون «علی» سردر «چاه» می‌کرد و «وحدت امت» را «شیرازه» می‌بست. نامش «حسینعلی» بود و آئینش «سلام و سلم». نامش «حسین» و آئینش شهادت و خود «پدر شهید». پاره نامش «علی» بود و آئینش «مدارا و مروت» که «مولایش علی» بود. زبانش «زبان قرآن» بود و تن پوشش «روایت و درایت». عمامه محمد در سر داشت و «ذوالفقار علی» در کام و «حلم حسن» در «سینه».

شارح «خطبه زهرا» بود و «اصول» را «کافی» و «فقه» را «روضه».  
 «رایت» ولایت بود و «نبی» نبوت و «جامع الشرایع».  
 خدایش «خدای رحمت گستر گل فروش» بود نه خدای «خنجر و تیغ و تبر».

قرآنی می خواند که به انسان حقوق اساسی می بخشد.  
 دین او دین تکلیف اندیش تقدیرمدار نبود که دین رسالت و هدایت بود.  
 آزاده و نستوه بود چون «شاخه طوبی»  
 راست و صادق بود چون سپیده و شفق.  
 «زلزال» بود چون عصمت اشک «ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت».  
 او راز سر به مهر بود و آئینه خدانما.  
 آری او «عبد صالح» بود و «حسین علی».

« ۱۶ »

## عالمی کم نظیر

«جلال جلالی زاده»

پرداختن به شخصیت‌هایی که در طول حیات‌شان خدمات بزرگی را به ملت‌شان کرده‌اند کار دشواری است، به خصوص آنکه در تاریخ ملت ما که اکثر شخصیت‌های فرهیخته و مبارز در دوران مبارزه با رژیم ستم‌شاهی شجاعت و درایت‌شان را به رهبری امام خمینی (ره) نشان دادند، گفتن از آنها کاری دشوارتر می‌نماید. در اینجا وفات یکی از بزرگمردان جهان اسلام را به تمام آزاداندیشان تسلیت می‌گوییم. اگر بخواهیم در رابطه با شخصیت و کارهای بزرگی که این عالم فقیه و بزرگوار انجام داده‌اند صحبتی کنیم باید گفت درباره‌ی ایشان این بیت صدق می‌کند:

خوشا کسی که نجوید به جز رضایت دوست

چنان کند که بود مورد عنایت دوست

به امر خویش نخواهد به جز محبت حق

که این جهان همه هیچ است جز محبت دوست

ایشان یکی از اسوه‌های والا و نمونه‌ای درخشان از زندگی یک اندیشمند و عالم مسلمان بودند. آیت‌الله منتظری به آنچه می‌دانست و اعتقاد داشت در طول دوران زندگی خویش عمل می‌کرد. ایشان فردی مبارز، وحدت‌گرا، اندیشمند و دیندار بودند که دین را به خاطر دنیا قربانی نکردند و این از ویژگی‌های برجسته‌ی ایشان به شمار می‌رفت. همواره منافع و مصالح مردم را در نظر داشت و هیچ‌گاه مصلحت

مردم را فدای منافع شخصی خویش نکرد. همیشه در موارد مختلف در ایام مبارزات خود و خانواده‌شان پیشرو بودند و این چیزی نیست که دیگران به آن آگاه نباشند چراکه اقدامات و صحبت‌های ایشان تأثیر بسزایی در جامعه گذاشته است. آیت‌الله منتظری فردی بودند که همیشه قلب‌شان برای انسانیت می‌تپید.

همان طور که شیعیان در اندوه و غم از دست دادن ایشان سوگواری کردند، افراد مسیحی و حتی لائیک‌ها و کسانی که پیرو هیچ دینی نیستند نیز از وفات او متأسفند. آیت‌الله منتظری جزء کسانی است که در تاریخ اسلام مانند خورشید فروزان بوده که می‌توان در تاریخ به وجود چنین فردی افتخار کرد و از زندگی ایشان الگویی برای تأثیر جستن انتخاب کرد چراکه زندگی ایشان از همه لحاظ می‌تواند الگوی کامل و دقیقی نه تنها برای مریدانش بلکه برای همه مردم باشد. ایشان در همگامی با مردم نام نیکویی از خود بر جا گذاشتند و هر جا که سخن از بی‌عدالتی یا بی‌مبالاتی به میان می‌آمده منتظری افراد را از این امور برحذر داشته است.

ایشان در همه میدان‌ها از موفقیت و پیشرفت خوبی برخوردار بودند. از فعالیت‌های حوزوی ایشان گرفته تا تألیف کتاب و سایر موارد. آیت‌الله منتظری در همه مسائل فلسفه، اصول، فقه، کلام، سیاست و اخلاق دست بالایی داشتند. از دست دادن چنین فردی ضربه بزرگی برای جهان اسلام به شمار می‌آید. همچنین ضربه بزرگی بر حیات دینی، فقهی و اجتماعی ایران است چراکه با توجه به تسلط ایشان بر مسائل فقه و کلام تأثیرات بسیاری در حوزه‌های مختلف دینی

را می‌توان دید. همچنین با توجه به آثار ارزشمندی که از ایشان به جا مانده سؤالات بی‌پاسخ بسیاری را در فقه و حوزه‌های مختلف پاسخ بدهند. کتاب‌های ایشان می‌توانند راهگشای سؤالات بی‌پاسخ اقشار مختلف جامعه مخصوصاً جوانان باشند. به عقیده من ایشان فردی بودند که محبوبیت عام داشتند و چون برای همه حتی مخالفان خود احترام قائل بودند از احترام و محبوبیت زیادی در سطح عمومی برخوردار بودند. اگر بگوییم اهل سنت نیز همچون اهل تشیع در فقدان ایشان متأثرند بیراه نگفته‌ایم چرا که ایشان اولین فردی بودند که هفته وحدت را اعلام کردند و تلاش بیشماری برای نزدیک کردن شیعه و سنی و وحدت آنها انجام دادند. همان طور که دیده می‌شود منتظری محدود به شیعه و یک گروه خاص نیست.

از دست دادن ایشان صدمه بزرگی برای جهان اسلام است و مصیبت بزرگی برای ایرانیان محسوب می‌شود. معتقدم ایشان فردی بود که تا آنجا که می‌توانست از توانایی خود برای خدمت به مردم و دین در مقاطع مختلف استفاده کرد که انکار این مسأله بی‌عدالتی در حق خدمات ایشان به جهان اسلام است. این مرجع عالیقدر فردی صریح‌اللهجه بود که از گفتن حق ابایی نداشت. همچون آیت‌الله منتظری کم‌نظیر است و باید سال‌ها منتظر ماند تا منتظری دیگری در حوزه علمیه ظهور کند؛ کسی که بتواند در دین مخلص باشد و اعتقادات درست و عادلانه را به دیگران آموزش دهد. ایشان چراغی بود که از روشنایی وی بسیاری استفاده می‌کردند و انسانی بودند هوشیار. به عقیده من ایشان فردی بود که شریعت، حقیقت و طریقت را با هم آشتی

داد و مسائل دنیوی را به دین و مذهب نفروخت. و بیش از آنکه به فکر ساختن دنیای خود باشد به فکر ساختن آخرتی نیکو بود. مهم‌ترین تفکر ایشان در رابطه با دین این بود که هرگز دین را دکان قرار نداد و در مقابل تمام کج روی‌ها ایستادگی کرد. دیگر ویژگی بارز ایشان این بود که همیشه خیر مردم را می‌خواست و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و هرگز در دفاع از مرزهای دین کوتاهی نکرد. مردم باید به پاس رنج‌های این عالم ربانی و اندیشمند نام ایشان را زنده نگه دارند چرا که ایشان مایهٔ فخر ملت است. دیگر نکته‌ای که در رابطه با ایشان می‌توان گفت این است که ایشان فردی بود که در سکوت صدایش مانند ندای حق‌گو به گوش می‌رسید و جزء کسانی بود که شریعت مصطفی را به درستی به مردم نشان داد. ایشان از مجتهدان حق‌گو بودند که می‌توان ایشان را همنشین با اولیای خدا دانست.

« ۱۷ »

## آیت‌الله منتظری و اهل سنت ایران

«محمد آزاد جلالی زاده»

در این دنیای فیزیکی و محدود ما هنوز هستند آدمهایی که در هیچ چهارچوبی نمی‌گنجد، تعریف‌بردار نیستند و آنقدر آن بالا بالاها پریده‌اند که دست هیچکس جز خود خدا به آنها نمی‌رسد، در این دنیای فیزیکی و محدود ما هنوز هستند آدمهایی که با هیچ چیز نمی‌توان شکست‌شان داد و جسم و روحشان را خرید، نقطه شکستی ندارند، نه با زر، نه زور، نه تزویر و نه با هیچ عنصر مادی دیگری و نه حتی با هیچ سیستم سیاسی و قدرتی نمی‌توان اندکی از بزرگی روحشان کاست، در این دنیای فیزیکی و محدود ما هنوز هستند آدمهایی که اسمشان آزادی و آزادیخواهی، انسان‌گرایی، لطافت و عشق به نوع بشر را تداعی می‌کند و آدم می‌بالد از حضور و وجود چنین کسانی در سرزمینش، و حالا یکی از آنها از میان ما رخت بر بسته است و همه اندوهگین و سوگواریم و فغان برمی‌آوریم از نبودنش ... بهر حال، دل پر تألم است و کلمات پر درد، اما هدف از این نوشتار کوتاه:

نگاه به آیت‌الله منتظری از زاویه‌ای دیگر است.

در ایران بعد از انقلاب چه فراوان هزینه‌های مادی و معنوی صرف ایجاد وحدت بین اهل سنت به عنوان یک نیروی بزرگ و تأثیرگذار و شیعیان به عنوان اکثریت و حاکمان حکومت دینی شده است تا علاوه بر ایجاد امنیت و جلوگیری از نزاع‌های مذهبی در داخل کشور، الگوی وحدت اسلامی در ایران به عنوان یک راه نجات‌بخش به دنیا و بویژه به کشورهای اسلامی نمایانده شود و ایران به اصطلاح ام‌القرای جهان



اسلام شود، اما بعد از گذشت حدود سه دهه از عملیاتی کردن پروژه وحدت چنین به نظر می‌آید که این موضوع زیاد مثمرتر نبوده و اعتراضات گسترده اهل سنت ایران به حقوق شهروندی و مذهبی‌شان حاکی از آن است که وحدت فقط به عنوان تزی برای پایان نامه‌های سیاسی و الهیاتی درآمده است و نه بیشتر و سؤال اصلی اینجاست که چرا؟ و اگر این «چرا؟» به درستی پاسخ داده شود گره کور یک سری از مسایل در ایران گشوده خواهد شد.

چنین به نظر می‌آید که برای پیشرفت هر پروژه‌ای دو حالت متصور است: ۱- یا سیستم و کلیتی محکم، قانونمند و اصولی‌ای وجود داشته باشد تا حتی اگر افرادی مایل به پیشرفت پروژه‌ای نباشند، بنا به تحمیل سیستم وارد فاز کاری شوند و ۲- اگر سیستم اصولی‌ای وجود نداشته باشد و یا اگر سیستم به هر دلیلی مایل به پیش بردن پروژه‌ای مثبت نبود و یا اگر عده‌ای از افراد یا جریان‌ات متنفذ نخواستند به پیش برود، حداقل تعدادی افراد تربیت شده انسانی وجود داشته باشند که مقاومت و روشنگری این عده پروژه را به جلو ببرد و آن را تا سر منزل مقصود یاری دهد.

در ایران، در اوایل انقلاب و چندسالی پس از آن ساختار حاکمیت به جد خواهان وحدت و همزیستی مسالمت‌آمیز اهل سنت و حکومت‌گران گشت و قدم‌هایی در این زمینه برداشته شد، اما بعدها با بروز پاره‌ای مسایل میان اهل سنت و حاکمیت، پایان گرفتن فضای اعتماد میان این دو و ورود شدید تصمیم‌گیریه‌ای امنیتی در مناطق سنی‌نشین «وحدت» به «جدایی عاطفی» منجر گردید، با وجود آنکه این جدایی عاطفی هنوز منجر به طلاق سیاسی و اجتماعی نگردیده است

اما اگر وضعیت همچنان و بر طبق روال سابق پیش رود، امیدی چندان نمی‌ماند. اما در روی دیگر قضیه افراد متنفذ و صاحب اعتبار که هر یک سرمایه اجتماعی عظیمی برای این مملکت بودند و می‌توانستند فضای ذهنی و عملی آرام و پایداری را بدون توسل به هر گونه نیروی قهریه بین اهل سنت و کلیت حاکمیت برقرار سازند نیز آرام آرام از صحنه کنار رفته و یا کنار گذاشته شدند و فضای تصمیم‌گیری هر روز نسبت به روز پیشین خالی‌تر از دلسوزان و دردمندان شد. یکی از این افرادی که می‌توانست پل اتصال باشد، اما وجودش در ساختار تحمل نشد و خودش نیز دانست یکسری از تصمیمات برای اداره کشور با افکار، روحیات و دغدغه‌های او سازگار نیست مرحوم آیت‌الله منتظری بود، وی یکی از زعما و رهبران فکری و عملی اهل تشیع بود، اما اهل سنت همچون اکثریت دیگر ایرانیان دوستش داشته و دارند و حرمتش بسیار پاس می‌دارند و از خودشان می‌دانستند و می‌دانندش، چرا که اگر چه او بود که در دهه پنجاه چند صباحی میهمان کردها و اهل سنت بود و سیستم فکر می‌کرد با تبعیدش به سقز، مردمان آن دیار او را طرد می‌کنند و فشاری روانی مضاعف بر او می‌آید اما به تصریح خود وی کردها و اهل سنت بخاطر آزادگی ذاتیش او را همچون خود دانستند و مقدمش گرامی داشتند، اما منتظری نیز به رسم پاسخ‌دهی آنگاه که ورق برگشت و سوار بر توسن قدرت بود و نایب رهبر، در دهه شصت شتابان بر در رهبر انقلاب رفت و از دربند کردن یکی از رهبران اهل سنت و کردها -احمد مفتی زاده- گلایه‌ها کرد و خواستار آزادی وی -دست کم برای حفظ حرمت اهل سنت در ایران، و حفظ پرستیژ انقلاب اسلامی نزد دیگران- شد، گلایه‌هایی که به نوشته خود منتظری با پاسخ تند رهبر

مواجه شد، هرچند که تقاضای منتظری رد شد اما اهل سنت و کردهای ایران می‌دانستند که «الاعمال بالنیات».

اهل سنت منتظری را به انبان خاطرات مثبت و خوب حافظهٔ جمعی‌اش خواهد سپرد، چرا که برای منتظری بالاتر از آنکه چه کسی خلیفهٔ اول اسلام بود و چه کسی خلیفهٔ چهارم، نفس عمل دموکراتیک انتخاب شورایی خلیفه مهم بود و مهم‌تر از حفظ حکومت شیعی، پاسداشت حقوق شهروندی برای وی اولویت داشت و مهم‌تر از اینکه مردم کتب شیعی را بخوانند وجود متکثرگونهٔ اندیشه‌ها و آرا برای حفظ حیات جامعه برای وی در صدر بود و دین را آزادخواهانه تعبیر و تفسیر می‌نمود و هیچگاه از دین چماق تکفیر و ارتداد و سرکوب اندیشه‌ها بیرون نکشید. هیچگاه و تحت هیچ شرایطی کوچکترین بی‌حرمتی به اعتقادات اهل سنت روا نداشت و هرگز حاضر نشد به خاطر چند روز سروری دنیایی، عاقبت به خیری عقبایی‌اش را فدا سازد.

منتظری شخصی بود که می‌توانست با تکیه بر حرمتش بین گروهها و جریانها و بزرگی ذاتیش پل اتصال و وحدت و همیاری و همفکری بین اهل سنت و حاکمیت و به طور کل بین اهل سنت و شیعیان در ایران باشد، چرا که همگان حکمیتش را می‌پذیرفتند و دلسوزی و بزرگ‌منشی و آزادخواهیش را باور داشتند، اما تأسف و دریغ که بدخواهان این سرزمین نگذاشتند تا از این فرصت تاریخی بهره‌برداری شود و حال فقط تأسفی در ذهن و آهی بر زبان می‌ماند...

سالها باید که چرخ گردون بگردد و منتظری دیگری هدیه به این

سرزمین دهد.

« ۱۸ »

## فقیه فقه الحکومة

«نجفقلی حبیبی»

درگذشت نابهنگام عالم ربانی، حضرت آیت‌الله منتظری واقعه‌ای بود که باید به واسطه آن به همه مؤمنین به ویژه مقلدان و علاقه‌مندان به ایشان تسلیت گفت. بی‌شک در این فقدان هر کس به قدر توان خود یادی از آن عزیز درگذشته خواهد کرد. من هم اگر نکته‌ای درباره ایشان می‌گویم بی‌شک تنها در حد فهمی است که از ایشان داشته‌ام زیرا شأن این عالم وارسته اجل از آن است که بتوانم حق مطلب را درباره ایشان ادا کنم.

حضرت آیت‌الله منتظری (رحمة الله علیه) مراحل مختلفی را در زندگی خود از سر گذراندند. در مرحله تحصیل ایشان در حوزه علمیه قم از محضر اساتید بزرگوار هم‌چون آیت‌الله العظمی بروجردی و نیز حضرت آیت‌الله امام خمینی بهره بردند و به درجه اجتهاد نائل آمدند و در این دوره با استاد شهید مرتضی مطهری هم‌دوره بودند و به همین دلیل شهید مطهری نکات زیادی از مسائل اخلاقی، تقوا و تدبیر ایشان ذکر می‌کرد. پس از ورود امام به دوره مبارزه و تبعید ایشان، آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از چهره‌های شاخص حوزه علمیه قم در مبارزات علیه رژیم شاه فعال بودند، بنابراین سال‌های زیادی از عمرشان را در مبارزه و زندان گذراندند اما در نزدیکی‌های پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند و دوباره به جمع مبارزان و صفوف نخستین انقلاب اسلامی پیوستند و منشأ خدمات بزرگ و اثرات ارزنده‌ای

شدند. تربیت شاگردان بزرگی که امروز بسیاری از آنان در صف اساتید برجسته حوزه علمیه قم ایستاده‌اند و نیز حضور در جریان تدوین قانون اساسی و به عنوان نماینده مردم و رئیس مجلس بررسی و تدوین نهایی قانون اساسی و نظارت و ایفای نقش مؤثر در اعتلا و تحول این میثاق ملی به همراهی بزرگانی چون مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید آیت‌الله بهشتی و مرحوم آیت‌الله صدوقی و بسیاری از بزرگان دیگر از جمله خدماتی بودند که در مرحله‌ای دیگر از عمر خود به اسلام، انقلاب و ایران ارائه کردند. بعد در جریان تحولات بعدی انقلاب ایشان به واسطه وجهه علمی و تقوایی که داشتند و نیز قرابتی که به حضرت امام (ره) داشتند توسط مجلس خبرگان به عنوان قائم مقام رهبری تعیین شدند. در این دوره که نظام جمهوری اسلامی استقرار یافته و رو به پیشرفت می‌گذارد، ایشان به لحاظ دیدگاه‌های فقهی که داشتند، توانستند کمک زیادی به تحقق جمهوری اسلامی کنند و چنان که بزرگان زیادی روایت می‌کنند، امام (ره) برای گشودن گره‌ها و مشکلات فقهی حکومتی مسائل را به ایشان ارجاع می‌دادند تا به فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری عمل شود. بنابراین ایشان تأثیر بسزایی در توسعه فقه سیاسی و گشودن باب‌های جدید در حکومت اسلامی داشتند و با نوشتن کتب مهمی در حوزه فقه حکومتی سبب توسعه در فقه سیاسی و حکومتی شدند زیرا فقه شیعه در دوره‌های طولانی در جریان حکومت قرار نداشت و فقهای شیعه دخالت زیادی در حکومت‌ها نداشتند بنابراین بخش‌هایی از فقه که به امر حکومت مربوط می‌شد، مورد توجه فقها قرار نداشت، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با شکل‌گیری

نظام جمهوری اسلامی مشکلات در حوزه فقه حکومتی نمود پیدا کرد و ایشان با نوشتن کتاب‌هایی ارزشمند در این حوزه توانستند باب‌های جدیدی در فقه حکومتی بگشایند و با طرح آن بحث‌ها برای فقه حکومتی شیعه خدمات گسترده‌ای انجام دادند. بنابراین آیت‌الله منتظری از یک سو با فتاوی و نوآوری‌های فقهی که می‌دادند، موجب گشایش در اجرای احکام اسلامی می‌شدند و از سویی دیگر در حوزه علمیه این بحث‌ها را در میان فقها باز می‌کردند و در معرض تلاش‌های علمی آنان قرار می‌دادند و قاعدتاً بعد از آن هم این بحث‌ها مورد توجه علما و فقها بوده و خواهد بود. همچنین دلسوزی و ابراز علاقه ایشان به نظام جمهوری اسلامی که در تمام مراحل عمرشان از پیروزی انقلاب تا پایان عمرشان ادامه داشت چنان بود که خواست آن مرحوم بر این بود که نظام جمهوری اسلامی تقویت و با اخوت اداره شود. زندگی ساده و بی‌تکلف آیت‌الله منتظری و عدم پایبندی و تقیدشان به ظواهر زندگی حکایت از تقوای فوق‌العاده ایشان داشت که به مقام و منصب و مسائلی از این دست دلبستگی نداشتند و آنچه برایشان مهم بود، عمل به احکام اسلام بود. به همین جهت می‌توان گفت ایشان در تمام مراحل عمرشان از زمانی که وارد فضای سیاسی شدند، هیچ‌گاه از امر به معروف و نهی از منکر غفلت نکردند و دائماً نظر خودشان را برای اصلاح امور مطرح کردند.

## روایتی از «شام غریبان» آیت‌الله منتظری

«محمود حجتی»

و اما شرح ماوقع شام غریبان مرجع آزاده و مظلوم، مرجع زجرکشیده و ستم‌دیده، فقیه مجاهد حضرت آیت‌الله العظمی منتظری. طبق دعوت قبلی از سوی بیت معزز آیت‌الله العظمی منتظری قرار بود بعد از نماز مغرب و عشاء در شبستان مسجد اعظم قم، یعنی مدرس این یگانه آزاداندیش، مراسمی برگزار گردد. قبل از اذان برای ادای نماز و حضور در مراسم به مسجد رسیدم، اما بر خلاف انتظار با حضور گسترده جماعتی یکدست که با برنامه قبلی با شمایل یکسان و چفیه بر گردن مواجه شدم که امکان ورود به شبستان و حتی صحن را هم از مراجعین گرفته بودند. آقایان به شدت مشغول توزیع عکسهای متنوع و گوناگون مقامات بودند. با ملاحظه این وضعیت به ناچار جایی جهت اقامه نماز نیافتم. وارد حرم مطهر شدم و پس از اقامه نماز و زیارت و ذکر فاتحه برای شرکت در مراسم آماده می‌شدم که در این اثنا حضرت حجة الاسلام والمسلمین احمد آقا منتظری هم با جمعی از اعضای بیت شریف وارد حرم شده و مشغول نماز و قرائت فاتحه شدند.

دوستانی که وضع را دیده بودند می‌گفتند که در مسجد جا پیدا نمی‌کنیم که با خوشبینی گفتم مشکلی نیست. بالاخره ما هم جای خود را پیدا می‌کنیم. سلام نماز که داده شد جماعت مذکور کاملاً شبستان و فضای خالی صحن‌ها را نیز پر کردند. دربهای دالان ورودی باز شد، همراه با حاج احمد آقای منتظری و جمعی از دوستان سعی کردیم

راهی بسوی شبستان پیدا کنیم که با فشردگی جمعیت روبرو شدیم. شاید یکی دو قدم در زاویه درب وارد شبستان نشده بودیم که با هجوم جمعیتی که شعار می داد: «این همه لشگر آمده، به عشق رهبر آمده» کاملاً به عقب رانده شدیم. حاج احمد آقا با مشاهده این وضع که برای صاحب عزانه جایی گذاشته اند و نه احترامی قائل هستند و بلکه او را با توسل به زور از محل مراسم بیرون می رانند چاره‌ای جز ترک محل ندید. در حالی که از رفتارهایی که در ایام شهادت سرور آزادگان حضرت اباعبدالله الحسین با خانواده عزادار مرجعی که افتخارش پیروی از مکتب حسین (ع) بود در حیرت بودم، لشکریان پیروز و خشنود را با شعارهایشان به حال خود وانهادیم و همراه دوستان عازم بیت مرجع فقید شدیم.

بنابر آن گذاشتیم که در جمع محدود خود با تلاوت آیات قرآن و احیاناً و عظم و عزاداری گامی هرچند کوچک برای تسلی بازماندگان برداریم. اما در مسیر با مأمورین انتظامی که دو سوی کوچه منتهی به بیت را بسته بودند مواجه شدیم. به زحمت جمعیت صد نفری ما راهی از میان صفوف مأمورین باز کرده و خود را به بیت رساندیم. ندای تلاوت آیات قرآن طنین انداز شد، اما مأمورین همچنان کوچه را بسته بودند و مانع از حضور افراد در بیت می شدند. ناگهان سر و صداهایی بلند شد، آری لشکریان پیروز مسجد اعظم با شعارهای قبلی و شعار «این خون که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست» خود را به خاکریز بیت رساندند و متأسفانه آنچه که قلم و بیان از آن شرم دارد شعار داده و اقدام کردند.



نمی دانم به کجا می خواهیم برویم؟ در فرهنگ ما هنگامی که کسی از دنیا می رود، بنای دیگران احترام و اعلام همدردی با صاحبان عزاست، چه رسد به اینکه مرجعی عالیقدر و کم نظیر در زهد و تقوی و مبارزه از دنیا رفته باشد. برآستی نمی دانم این لشکریان پیروز از کدام فرهنگ سیراب شده اند و چه نسبتی با جامعه خود دارند؟ آیا به صرف استفاده از نمادهایی چون چفیه، عنوان زیبای بسیجی که سمبل آن همه فداکاری و رشادت و از خودگذشتگی بود، زینده این افراد است؟ به خدا قسم که چنین نیست و بسیج و بسیجیان دوران دفاع مقدس هیچ نسبتی با اینان نداشته و ندارند. این هیاهو و بازار مکاره در حالی برپا شده بود که در خلال این دو روز مکرر از فرزند بزرگوار آن فقیه سفر کرده می شنیدم که توصیه به آرامش و تأکید می کرد روح آن فقید مجاهد هرگز به ریختن قطره خونی از بینی کسی راضی نیست و قبل از شروع سخنرانی داخل منزل نیز اظهار امیدواری کرد که پس از سخنرانی، آقایان! رفته باشند و آرامش حاکم شده باشد و حاضرین نیز با آرامش محل را ترک کنند. با پایان گرفتن مراسم هیاهوی لشکریان پشت خاکریز تمام نشد و مواجه شدیم با هجوم آنان به سوی مردمی که در حال خارج شدن از بیت بودند. مردم به ناچار به طرف بیت شریف بازگشتند و دربها را بستند. متأسفانه مهاجمین این بار با هتاکی و سر دادن شعار شروع به کندن پلاکاردهای تسلیت از روی دیوارها و جایگزین کردن عکسهای همراه خود نمودند و مبادرت به شکستن شیشه ها و ... آری، آنچه آموخته بودند را بطور تمام و کمال اجرا کردند و ظاهراً این بازیها همچنان ادامه دارد...

بیت شریف آیت‌الله العظمی منتظری بیش از نیم قرن است که فشار ظلم و ستم را تجربه می‌کند. از سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و نظام شاهنشاهی گرفته تا دو دههٔ اخیر پس از پیروزی انقلاب. البته تاریخ پر افتخار شیعه از صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، در زمان ائمهٔ اطهار (ع) و پس از آن همواره شاهد ظلم و جور حکومتها و تحت فشار بودن شیعیان و علویان بوده است. اما شگفتا که حکومتی با نام اول مظلوم عالم امیر مؤمنان علی (ع) اینگونه در حق این خانواده ظلم روا می‌دارد. به واقع نمی‌دانم که اینگونه اعمال چگونه قابل درک و توجیه می‌تواند باشد. از یکسو فرهنگ اسلامی ماکه بنای آن بر عطف و محبت و مهربانی است و پیامبر آن پیامبر رحمت است و از سوی دیگر فرهنگ ملی ایرانی که سرشار از عاطفه و یتیم‌نوازی است کجا با این اعمال و رفتار سر سازگاری دارد و تا کی آنان که دل در گرو قرآن و اسلام و سیرهٔ ائمه اطهار دارند بایستی خون دل بنخورند و نظاره گر این همه ظلم و ستم ناروا باشند.

« ۲۰ »

### برای آنکه بودندش برکت بود و رفتنش عبرت

«سید امیر خرم»

اول - در افسانه‌های کهن آمده است پس از آنکه اسکندر مقدونی پادشاه مقدونیه، داریوش سوم را شکست داد و بر ایران سلطه یافت، روزی در مسیر خود از کنار قبرستان روستایی عبور می‌کرد. چندان که نگریست، مشاهده کرد که بر سنگ قبور آن گورستان، طول مدت حیات مردگان، جملگی چند ماه و یا حداکثر چند سال است. اسکندر تعجب کرد و از پیرمرد روشن ضمیری که در آن نزدیکی بود، سؤال کرد که راز کوتاهی عمر ساکنان این روستا در چیست. پیرمرد گفت از اتفاق عمر ساکنان این روستا چندان بلند است که عموماً در ایام کهولت از دنیا می‌روند، لیکن رسم در این روستا آن است که تنها آن بخش از عمر درگذشتگان را که در خدمت مردم بوده‌اند و به سایرین نیکی کرده‌اند، عمر او می‌دانند و بر سنگ گور او نیز تنها همان ایام را نقش می‌زنند. سپس پیر روشن ضمیر خطاب به اسکندر گفت، ای اسکندر مباد چنان زندگی کنی که بر سنگ گورت بنویسند اسکندر از همان روز که زاده شد، مرده بود.

بر همین طریق، دور از خرد نیست اگر بر سنگ گور مرحوم آیت‌الله منتظری بنویسند: «اینجا کسی آرمیده است که سالیان سال به بزرگی زیست و در عمر دراز خود، جز به نیکی عمل ننمود و جز به عدالت سخن نگفت».

دوم - آدمیان، آنانی که بر پستی نشسته‌اند و حکمی می‌رانند، بر دو

دسته‌اند. آنان که حضورشان به کرسی امارت معنا و اعتبار می‌بخشد و چون از جای خود برخیزند، آن کرسی جز پاره‌ای چوب نخواهد بود، چراکه آنکه منشأ اعتبار او بود، اینک حضور ندارد و بدون او نیز این کرسی، فاقد اعتبار است. دوّم آنانی که از اعتبار، آنچه دارند تنها و تنها از همان کرسی است که بر آن تکیه زده‌اند. چنانچه هرگاه از کرسی امارت خویش برخیزند و در جایی دیگر بنشینند، دیگر نه آن اعتبار برایشان برجای ماند و نه آن جاه و جلال. بی‌مقداری اینان چنان است که توگویی از همان ابتدا نیز لباس و جاهت و اعتبار به عاریت بر تن کرده‌اند و این قبای گشاد بر اندام نحیف و ناموزون آنان، از ابتدا نیز به خطا پوشانده شده است.

مرحوم آیت‌الله منتظری اما از آن دست آدمیان بود که به خلاف آنان که اعتبار خویش از جایگاه دینی یا حکومتی خود می‌گیرند، به کرسی مرجعیت شیعی چنان اعتبار بخشید که کمتر بزرگی تاکنون به چنین جایگاهی دست یافته است و در مقابل آنان که به حکمرانی بر ابدان مردمان دلخوشند و ناموزونی قامت ناراست خود را در گشادی قبای حکومت پنهان می‌کنند، سالیانی چند بر قلوب مردم حکم راند و چونان حضرت مولانا که در فراقش مردمانی از هر فرقه و آئین، خاک عزا بر سر ریختند و بر سرگورش گریستند، در عزای این بزرگ‌مرد نیز هر کس که به آزادگی اعتقاد داشت و به حریت ایمان، گریست و لباس عزا بر تن کرد.

سوّم - امام اوّل شیعیان، در سخنان پندآموز خود کلامی دارد به غایت ژرف، بدین تعبیر که «نسبت آدمی با مرگ مانند نسبت چشم است با

مژه». آدمی از دریچه چشم خود عالمی را نظاره می‌کند و تا دور دستها را می‌بیند، اما این چشمان دورنگر و تیزبین، از دیدن نزدیکترین یار خود که همواره در کنار آنهاست - مرگ - محرومند. فرزند آدم - جز معدودی از خواص و اولیاء خداوند - به همه چیز می‌اندیشد و کسب عالمی را طلب می‌کند و سراسر عمر خود را در پی آنچه ندارد، سپری می‌کند، بی آنکه به نزدیکترین یار مأنوس خویش که از همان هنگام تولد با آنان زاده می‌شود و در تمامی عمر نیز همراه آنهاست، یادی کند و نیم‌نگاهی بیندازد. بزرگی از قول مرحوم آیت‌الله منتظری نقل می‌نمود که در هنگامه سال شصت و هفت و اعتراض ایشان به کشتارهای زندانیان سیاسی در آن سال و به تبع آن عزل ایشان از قائم مقامی رهبری، کسی از سر خیرخواهی به ایشان می‌گوید، آیا بهتر نبود چند صباحی تأمل می‌کردید تا بر کرسی رهبری تکیه زنید و زمام امور را آنچنان که خود می‌خواستید در دست می‌گرفتید. آیا این رفتار از سر تدبیر بود و عقل مصلحت‌اندیش چنین حکم می‌کرد. پاسخ ایشان، پاسخی است به تمامی آنانی که در طول تاریخ، مقام و منصبی چه به حق کسب کرده‌اند و چه به ناحق غصب. ایشان می‌گویند، سخن شما درست است اما اگر در طول همین ایام باقیمانده تا زمان کسب مقام رهبری، عمرم پایان می‌یافت و به محضر خداوند حاضر می‌شدم، در قبال سکوت خود در مقابل ظلمی که دیده بودم، چه پاسخی می‌توانستم به حضرت حق بدهم.

این سخن تنها بر زبان کسی می‌تواند جاری شود که مرگ را چون مژه چشم به خود نزدیک می‌بیند و اجازه نمی‌دهد دل مشغولیهای دنیوی، چشم او را از دیدن نزدیکترین همدم آدمی - مرگ - غافل سازد.

ایکاش آنانی که بر اریکه حکمرانی سوارند و از می قدرت مست و از غرور جاه و مقام مغرور، تنها به قدر درنگی به لحظه‌ای بیاندیشند که مقرر شده است در مقابل حضرت حق بایستند، بی هیچ خادمی، بی هیچ حشمت و جاهی و بی هیچ فرمانبری، تا پاسخگوی آن باشند که با چرخش قلم یا اشارت دست، بر سرنوشت دیگران تحمیل کرده‌اند. ایکاش بر سنگ گور اینان ننویسند، اینجا کسی خفته است که هیچگاه نزیست. ایکاش هجرت همچون بزرگی، خواب غفلت از چشم نیازدگان بزداید و نشئگی شراب قدرت از سر آنها برآید تا بدانند وعده خداوند سبحان حق است. ایکاش...

روحش همواره قرین رحمت حق باد.

« ۲۱ »

## طائر سرمست زندگی

«غلامحسین خورشیدی (عارف)»

ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 پلکی نمی‌زنند هزاران هزار چشم، در شوق دیدن روی دوباره‌ات!  
 دانم نمی‌شود اما یک آرزو، از آسمان کاش به زمین باز می‌شدی!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 جویی ز اشک و خون، شد آب پشت پا، گرچه امید به برگشتنت نبود!  
 دیدم به چشم خویش که تابوت جسم تو، چونان نگین انگشتری خلق گشته بود!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 می‌شد و می‌شود شنید که دل‌های مردمان، از داغ هجر تو فریاد می‌کشند!  
 ای پیر رهنما، یار همواره مردم نظاره کن، کاین مردمند همه نالان ز رفتنت!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 یار همیشه مردم نگاه کن، نک مردمند که ناباور فراق، تو را ضجه می‌زنند!  
 ده‌ها کرور شیفتگان همیشه‌ات، وز گمراهان که به خود آمدند و دیر!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 نامت حسینعلی، چه زیبا بود که تو، معجونی از حسین بودی و از علی!  
 اینک دریغ و صد افسوس رهبر، خسته ز جور زمان خفته تن به گور!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 آری تنت به گور ولی تو نمرده‌ای هگز، بل زنده‌ای به تمام زمانه‌ها!  
 از مردمان آگه و دلخون رفتنت، فریاد زنده بودن خود را تو گوش کن!

ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 در سوگ تلخ تو پر شد ز اشک و خون، چشمان مردم آگاه پاک دل!  
 گرچه فسوس که یاران دیو و دیو را، درسی از این همه پیغام دل نشد!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 ای افقه زمان، ای اعدل زمان، ای نائب امام، ای در جهاد تک!  
 وین را توان که دید، خوب، در پرده شب تاریک فرقت روی تو رهبر!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 اینک تو رفته‌ای اما نمرده‌ای، بابای خوب و پراز مهر سبز ما!  
 ما رخ به رخ در آبگین راستی، روی تو را به تماشا نشستیم!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 تو زنده‌ای به کالبد آزادگی، پدر، تو زنده‌ای در تن دلدادگی، پدر!  
 در نام سوگ تو اما به سوگ خویش، اینک نشستیم و بس!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 از بهر تازه کردن پیمان دراز کن، دستی ز عالم بالا که رفته‌ای!  
 پیمان در پی آزادگی شدن، پی پاکی بدن، صفا و عشق!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 ما را رها مکن، رهبر بمانمان، هر چند به پیرویات سست بوده‌ایم!  
 با ما بمان که اینک مصممیم، بر پایش افق، کز آن شید سر زند!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟!  
 در سینه پر مهر تو کین کس، دانم پدر که جای نشستن نیافته!  
 وین را توان دید، خوب، در مهر ناب تو بر گمرهان پیش!  
 ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای?!



اما به ما مگیر، که به یاد روی تو، ای پاک دل، مظلوم کینه‌ها!  
نفرین کنیم به دیوان پر فریب، اهریمنان، به رخساره آدمی!  
ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟  
بغضم نمی‌دهد امان و اشک، بی‌اختیار سرازیر گشته است!  
بر ما ببخش و بخواه از خدای نیز، بخشد که پیرو در خور نبوده‌ایم!  
ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟  
سوم چه هست، هفتم چه باشد، چهلم چه هست، سال چیست؟  
در سینه‌های پاک تا ابد، سوگ تو ای بزرگ، پایدار خواهد بود!  
ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟  
وینک من «عارف»م، مرید هماره‌ای، که خورش به دل شده!  
در خلوت تو هستی و در جلوت تو یی، اشکم گواه من و این آه سینه‌ام!  
ای مرغ عشق، طائر سرمست زندگی، با ما بگو به کجا پر کشیده‌ای؟  
۲ و ۳ دی ماه ۱۳۸۸

« ۲۲ »

## اولین «فقیه - شهروند»

«حمید دباشی»

استفتائات دکتر محسن کدیور از محضر استاد مرحومشان آیت‌الله العظمی منتظری (قدس سره العزیز) به طور قطع از مهمترین و ماندگارترین اسناد تاریخ نهضت سبز مردم ایران برای نسل‌های آینده خواهد ماند. امروز چون ما در کوران این حرکت تاریخی هستیم شاید به اهمیت بنیادین آخرین فتاوی آیت‌الله منتظری آنچنان که شاید و باید واقف نباشیم. ولی در این حال برای تقویت بنیان‌های فکری و نظری و آرمانی این نهضت لازم است مختصر توجهی به برخی تلمیحات ضمنی این فتاوی داشته باشیم.

در بحرانی‌ترین مراحل شروع این حرکت عظیم اجتماعی مردم ایران برای حقوق مدنی خود، دکتر کدیور سؤالاتی دقیق و مؤثر از محضر آیت‌الله العظمی منتظری پرسیدند که درک آنها در استنباط ما از ماهیت این جنبش بسیار حیاتی است.

دکتر کدیور ضمن تبریک میلاد امام علی (ع) در ۱۳ رجب ۱۴۳۰ قمری برابر ۱۴ تیر ۱۳۸۸ خورشیدی پنج پرسش شرعی را به عنوان «پرسشهای مردم رشید و مظلوم ایران از پیشوایان دینیشان» با استاد خود آیت‌الله العظمی منتظری در میان گذاشتند.

در پرسش اول خود کدیور از حکم تصدی مناصب خدمات عمومی «پس از دست رفتن شرائط الزامی از قبیل عدالت، امانتداری و برخورداری از رأی اکثریت» پرسیده است. در پاسخ خود آیت‌الله

منتظری می‌فرمایند: «از بین رفتن شرائط مذکور که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامه جامعه دخیل است خودبخود و بدون حاجت به عزل موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصدی می‌گردد.»

در این جواب صریح اصل مرجعیت حکومت مبتنی بر رأی جمهور ناس است و بدون صراحت این رأی اصل حکومت ساقط و بطور کلی فاقد هرگونه اعتبار و مقبولیت عام است. نص صریح «شرعاً و عقلاً» استدلالات منطقی شهروندان جمهوری را نیز هم‌ردیف استنادات شرعی عالمان دین قرار می‌دهد. در این فتوا در ضمن «صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامه جامعه» (یعنی حکومت به طور کلی) جملگی منوط و مشروط به اعتماد مردم شهروند یک جمهوری است. ولی شاهکار این جواب آنجاست که آقای منتظری می‌فرمایند که عزل حاکم «خود بخود و بدون حاجت به عزل» است و این مهم بالطبع «موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصدی می‌گردد.» به این ترتیب صرف مشروعیت حکومت حاکمی که مقبولیت جمهور ناس را از دست داده‌کان لم یکن است. یعنی مرجع و مأخذ و محل اعتبار هر نوع حکومتی (و بالطبع عزل آن) هیچ نیست مگر رأی دموکراتیک جمهور و لا غیر.

در پاسخ به سؤال دکتر کدیور در مورد وظیفه شرعی مردم در قبال چنین متصدیانی، آیت‌الله منتظری می‌گوید: «تصدی چنین افرادی

هیچگونه مشروعیتی ندارد و چنانچه به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بمانند مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آنها را در نزد خود و برکناری آنان را از آن منصب با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و انتخاب مفیدترین و کم هزینه‌ترین راه ممکن ابراز داشته و بنخواهند.»

به نحوی که آیت‌الله منتظری جواب خود را تنظیم می‌کنند و به خصوص با استفاده از لفظ صریح «کم هزینه‌ترین» در واقع تأیید ضمنی جنبش آزادی‌های مدنی ایران به نحوی مسالمت‌آمیز و بری از خشونت و حتی فرمان شکنی‌های مدنی مشروعیت فقهی یافته است. سیاق عبارت آیت‌الله منتظری شاید مترقی‌ترین نوع استفاده از اصل «امر به معروف و نهی از منکر» است که طی آن مردم در واقع در مقام امر و نهی فقهی و منطقی برمی‌آیند و حاکمان وقت در مقام توجیه و تبیین اعمال خود.

در پرسش سوّم خود دکتر کدیور از ارتباط ارتکاب «یازده گناه کبیره» با «ملکه عدالت» سؤال می‌کنند که در جواب آن آیت‌الله العظمی منتظری می‌گویند که «ارتکاب همه این معاصی یا اصرار بر برخی از آنها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکه عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و بی‌عدالتی» است.

در این جواب صرف اصالت «ملکه عدالت» در تعیین و تبیین مصداق بی‌عدالتی کلیت نظام جمهوری فعلی اسلامی را زیر سؤال می‌برد و حتی از آن هم مهمتر جمهور ناس را که مظلوم ظلم جمهوری فعلی قرار گرفته‌اند برای همیشه در مقام تصدیق و یا تکذیب عدالت و

به تبع جمهوریت قرار می‌دهد. به این ترتیب صرف تظاهرات میلیونی مردم ایران بر علیه نظام جمهوری اسلامی فی حدّ ذاته مبین فقدان مشروعیت و مرجعیت نظام است. به عبارت دیگر این حکام نیستند که در مقام تعریف ظلم و عدلند، بلکه این مردم هستند که صرف مظلومیتشان حقانیت حکام را از آنان سلب می‌کند.

در پرسش چهارم خود کدیور می‌پرسد: «آیا تمسک به جملائی از قبیل «حفظ نظام از اوجب واجبات است» می‌تواند مجوز تجاوز به حقوق مشروع مردم و زیرپا نهادن ضوابط اخلاقی و محکّمات شرعی باشد؟» که در جواب آیت‌الله منتظری می‌فرمایند که: «با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود.»

بر این اساس صرف قرائتی ظالمانه از اسلام را نمی‌توان مستمسک ظلم بر مسلمانان یعنی بر جمهور ناس یعنی بر شهروندان یک جمهوری قرار داد. به عبارت اخری میزان ظلم یا عدالتی است که بر مردمان می‌رود و نه قرائتی آبستره و مبتنی بر زور از اسلام. مسلمانان میزان قرائت اصح از اسلام هستند و نه قرائتی مبتنی بر قدرت و قلدری حاکم بر جان و روان مسلمانان و آن هم به اسم اسلام.

به طور قطع یکی از مهم‌ترین عبارات آیت‌الله العظمی منتظری که دایر بر آزادی‌های مدنی مردم ایران است آنجاست که می‌گویند: «آمر و متصدی و مباشر اعترافات و مصاحبه‌های ساختگی تلویزیونی - با زور و شکنجه و تهدید - گناهکار و مجرمند و شرعاً و قانوناً مستحق تعزیر خواهند بود.»

بر این اساس هیچ شهروندی را نمی‌توان مجبور به اقراری کرد که در

محاکم بر علیه خود او بتوان مورد استناد قرار داد. یعنی هر شهروندی می‌تواند به صرف گمان آن‌که شهادتش ممکن است بر علیه خود وی در محاکم مورد استفاده قرار گیرد از شهادت خودداری کند. و این اصل از رفیع‌ترین اصول آزادی‌های مدنی است.

در پاسخ به پرسش پنجم حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور آنجا که ایشان از علائم شرعی «ولایت جائر» می‌پرسند، آیت‌الله منتظری می‌فرمایند: «جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاقهای ملی است که در قالب قانون درآمده باشد و کسی که متولی امور جامعه است و بدین گونه مخالفت می‌ورزد جائر و ولایتش جائرانه است، و تشخیص چنین ولایتی در درجهٔ اول بر عهدهٔ خواص جامعه یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد و در درجهٔ دوم بر عهدهٔ عموم مردم است.»

در این جواب «احکام شرع و موازین عقل و میثاقهای ملی» جملگی در یک ردیف قرار گرفته‌اند و حد نصاب همهٔ آنها «در قالب قانون» یعنی قوانین مدنی و میثاق‌های ملی است. بر این اساس حکم «جائر» بودن حاکم یعنی عدم مشروعیت و مقبولیت وی باز هم «خود به خود» و به صرف عدم اعتماد جمهور ناس است. علاوه بر این «تشخیص چنین ولایتی در درجهٔ اول بر عهدهٔ خواص جامعه یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد و در درجهٔ دوم بر عهدهٔ عموم مردم است.» بدین ترتیب «عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و

حقوقدانان و آگاهان از قوانین» جملگی در یک ردیف قرار گرفته‌اند و مجموع افکار آنها هم منوط به و همردیف رأی جمهور ناس است. در اهمیت این اصول مستتر در فتاوی آیت‌الله منتظری در این برهه از حرکت سبز مردم ایران مشکل بتوان اغراق کرد. خود دکتر کدیور معتقد است که «فتاوی فوق‌العاده مهم آیت‌الله العظمی منتظری در تداوم فتوای تاریخی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در نهضت مشروطه علیه استبداد محمدعلی شاه قاجار و فتوای مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی در جریان انقلاب اسلامی بر علیه دیکتاتوری محمد رضا شاه پهلوی است.»

تقدیر تاریخ چنین بود که فقهی که خود در واقع از بنیانگزاران نظری و عملی «ولایت فقیه» یعنی غیر دموکراتیک‌ترین مقوله در تاریخ معاصر فقه بود خود نیمه آخر عمر پر برکت خود را صرف ساختن و پرداختن اصول بدیهی و غیر قابل اجتناب نهادهای دموکراتیک از بطن تفکر فقهی شیعه کرد.

به طور قطع فتاوی و رهنمودهای آیت‌الله منتظری برای سالهای آتی فکر و ذکر آزادیخواهان ایران را به خود مشغول خواهد داشت. شکی نیست که ریشه‌های نظری آرا آزادی‌بخش ایشان را در افکار فقهای پیشین می‌شود ردیابی کرد. ولی در یک اصل جملگی باید معترف بود و آن این که در پایان عمر شریف و پر برکت خود آیت‌الله منتظری بنیان‌الگوی نوینی را برای یک «فقیه - شهروند» پی‌ریزی کرد و در این مهم همچون بنفشه‌ای (به قول احمد شاملو): «گل داد و مزده داد زمستان شکست و رفت.»

« ۲۳ »

## فروتن و فداکار

«علیرضا رجایی»

مهم‌ترین ویژگی آیت‌الله منتظری پیش از هر چیز شجاعت اخلاقی وی بود که به قول مرحوم شریعتی هرگز حقیقت را به نفع مصلحت قربانی نکرد و هرگز برای مصلحت شخصی و حتی مصلحت‌های سپهر عمومی اخلاق و اعتقادات اساسی دینی‌اش را زیر پا نگذاشت. سراسر زندگی ایشان حکایت از همین پایداری و ثبات رأی داشت. اما با این حال که ایشان ثبات رأی داشتند و بر اصول ثابتی پافشاری می‌کردند چارچوب ثابت اصول اخلاقی، دینی و مذهبی ایشان مانع از این نبود که نسبت به ایده‌های جدید آغوش بگشاید. این گشادگی البته باعث نمی‌شد ایشان نسبت به گذشته سیاسی خودشان نگاه منتقدانه‌ای داشته باشد، در عین اینکه ثبات رأی سبب ارتجاع و واپسگرایی آیت‌الله منتظری نمی‌شد، ظرفیت عاطفی و همسویی که ایشان با افراد قربانی و مظلوم جامعه داشت ویژگی دیگر آقای منتظری بود و هرگز اعتقادات مسلکی ایشان سبب این نبود که نسبت به افراد قربانی حتی اگر با اعتقاداتش همسویی نداشتند، بی‌اعتنا باشد. او نه تنها بی‌اعتنا نبود بلکه برای احقاق حقوق کسانی که هیچ‌گونه سنخیت فکری با او نداشتند حاضر به همه‌گونه فداکاری بود و این فداکاری را در طول زندگی‌اش انجام داد.

هرگز معیار و میزانی برای خودی و غیرخودی کردن قربانیان نداشت و دفاع از قربانیان صرف نظر از مسلک و عقیده‌شان ویژگی بارز



آیت‌الله منتظری بود و این در شرایطی است که ایشان یک روحانی طراز اول و مرجع تقلید بود و همیشه برای چنین فردی این بیم وجود دارد که عواطفش تحت الشعاع گرایشات مسلکی اش قرار بگیرد.

بی‌ریایی و فروتنی ویژگی دیگر مرحوم آیت‌الله منتظری بود. هنگامی که ما درباره بیوت علما صحبت می‌کنیم گاهی تصورمان این است که علمایی در این جایگاه دست نیافتنی هستند اما آقای منتظری همیشه قابل دسترسی بود و این در دسترس بودن تنها اختصاص به دوستان و یاران‌شان نداشت بلکه کسانی هم که شاید نسبت اخلاقی و اعتقادی مستقیمی با ایشان نداشتند، برایشان این دسترسی مقدور بود و حاصل می‌شد.

همچنین با وجود آنکه ایشان در چارچوب دانش کلاسیک حوزوی پرورش یافته بود و اصولاً برجستگی علمی او به واسطه همین دانش کلاسیک حوزوی بود اما در عین حال این چارچوب کلاسیک مانع نبود که او به حوزه‌هایی وارد شود که ورود به آنها تا پیش از او بی‌سابقه یا کم‌سابقه بود.

مطالعاتی که ایشان در دهه‌های آخر عمرشان در حوزه حقوق بشر و ارتباطش با منابع اسلامی انجام داد کار ابتکاری بود که شاید بتوان گفت در نوع خود بی‌نظیر بود. بنابراین باید گفت آیت‌الله منتظری در متن سنت کلاسیک حوزوی نوآوری‌های بارزی داشت که حاکی از گشودگی ایشان به جهان‌های تازه بود.

« ۲۴ »

## دریغ از بزرگی که قدر ناشناخته ماند!

«غلامعلی رجائی»

(مظلومیت یک مرجع تقلید، بزرگش نخوانند اهل خرد، که نام  
بزرگان به خردی برد)

خبر مهم این روزها و بنظر من روزها و ماههای بعد خیلی خلاصه  
است: آیت الله العظمی منتظری از دنیا رفت و چه خبر دهشتناکی!  
ساعت شش بعد از ظهر است و من عازم منزلم که کسی از دفتر  
روزنامه اعتماد تلفن می زند و از من می خواهد درباره ایشان یادداشتی  
بنویسم.

چقدر از خودم خجالت می کشم که باید درباره کسی قلم بزنم که از  
اولین های دخیل در شکل گیری این جمهوری است. کسی که در چهار  
جلد کتاب که درباره ولایت فقیه نوشت این معنا را بیش از هر کس  
دیگر به مردم شناساند. فقیهی که امام بعد از برکناری ایشان از قائم مقامی  
خود به ایشان توصیه کرد هرچند او دیگر سمت دولتی ندارد اما امید  
است بتواند حوزه ها را گرمی ببخشد اما دریغ و درد که کسی به این فراز  
از پیام امام توجه نکرد. اما اکنون دیگر او از آن همه تهمت و افترا و  
دشنام و محدودیت های تحمیلی که به آن دچار شد رها شده و به جوار  
دوست پر کشید.

هر کس اخبار ساعت دو بعد از ظهر سیمای جمهوری اسلامی  
امروز یکشنبه را دیده و شنیده باشد به مظلومیت این فقیه بزرگ در این  
سالها گواهی خواهد داد.

رسانه ملی! بعضیها! در خبر پنجم خود بعد از اعلام وضعیت آب و هوا و بعد از نشان دادن کشته‌های یمن! بدون نشان دادن عکس یا تصویری از این مرجع که برای اسلام زحماتی کشید که بر خیلی‌ها ناشناخته مانده است، گفت که آیت‌الله منتظری در سن هشتاد و هفت سالگی از دنیا رفت. همین، بدون هیچ ذکر تسلیتی لااقل به خانواده مرجع و شهید داده‌ای مانند شهید محمد منتظری که امام او را در نامه‌ای به پدرش محمد ما و شما می‌نامید.

تا به منزل می‌رسم فرزندانم علی آقا که دانشجوی مکانیک است با ناراحتی می‌گویند این چه مسلمانی است که بعضیها دارند؟ و ادامه می‌دهد برو بچه‌های بسیجی دانشگاهی که او در آن تحصیل می‌کند این ضایعه را به هم تبریک می‌گفتند! نمی‌دانم این برادران با شنیدن پیام تسلیت رهبری به مناسبت این ضایعه جبران‌ناپذیر چه خواهند کرد؟

و من که امروز با پرهیز بعضیها و الحذرهای دوستان روبرو بودم که می‌گفتند مبادا در این باره چیزی بنویسی و برای خودت و ما! درد سر درست کنی در نوشتن این سطور شتاب زده مصمم‌تر شدم و بر حال ایشان گریستم که کار به کجا رسیده است که دوستانی ناصح مرا از قلم زدن درباره این مرجع عالیقدر اینگونه برحذر می‌دارند! انا لله و انا الیه راجعون و حقیقتاً جای استرجاع دارد!

دامنه مظلومیت مراجع در این نظام اسلامی تا به کجاست؟ فقیهی بزرگ و بزرگ‌پرور که در جهان اسلام کمتر نظیر او یافت می‌شد از دنیا رفته است و آن وقت سیمای ملی بعضیها! حداقل به اندازه یکی از همین هنرپیشه‌ها و موسیقی‌دانها و هنرمندهای درگذشته در این روزها

برایش قدری نشناخت که در اخبار ساعت ۱۴ لاقلاً عکس یا تصویری را از او نشان دهد یا ارتحال این مرجع عالیقدر را به مقلدانش که در تشییع او خواهند آمد و نشان خواهند داد به چه مقدارند تسلیتی بگویند! اکنون او که از محدود و معدود شاگردان آیت‌الله بروجردی بود از دنیای ما رفته و به حق پیوسته است بی آنکه کسی بداند فرزند امام مرحوم حاج سید احمد آقا که آن رنج‌نامه را به او نوشت در اواخر عمر خود با او چه روابط صمیمانه‌ای برقرار کرده بود. یکی از دوستان برای من تعریف می‌کرد که وقتی برای کسب نظر از ایشان در مورد مرجع تقلید خود به دفتر امام در جماران رفته بود از ایشان شنیده بود که از آیت‌الله منتظری تقلید کند چون ایشان فقط آیت‌الله منتظری را اعلم می‌داند.

این دوست مبارز قبل از انقلاب می‌گفت در آن دیدار شاهد بوده وقتی کسی به دفتر امام تلفن زده و همین سؤال را از برادری روحانی که تلفنهای شرعی مردم را جواب می‌داده پرسیده بود و او از مرحوم حاج احمد آقا پرسید که چه جواب سؤال کننده را بدهد؟ ایشان خود شخصاً گوشی تلفن را به دست گرفت و گفت از آیت‌الله منتظری تقلید کنید.

چند ماه پیش که با دکتر عیسی ولایی داماد مکرم آیت‌الله توسلی گفت و شنودی داشتم می‌گفت مرحوم حاج احمد آقا فرزند امام به خود او گفته بود در مجلس ترحیمی در قم نشسته بوده که آیت‌الله منتظری به آن مجلس وارد شده بودند. مرحوم حاج احمد آقا می‌گفت می‌خواستم از جا بلند شوم و به پیش ایشان بروم و دست‌شان را ببوسم اما با خود گفتم مردمی که آن رنج‌نامه مرا به ایشان خوانده‌اند خواهند گفت این

عجب آدم ... است! لذا متأسفانه از این کار خودداری کردم. چند ماه پیش یکی از دوستان قبل از انقلاب که اکنون از همه جا رانده و مانده شده است! می‌گفت در سال ۱۳۶۵ در دیداری با عده‌ای به حضورشان رسیده و با توجه به اینکه ایشان گاه و بیگاه از ذکر برخی واقعیتها نظیر وجود شکنجه در زندانها و... سخن می‌گفت و امام از طرح آشکار این مسائل رنجیده می‌شد - چه امام معتقد بود با علنی کردن این مسائل دشمنان سوء استفاده می‌کنند - به ایشان خیرخواهانه پیشنهاد کردند با توجه به اینکه امام بر اساس مستندات پزشکی حداکثر تا دو سال دیگر بیشتر زنده نیست شما این مسائلی را که درباره اشکالات موجود در نظام مطرح می‌کنید و با طرح آنها ایشان را می‌رنجانید و آزرده می‌کنید را مطرح نکنید تا بعد که امام از دنیا رفتند آن وقت چون رهبر هستید هرگونه که صلاح دانستید عمل کنید و اشکالاتی را که تشخیص می‌دهید برطرف نمایید. که ایشان با رد این پیشنهاد با ذکر روایتی از امیرالمؤمنین فرموده بودند که هر چند قصد رنجاندن امام راندارند اما حتی برای یک روز هم که شده از گفتن حقائق و واقعیتها خودداری نخواهند کرد.

اکنون او که از اسطوره‌های عالم روحانیت در دوران مبارزه بود [ . . . ] به امام و شهیدش محمد پیوست. همو که در کربلای هفتم تیر به خیل شهیدان انقلاب پیوست و در این ۲۸ سال انتسابش به پدر مرجعش باعث شد در رسانه‌های ملی و غیر ملی ماکترین تبلیغات درباره مقام و منزلت او انجام شود تا آنجا که گویی محمد عزیز، جزو شهیدان هفتم تیر نبوده است!

نمی‌دانم دیشب در دیدار این پدر و پسر با هم چه گذشته است! اما شک ندارم آیت‌الله منتظری شادی بی حد و اندازه‌ای داشته است. او اکنون از میان ما رفت و اینک ماییم و آزمونی بزرگ که با تمام اختلافاتی که بزرگان ما با ایشان داشتند با او و مراسم تشییع و دفن او چه خواهند کرد. پیام تسلیت رهبری حجتی است بر بعضیها که هنوز می‌خواهند لابد در حمایت از رهبری بر طبل کینه خود با این ثمره عمر امام بکوبند.

دعا می‌کنم حداقل از این آزمون پیروز و سربلند بیرون بیایند!

« ۲۵ »

## هر لحظه عظیم‌تر می‌نمود؟

«تقی رحمانی»

تاریخ شیعه امامیه در گرایش فقهی خود، چنین انسانی را کمتر به خود دیده است. آنان که فقهای شیعه را می‌شناسند به این واقعیت معترفند.

در کمتر از صد سال که فقهای شیعه توانسته‌اند حوزه علمیه را سامان دهند سه چهره فقهی سرآمد فقهای دیگر بوده‌اند.

آیت‌الله بروجردی به شیعه امامیه روحانی اعتبار بخشید و در میان اهل سنت مذهب فقه جعفری را رسمیت داد.

آیت‌الله خمینی به جریان فقهای شیعه، قدرت سیاسی اعطا کرد و اقتدار آنان را افزود، اما آیت‌الله منتظری به شرف و آزادگی شیعه افزود. این ویژگی به منتظری جایگاهی منحصر به فرد می‌دهد یعنی:

۱- پشت پا زدن به مقام به خاطر حقوق مخالف.

۲- دفاع از مردم و قرائت انسانی از حکومت دینی.

وی بسیار زودتر از آیت‌الله خمینی به عنوان مجتهد مسلم از سوی آیت‌الله بروجردی به رسمیت شناخته شد. آیت‌الله بروجردی به وی عنایت ویژه داشت اما منتظری به دلایل گوناگون وجود مجتهد مسلم بودن مرجعیت آیت‌الله خمینی را پذیرفت. استعداد منتظری و مطهری در میان شاگردان بروجردی مثال زدنی است.

بی‌گمان او فقیهی مبرز بود که در اصلاح فقه سنتی کوشید. خصیصه تئوری سازی، بعد از تجربه کردن دوران پس از انقلاب و بعد از عزل از

مقام قائم مقامی رهبری، جلوۀ دیگری به او بخشید. مقاومت و مبارزۀ وی در زمان پهلوی مثال زدنی بود اما مبارز نستوه بود. نستوه مهربان نیست اما او مهربان بود؛ این مهربانی او را متمایز می کرد همان گونه که طالقانی مهربان بود، اما این مبارز نستوه در سال های اوّل انقلاب در کوران سنت، دارای برخی مواضع قابل بحث و نقد بود.

شکوه انقلاب و ترس از نابودی آن، منتظری را برای چند سال در سایه قدرت برد. قدرت مقوله ای بود که برای نویسنده کتاب ولایت فقیه و برای اجرای احکام اسلام لازم بود. باور به چنین دیدگاهی نیاز به تعدیل و توجه به حقوق مردم داشت. منتظری چنین نقشی را بازی می کرد. نقش او در همان سال هایی که قائم مقام رهبری بود، کاستن از شدت خشونت و اعدام های حاکمیت بود. در این مورد هزاران هزار نمونه است یکی از آن نمونه ها خودم هستم.

قلب مهربان، خانه باز و گشاده او به روی مخالف و موافقان باعث می شد او بداند در زندان های ایران چه می گذرد و سرنوشت جنگ به کدام سو می رود.

جالب آن بود که تمام توصیه هایش به حکومت درست بود. در مورد پایان دادن به جنگ که وی در سال ۱۳۶۴ به لزوم آن رسیده بود، در مورد وضعیت زندان ها و احکام قضایی که وی در موضع گیری سال ۱۳۶۰ به اعدام های بی رویه اعتراض کرده بود.

همین مواضع او را از موضع قدرت دولت محور خارج کرد. سنت مذهبی ایران، حوزه های علمیه را داشت تا فقیهان و متکلمان آن بتوانند



در این حوزه عمومی سنتی زیست کنند. چنین امکانی را روشنفکران ایرانی، چه مسلمان و چه سکولار، ندارند.

منتظری بعد از دوری از قدرت به قدرت واقعی نزدیک شد، با مهربانی وارد قلوب مردم شدن و زیستن در چنین جایی.

روحانیت شیعه در محافظه کارترین دوران خود ضرب گیر ظلم پادشاهان ستمگر بوده است. منتظری به عنوان مدافع مظلومان در برابر قدرت حاکم قرار گرفت، منتها با زبان اعتراضی و انتقادی در عین باور به عقاید خودش.

بی‌اعتنایی وی به قدرت مثال زدنی بود؛ اگر خواننده بودیم که علی حکومت را از گیوه پاره‌اش بی‌ارزش‌تر می‌دانست او نیز فردای برکناری از پست قائم مقامی رهبری به فکر آب دادن به باغچه و گلدان‌های خانه‌اش بود که تشنگی نکشند، در حالی که فرزندان به خاطر دلداری به او این وظیفه را فراموش کرده بودند. در حقیقت او نشان داد که چقدر علی‌گونه است. علی‌گونه بودن بسیار سخت است، اما او با نهج البلاغه الفت داشت و نشان داد به عمل علی وفادار است.

منتظری در حوزه سنتی علمیه، تاریخ ساز شد و نشان داد که حفظ نظام واجب نیست؛ مهربان و مردم دوست بودن از حفظ نظام واجب‌تر است و مسلمان واقعی این گونه است.

جامعه محوری منتظری بعد از عزل از مقام حکومتی اوج گرفت؛ صدای بلند مظلومان و محرومان شدن و آینده حکومت را در زمان حال دیدن و همه این‌ها، از منتظری چهره‌ای ساخت که دیگر صدای مظلومیت همه ایرانیان شد. از اصلاح طلب، اپوزیسیون، بهایی، فعال

کرد و بلوچ و نیز دانشجویان و روشنفکران. بی‌تردید هیچ مرجع شیعه تا این حد راه خدا را به سوی مردم نگشوده است.

عارفان شاید لیک فقیهان در مجموع سخت‌گیرند، اما منتظری چنین نکرد؛ او در عمل آموخت یا باید دارای قلب مهربان بود یا اینکه در جامعه محور و نهاد مدنی را برای کاستن از ظلم‌های حاکمان تدارک دید، این درس بزرگی است نه؟

پیام‌های تسلیت جریان‌ها و افراد مختلف و شخصیت‌ها، از حاکمان تا محکومان، نشان داد که فقط تفاهم در حوزه عمومی و جامعه مدنی و داشتن روح‌های بزرگ و قلب‌های مهربان است که زندگی را برای مردم قابل تحمل می‌کند.

منتظری درس‌های بزرگی در عمل به مرجعیت شیعه داد که محوریت آن مهربانی و دوستی با مردم با هر عقیده و مرامی بود.

تندی و عبوسی برخی روحانیون اصلاح‌طلب نسبت به روشنفکران ادامه دارد، روشنفکرانی هم هستند که روحانیون اصلاح‌طلب را خرد می‌گیرند، حاکمان ایرانی اخلاق قدرت را دارند اما طالقانی و منتظری بیت‌های مناسب درس‌گیری مردم‌گرایی هستند.

اما آنچه من از منتظری در سال‌های اخیر آموختم را با ذکر خاطراتی توضیح می‌دهم.

در سال ۱۳۸۱ بعد از آزادی از زندان ۵۹ سپاه پاسداران به دیدارش رفتیم. در آن دیدار وی از فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه من و نرگس و همه ملی‌مذهبی‌ها و خانواده‌هایشان یاد کرد. من در پی آن بودم که او نظریه

ولایت فقیه را رد کند. وی گفت اسلام احکام دارد و احکام، حکومت لازم دارد منتها ما خوب حکومت نکردیم. این گفتگو کوتاه بود، چون دیدار دست جمعی بود.

در دوران بازداشت در زندان ۵۹ وی در برابر اتهام ارتداد که در متن کیفرخواست من از سوی بازجویان آمده بود، در پاسخ به سئوالی از سوی مادر و همسر من حتی علاوه بر سئوال خانواده من اشاره کرده بود حتی با انکار امام زمان، نمی توان حکم ارتداد را اجرا کرد. در این دیدار وی ملی مذهبی ها را بسیار احترام گذاشت و چند بار تأکید کرد که به نام اسلام بد حکومت کردیم.

در دوران بازداشت در سال های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ وی پیگیر مدام وضعیت من و دوستانم (صابر و علیجانی) بود و بعد آزادی، هیأتی را به دیدار به خانه ما فرستاد. این ابراز لطف از سوی وی همچنان ادامه داشت. در سال های ۱۳۸۵ من دوبار نامه نگاری با ایشان کردم که محوریت آن نقدهایی بود که بر نظریه ولایت فقیه ایشان داشتم، که آخرین نظریات خود را در مورد ولایت فقیه که نوعی نظارت فقیه از دور بر حوزه قدرت بود، بیان کرد. در نامه نگاری سوم که امسال انجام دادم نقدهای خود را بر این نظارت مطرح کردم اما جوابی نیامد. احمدآقا گفت که ایشان گفته اند پاسخ به این سئوالات کار جوان ترهاست.

آخرین دیدار در دفتر ایشان انجام شد تا به عنوان برنده سال قبل تندیس حقوق بشر را همراه با دکتر پیمان و دکتر یزدی به ایشان تقدیم کنیم. در آخرین دقایق از ایشان خواستم که پاسخ سئوالات من را بدهند

با اصرار من قبول کردند اما جمله‌ای فرمودند که در لحظه‌ای که این مقاله را می‌نویسم بارها اشک را بر گونه‌هایم جاری کرده است. (من در حقیقت اگر در سال ۱۳۶۷ از اعدام‌ها نجات یافتیم به دلیل فشارهای او بود) این جمله آن بود: «مخلص شما هستیم.» این حد تواضع فقط برای انسان‌های بزرگ وجود دارد.

در جامعه‌ای که خودخواهی، خودبینی و القاب بزرگ انسان را کور می‌کند، او هر لحظه عظیم‌تر می‌نمود. از منتظری بیاموزیم هر اندیشه‌ای اگر ذره‌ای مردم‌مدار باشد با قلب‌های مهربان، نمی‌تواند توجیه‌گر ظلم و بیداد باشد.

مسیح گفت همسایه‌ات را دوست داشته باش، حقوق بشر می‌گوید که هم‌نوع را دوست داشته باشیم، عهد عتیق می‌گوید بیگانه را دوست داشته باشیم.

منتظری با قلب مهربان، مردم را دوست داشت چرا که هر جزمی و دگمی با قلب مهربان و مردم دوستی تعدیل می‌شود.

بر سنگ مزارش این گونه خواهیم خواند: «در اینجا فقیهی خفته است که به قدرت و حکومت به خاطر حقوق مخالفان خود پشت پا زد و تا آخرین لحظه عمر برای حقوق انسان‌ها نالید.» پس مخلص آن قلب مهربان.

« ۲۶ »

## لحظه‌ای نیاسوده

«محسن رهامی»

ابتدا لازم می‌دانم رحلت فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری (قدس سره) را به پیشگاه حضرت بقیة‌الله (عج) و مسلمانان خصوصاً جامعه علمی کشور تسلیت عرض کنم. نوشتن در مورد این فقیه مجاهد از مصادیق سهل ممتنع است زیرا از یک طرف آثار علمی و سوابق مبارزاتی و شخصیت برجسته او از چنان درخشندگی برخوردار است که صدها صفحه می‌توان در ارتباط با شخصیت علمی و سیاسی و آراء و نظریات فقهی و علمی وی مطلب نوشت، اما از طرف دیگر مسائلی که پس از قضایای سال‌های ۶۵ تا ۶۸ برای ایشان پیش آمد، احتیاج به شکافتن برخی مسائل دارد که در شرایط فعلی و اوضاع حاکم فعلی درج آنها برای مطبوعات ممکن است میسر نباشد. بنابراین در این یادداشت برخی مسائلی را که جهت اطلاع خوانندگان محترم روزنامه وزین اعتماد شاید مفید باشد توضیح می‌دهم و توضیح جهات دیگر را به فرصتی مناسب واگذار می‌کنم. زندگانی آیت‌الله العظمی منتظری را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد: بخش اول مربوط به تحصیلات وی در حوزه علمیه اصفهان و سپس قم مربوط می‌شود. آن‌طور که افراد مطلع در مورد این بخش توضیح می‌دهند ایشان تحصیلات مقدماتی را در نجف‌آباد و سپس حوزه علمیه اصفهان گذرانیده و پس از طی مدارج علمی حوزه علمیه اصفهان به قم مهاجرت کرده و از محضر استادان بزرگ قم خصوصاً آیت‌الله العظمی بروجردی بهره فراوان برده، به

نحوی که در زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی به عنوان کسی که به درجهٔ اجتهاد رسیده و صلاحیت مرجعیت دارد، شناخته شده است. بخش عمده دیدگاه‌های فقهی آیت‌الله بروجردی توسط آیت‌الله منتظری به رشتهٔ تقریر درآمده است که می‌توان به «نهایة الاصول»، «البدرالزاهر»، «الغصب والاجارة والوصیة» در زمینهٔ تقریرات درس استادش اشاره کرد. اما آثار علمی آیت‌الله فقید به تقریرات درس استادش خلاصه نمی‌شود. تألیفات فقهی ایشان بهترین مدرک عمق تفکر فقهی و پایهٔ مراتب علمی آن فقیه مجاهد است. به نظر من کتاب «دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه» که در چهار جلد عربی چاپ شده و سپس بخش عمدهٔ آن توسط آقایان صلواتی و شکوری به فارسی ترجمه شده یکی از مهم‌ترین کتب فقهی تاریخ تشیع در حوزهٔ حقوق عمومی است. شاید اغراق نباشد که بگوییم تاکنون در حوزهٔ حقوق عمومی و مبانی حکومت و حدود اختیارات حاکم، خصوصاً در حوزهٔ فقه شیعه، چنین کتابی تألیف نشده است. این کتاب که ابتدا به صورت درس خارج در حوزه ارائه شده، علاوه بر جلسات متفرقه، اختصاصاً در حدود ۲۵۰ جلسهٔ درس ایشان به معرض بررسی و تحلیل در جلسات درس خارج گذاشته شده است. در بین فقهای اهل سنت در حوزهٔ حقوق عمومی کمابیش کارهایی صورت گرفته که می‌توان به دو کتاب «الاحکام السلطانیة» که یکی توسط امام ماوردی و دیگر امام ابویعلی قاضی تألیف شده اشاره کرد، ولی در حوزهٔ فقه شیعه خلاء چنین مباحثی شدیداً احساس می‌شد، گرچه فقها به طور متفرقه ضمن احکام معاملات، یا مسائلی چون زکات و ...، به این مباحث اشاره

می‌کنند، و حضرت امام خمینی (قدس سره) نیز در حوزه ولایت فقیه و حکومت اسلامی در جلسات درس خارج خود و سایر موقعیت‌ها به این مباحث پرداختند که تحت همین عنوان به صورت کتاب به زبان فارسی چاپ هم شد. اما به طور گسترده و اختصاصاً در حوزه حکومت و ولایت و حقوق عمومی، کتاب چهار جلدی آیت‌الله منتظری بزرگ‌ترین منبع علمی حوزه است.

سایر آثار علمی ایشان از قبیل «دراسات فی المكاسب المحرمة»، «کتاب الحدود» و «کتاب الخمس والانفال» به زبان عربی و امثال آنها نمایانگر تسلط ایشان در حوزه فقه اسلامی اعم از شیعه و سنی است. در کنار کارهای فقهی مزبور، این فقیه به شرح مباحث اصول کافی، شرح خطبه‌های حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) و تألیف رساله فارسی و بیان مسائل مورد نیاز کشور و جامعه علمی در حوزه پزشکی، نوجوانان، بانوان و امثال آن پرداخته که هر یک در حوزه خود بخشی از نیازهای جامعه را تأمین کرده و جوابگوی نیازهای جامعه فعلی ماست. در «اسلام دین فطرت» و نیز بسیاری از مسائلی که امروزه محل بحث و نظر است به زبان فارسی ساده به شرح و بسط مسائل فقهی به نحوی که قابل فهم عمومی باشد، پرداخته است.

مجموعه کارهای علمی ایشان که انصافاً کاری سترگ و عظیم است، یکی از بزرگ‌ترین منابع علمی و فقهی کشور و از آثار جاویدان حوزه علمیه شیعه است و از این جهت آیت‌الله منتظری را می‌توان عالمی موفق و توانا نامید که به رغم شرایط مختلف و بعضاً بسیار ناگوار، در جهاد علمی و فقهی لحظه‌ای از پا ننشسته است و می‌تواند الگویی

بسیار ارزنده برای طلاب و دانشجویان ما باشد. بخش دوّم زندگانی آیت‌الله منتظری به مجاهدات خستگی‌ناپذیر ایشان و مبارزات سرسختانه با رژیم پهلوی مربوط است. در این رابطه همزمان با شروع مبارزات علنی حضرت امام خمینی در سال ۱۳۴۲، این فقیه مجاهد نیز پا به پای امام (ره) به مبارزه علنی با رژیم پهلوی پرداخته که نتیجه آن چندین بار دستگیری و زندانی شدن وی است، که در سال ۵۴ پس از دستگیری و محاکمه در دادگاه‌های فرمایشی رژیم شاه به ۱۰ سال زندان محکوم شد، و در آستانه پیروزی انقلاب در پاییز سال ۵۷ به همت مبارزات مردم ایران، از زندان آزاد شد. این بخش از زندگی ایشان نشانگر این است که چگونه یک فقیه شیعی به آنچه در اعتراض به ظلم و حمایت از مظلوم در درس‌های خود می‌گوید، در عمل تا کجا پایبند است. در زمانی که بسیاری از مدعیان امروزی، در گوشه امن به مباحث فرعی فقهی خود را مشغول کرده بودند، و رژیم سفاک پهلوی جوانان و دانشجویان این ملت را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌های قرون وسطایی قرار داده بود، فقیه عالیقدر هم خود و هم فرزندش مرحوم شهید محمد منتظری شرایط سخت زندان‌های رژیم سفاک را به جان خریده و آن را به گوشه‌گیری و آسایش در خانه و پرداخت به مسائل فقهی فرعی ترجیح می‌دادند. بخش سوّم زندگی آیت‌الله منتظری به شرایط پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی و اقبال عمومی حکومت جدید به مراتب علمی، فقهی و سیاسی ایشان است که از اواخر سال ۱۳۵۷ تا اواخر سال ۱۳۶۷ یک دهه کامل را شامل می‌شود. در این مدت علاوه بر فعالیت علمی، به حل و فصل مشکلات



جاری جمهوری جدیدالتأسیس کشور نیز پرداختند و اگر کسی بدون حبّ و بغض سیاسی یک دهه فعالیت و تلاش ایشان را مورد بررسی تفصیلی قرار دهد، متوجه می‌شود در شکل‌گیری نظام جدید و وضع قوانین و مقررات جاری کشور، آیت‌الله منتظری پس از امام خمینی (ره) تاثیرگذارترین شخصیت در تکوین نظام و مقررات آن است. در قوانین و مقررات جاری کشور، از جمله قانون مجازات اسلامی، موارد متعددی را می‌توان یافت که عیناً متن فتوای ایشان است. اینجانب به دلیل حضور در مجلس شورای اسلامی در دوره‌های اول و دوم و عضویت در کمیسیون قضایی مجلس از نزدیک شاهد این امر بوده‌ام، و کراراً امام خمینی (ره) در حل معضلات فقهی و مسائل جدید مورد نیاز کشور، مجلس و سایر مراجع و نهادها را به آیت‌الله منتظری ارجاع می‌دادند. در واقع می‌توان گفت همین نقش مهم و تاثیرگذاری وی و عمق مراتب فقهی و اعلییت نامبرده بود که مجلس خبرگان رهبری را واداشت در سال ۱۳۶۴ ایشان را به عنوان قائم‌مقام حضرت امام خمینی (ره) انتخاب کند. به رغم اینکه خود این فقیه موافق چنین انتخابی نبوده و کار فقهی و علمی حوزه را بر حضور مستقیم در حکومت ترجیح می‌دادند. یکی از مهم‌ترین مباحث مطروحه در جلسات خبرگان رهبری مربوط به انتخاب آیت‌الله منتظری به قائم‌مقامی رهبری، بحث اعلییت ایشان در حوزه علمیه و نیز توانایی سیاسی و رهبری نظام نوپای جمهوری اسلامی، پس از رحلت امام خمینی (ره) بوده است. پس از پیش آمدن مسائلی که در اواخر عمر حضرت امام (ره) پیش آمد که فعلاً محل بحث آن نیست، آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری استعفا دادند.

بخش چهارم حیات پربار آیت‌الله منتظری به دو دههٔ اخیر یعنی از آغاز سال ۱۳۶۸ تاکنون اختصاص دارد، که عملاً از مسائل اجرایی و حکومتی کشور کناره گرفته و به همان وظایف مرجعیت و فقاہت خود مشغول بوده‌اند. در این دوره نیز به رغم برخی ناملایمات و مشکلاتی که برای ایشان پیش آمد، ایشان از جهاد علمی و انجام وظایف فقهی خود لحظه‌ای نیاورد و تا آخرین لحظهٔ عمر خود به تألیف و تحقیق و پاسخگویی به مسائل مبتلا به کشور و جامعهٔ اسلامی پرداخته و بخش عمده‌ای از کتب فارسی و استفتائات فقهی و تکمیل کارهای انجام شده علمی از جمله تلخیص چهار جلد کتاب «فقه الدولة الاسلامیه» تحت عنوان «نظام الحکم فی الاسلام» مربوط به همین دوره است. ان شاء الله در فرصت مناسب‌تری شرح مفصل‌تری از فعالیت‌های علمی، فقهی و سیاسی ایشان تقدیم خواهد شد. «عاش سعیداً، مات سعیداً»

« ۲۷ »

## محرم در محرم

«صدرا سبزینه»

درگذشت فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری در آستانه ماه محرم هرچند ضایعه‌ای بزرگ برای جنبش سبز و مقلدان آن بزرگمرد بود اما خدعه کودتاچیان را که با برافراشتن عکس پاره شده آیت‌الله خمینی در تدارک جدی سرکوب کامل جنبش سبز بودند به خودشان بازگرداند. درگذشت فقیه آزاداندیش نیز همچون زندگی اش ضربه بزرگی به موقعیت هر چه بیشتر رو به افول اقتدارگرایانی بود که روز به روز بیش از گذشته در باتلاقی که در ۲۲ خرداد برای خود ایجاد کردند فرو می‌روند.

سیل خروشان مردمی که برای تشییع پیکر فقیهی آمدند که [...] این رویداد بزرگ پاسخ به دولتی بود که تصور می‌کرد جنبش سبز برای بیان اعتراض و ابراز انزجار از حکومت کودتا [...] نیازمند اذن آنان است. مجوز آن راهپیمایی که موسوی و کروبی به دنبال آن بودند با اذن خداوند برگزار شد و نشان داد که علیرغم ضرب و شتمها، بازداشتها، حبسهای طویل‌المدت، اعدامها، کشتارها و تجاوزها ملت ایران همچنان سبزند و مترصد فرصت تا طومار کودتاچیان را درهم بیچند. روز تشییع پیکر فقیه عالیقدر محک خوبی برای کودتاچیان بود تا رویای سرکوب جنبش سبز و بازداشت و اعدام رهبران آن را با خود به گورستان تاریخ ببرند. برای کودتاچیان که بخاطر وحشت از عزاداریهای سیاسی ماه محرم در تدارک برنامه ریزی برای کنترل آن بودند درگذشت فقیه عالیقدر یک اتفاق غیرمنتظره بود. اتفاقاتی که از

این پس بسیار خواهد افتاد. اتفاقاً یکی از اشتباهات دیکتاتورها عدم توان در پیش‌بینی حوادث غیر منتظره‌ای است که به سادگی معادلات امنیتی آنها را به هم می‌ریزد و همین حوادث غیر قابل پیش‌بینی است که سرنوشت شوم دیکتاتورها را در طول تاریخ رقم زده است. دیکتاتورها هیچگاه در اثر حوادث قابل پیش‌بینی سرنگون نشده‌اند، بلکه در اثر حوادثی که غیر قابل پیش‌بینی است تاج و تخت خود را از کف داده‌اند. بدین خاطر است که شبی را با آرامش سر بر بالش نمی‌نهند.

درگذشت فقیه عالیقدر محرم در محرم بود. جنبش سبز پیکر فقیه مظلومی را تشییع کرد که همچون اسلاف خویش در مظلومیت زیستند و در اوج مظلومیت دارفانی را وداع گفتند. کسانی که خود بنیانگذار مکتب بودند اما پس از آنکه راضی به تحریف مکتب دست پرورده خویش نشدند با ناجوانمردانه‌ترین روشها کنار گذاشته شدند و امروز تشییع پیکرشان از سوی همان نظام سانسور می‌شود و حتی اجازه برگزاری مراسم ختم که برای هر شهروند عادی بدون نیاز به مجوز است محرومند.

هرچند بازماندگان آن مرحوم بخاطر رعایت حال مردم و جلوگیری از بروز آسیب بیشتر از سوی بربرهای دست پرورده [...] از برگزاری مراسم سوّم و هفتم برای آن فقیه فقید صرف‌نظر کرده‌اند اما اراده خداوند بر آن مقدّر شده که برگزاری مراسم عزاداری حسینعلی همزمان با مراسم عزاداری حسین بن علی باشد. از این رو دیگر نیازی به اعلام رسمی برای مراسم نیست. کافی است تا جنبش سبز در هر نقطه از ایران مراسم عزاداری حسینعلی و حسین بن علی را با یکدیگر ادغام کنند. بی‌شک حق پیروز و باطل رفتنی است.

## تأثیر غیبت آیت‌الله العظمی منتظری بر جنبش اعتراضی ایرانیان

«فرج سرکوهی»

نخستین واکنش خودانگیخته، خودجوش و درون‌زای بسیاری از مردم نسبت به درگذشت آیت‌الله منتظری در روز یکشنبه، آمادگی برای شرکت در مراسم خاکسپاری او در روز دوشنبه است و گزارش‌های خبری تا عصر یکشنبه از حرکت انبوه مردم به سوی شهر قم حکایت می‌کنند.

مردم معترض روز دوشنبه یکی از بانفوذترین، محبوب‌ترین و شجاع‌ترین چهره‌های دینی و سیاسی تاریخ معاصر ایران را تا آرامگاه او بدرقه خواهند کرد و با شعارها، و حتی با حضور خود در مراسم خاکسپاری، مخالفت خود را با [...] که دستور حصر خانگی و تعرض به منتظری را صادر و بیش از پنج سال او را در خانه او زندانی کرد، نشان خواهند داد.

دست کم از سال ۶۷ به بعد، که آیت‌الله منتظری روی در روی آیت‌الله خمینی ایستاد و در انتقاد از سرکوب منتقدان و مخالفان و در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی از قدرت کناره گرفت، و [...] و در خانه خود زندانی شد، نمودار افزایش یابنده محبوبیت آیت‌الله منتظری در میان مردم به معنای نمودار کاهش یابنده مقبولیت مردمی آقایان [...] نیز بود.

روز خاکسپاری و مراسم هفتمین و چهلمین روز درگذشت آیت‌الله منتظری به مردمی که راه بیان اعتراض آن‌ها را از همه سو بسته‌اند و به

جنبش اعتراضی که به رغم سرکوب ادامه یافته است، فرصت‌های مغتنمی هدیه می‌کند اما فقدان او در آینده بر همین مردم و بر بخش مذهبی جنبش اعتراضی تأثیری کاهنده خواهد داشت چرا که با مرگ آیت‌الله منتظری جنبش اعتراضی یکی از بانفوذترین، محبوب‌ترین و شجاع‌ترین چهره‌های مردمی خود را از دست می‌دهد هر چند درگذشت بزرگ‌ترین مرجع تقلید از نسل اول رهبران انقلاب اسلامی، راه ارتقاء را بر برخی مراجع تقلید اصلاح طلب جوان‌تر و رادیکال‌تر باز می‌کند.

برخورد مردم و نیروهای ضد شورش در روز دوشنبه در مسیر و جهت‌گیری جنبش اعتراضی در آینده نزدیک، و به‌ویژه در رخداد‌های آئین‌های ماه محرم امسال، تأثیر بسیار خواهد داشت.

مراسم هفتمین روز درگذشت منتظری نیز با روزهای سوگواری دهه محرم همزمان است و بخشی از جنبش اعتراضی از ماه‌ها پیش خود را برای حضور گسترده در آئین‌های محرم امسال آماده کرده است.

تأثیر فقدان آیت‌الله منتظری بر جنبش اعتراضی:

فقدان آیت‌الله منتظری، که حتی آقای خامنه‌ای و تندروترین اصول‌گرایان نیز به مشروعیت مقام دینی او به عنوان اصلح‌ترین و اعلم‌ترین مرجع تقلید ایران باور داشته و هیچ نهاد سرکوبی در جمهوری اسلامی نمی‌توانست بدون تحمل هزینه بالا از حمایت پی‌گیر او از اعتراضات مردمی جلوگیری کند، بر آینده بخش مذهبی جنبش اعتراضی تأثیری جدی خواهد داشت چرا که شجاعت فکری، صداقت نظری و عملی، آرمان‌گرایی پرشور، آمادگی ایثارگرانه نقد

خود، هوشیاری و تیزبینی و نیز محبوبیت، مقبولیت و مرجعیت منتظری در تاریخ ایران اگر نه بی نظیر که نادر است.

آیت‌الله منتظری از مهم‌ترین طراحان نظریه و ولایت فقیه بود اما تیزبینی، هوشیاری و صداقت او از سویی و تجربه تلخ تاریخ از دیگر سو او را به یکی از اصلی‌ترین منتقدان این نظریه بدل کرد.

آرمان‌خواهی صادقانه و شجاعت فکری که اوّلی در پرهیز از مصلحت‌اندیشی‌های برآمده از محاسبه قدرت و دوّمی در نقد خود عالی‌ترین جلوه خود را می‌یابند، نزد منتظری چندان پر رنگ بود که او دوّمین مقام جمهوری اسلامی را رها کرد و دست کم از سال ۶۷ به بعد دمی از انتقاد صریح، بی‌پرده و رادیکال و از رشد فکری و نظری باز نایستاد.

آیت‌الله منتظری در زندان شاه از شجاع‌ترین، مقاوم‌ترین و سرسخت‌ترین مبارزان بود. تنها روحانی بلند مرتبه ایرانی بود که صریح، آشکار و بی‌پرده از خمینی، قدیمی‌ترین دوست و همراه خود، به دوران حیات و اقتدار او انتقاد کرد، منتظری از تنها ماندن و پرداخت هزینه نقد، حتی از کیسه اعتبار و محبوبیت خود، هراس نداشت و به دورانی از آیت‌الله خمینی و نظریه ولایت مطلقه فقیه، استبداد دینی، سرکوب خشونت‌آمیز منتقدان و... انتقاد کرد که همه جناح‌های حکومتی، حتی چهره‌هایی که اکنون به رهبران جنبش اعتراضی بدل شده‌اند، با سرکوب و استبداد همراه و از آیت‌الله خمینی تبعیت می‌کردند.

آیت‌الله منتظری تا چند سال پیش در مقابل آقایان خمینی و

خامنه‌ای و نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، یاران چندانی نداشت اما به دوران رونق جنبش اعتراضی، در آستانه ماه محرم و به روزگاری درگذشت که «ترس از استبداد» در روان شناسی جمعی و ذهنیت لایه‌های مهمی از جامعه شکسته و برخی روحانیون و جناح‌های مهمی از حکومت اسلامی نجات این نظام را جز با اصلاح رادیکال آن ممکن نمی‌دانند.

آیت‌الله منتظری به دورانی که جنبش اعتراضی در اثر ضربه و شکست سال ۶۰ یکی از سیاه‌ترین دوران‌های رکود خود را تجربه می‌کرد، پرچم مقاومت و ایستادگی برافراشت، در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، در میان حکومتیان تنها بود، در انتقاد از رهبری آقای خامنه‌ای و ولایت مطلقه فقیه نیز از حمایت چندانی در میان لایه‌های مذهبی برخوردار نبود، اما با ظهور جنبش اعتراضی اخیر حمایت و محبوبیت گسترده مردمی را تجربه کرد و با تمامی توان خود به حمایت از جنبش برخاست و به زمانی درگذشت که محبوبیت او بیش از هر دوره دیگری بود و لایه‌های مهمی از مردم، حتی بخش مهمی از هواداران سابق آقای خمینی، درستی مواضع او را دریافته‌اند.

آیت‌الله منتظری از منظر سیاستمداران میانمایه مصلحت و عمل‌گرا، که محاسبه قدرت بر مبنای عوامل روز را مهم‌ترین سنجه و عنصر واقع‌گرایی سیاسی تلقی می‌کنند، مصلحت‌گرا نبود اما چون آرمان‌گرایی پی‌گیر به تاریخ و به معیارها و ارزش‌های ماندگار نظر داشت.

فقدان آیت‌الله منتظری برای لایه‌های مذهبی جنبش اعتراضی



کمبودی جدی است اما کردار او، و نه لزوماً همهٔ مواضع و نظریات او، برای برخی مراجع تقلید جوان‌تر متمایل به اصلاح‌طلبان مذهبی‌الگویی کارساز است تا جای خالی او را در جنبش اعتراضی و در فقه شیعه پر کنند هر چند دستیابی به گسترهٔ نفوذ، اتوریته مذهبی، خصوصیات شخصی و فکری و کارنامهٔ درخشان آیت‌الله منتظری به آسانی ممکن نیست.

« ۲۹ »

## پیام خامنه‌ای در مرگ منتظری، [ ... ]

«فرج سرکوهی»

آقای خامنه‌ای در بخش اول پیام کوتاه خود به مناسبت درگذشت آیت‌الله منتظری پاره‌ نه چندان مهم و کم‌رنگ هستی فقهی او و مبارزات آرشیوی او را علیه استبداد شاهنشاهی تأیید می‌کند تا پاره اصلی هستی سیاسی فکری، جوهره وجودی، دلیل اصلی محبوبیت گسترده منتظری در میان روحانیون و مردم و مبارزه پیگیر، زنده و اکنونی او را با استبداد دینی و ولی فقیه به دوران رهبری خود و آقای خمینی انکار یا دست کم پنهان کند.

[ ... ]

بخش اول: تأیید برای انکار

آقای خامنه‌ای در بخش اول پیام خود «فقیه بزرگوار آیت‌الله آقای حاج شیخ حسین علی منتظری» را «فقیهی متبحر و استادی برجسته» معرفی می‌کند که «شاگردان زیادی از ایشان بهره بردند».

آقای خامنه‌ای مبارزات پیگیر آیت‌الله منتظری را علیه استبداد شاهنشاهی به دوران پهلوی دوم و علیه استبداد دینی ولی فقیه به دوران جمهوری اسلامی به دوامی محدود می‌کند و می‌نویسد «دورانی طولانی از زندگی آن مرحوم در خدمت نهضت امام راحل عظیم‌الشان گذشت و ایشان مجاهدات زیادی انجام داده و سختی‌های زیادی در این راه تحمل کردند.»

آقای خامنه‌ای در بخش اول پیام خود با ذکر صفت «آیت‌الله» مرجعیت منتظری را، که دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی به فرمان او تاکنون

انکار می کردند، تأیید و او را «فقیهی متبحّر» لقب می دهد. آیت الله منتظری از طراحان نظریه ولایت فقیه بود، شاگردان بسیار تربیت کرد و حتی به گفته دشمنان او، پس از درگذشت آیت الله خمینی، اصلح ترین، اعلم ترین، عادل ترین و باتقواترین مرجع تقلید آشنا به زندگی معاصر در ایران بود اما در عرصه فقه سنتی شیعه، جایی که آقای خامنه ای او را «متبحّر» می خواند، جز در یکی دو مورد، از جمله تلاش برای سازگار کردن فقه سنتی حوزوی شیعه با برخی مفاهیم مندرج در اعلامیه حقوق بشر، تبخّری متمایز از دیگر مراجع بزرگ تقلید نداشت و نظریه ای نو و تازه نیز مطرح نکرد.

محبوبیت و مقبولیت گسترده و بی نظیر منتظری در میان روحانیون شیعه و مردم، و حتی در میان گرایش های غیر مذهبی، نیز نه به دلیل «تبخّر» او در فقه و شمار شاگردان او، که آقای خامنه ای بر آن تأکید می کند، که به دلیل بی اعتنایی او به قدرت، شجاعت و صداقت فکری و عملی، آرمان گرایی پرشور، پرهیز از مصلحت گرایی کاسبکارانه معطوف به قدرت، آمادگی ایثارگرانه برای نقد آراء و کردار خود، هوشیاری و تیزی، مبارزه پیگیر با استبداد، سرکوب، اعدام و شکنجه منتقدان و مخالفان و دفاع او از برخی مبانی حقوق بشر بود که آقای خامنه ای در پیام خود انکار یا پنهان می کند.

آیت الله منتظری تنها روحانی بلند مرتبه ایرانی بود که بی پرده و رادیکال از آیت الله خمینی به دوران حیات و اقتدار او انتقاد کرد و از تنها ماندن و پرداخت هزینه سنگین برای مواضع خود ابا نداشت، در اعتقادات و در نقد خود نه فقط به قدرت که حتی به اعتبار و محبوبیت خود نیز بی اعتنا بود، نه به سنجه ها و ارزش های روزمره و

مصلحت‌گرایانه که به ارزش‌های ماندگار تاریخی نظر داشت. منتظری به دورانی از آیت‌الله خمینی و نظریه ولایت مطلقه فقیه، استبداد دینی، سرکوب خشونت‌آمیز منتقدان و... انتقاد کرد که همه جناح‌های حکومتی، حتی چهره‌هایی که اکنون به رهبران جنبش اعتراضی بدل شده‌اند، با سرکوب و استبداد همراه و از آیت‌الله خمینی تبعیت می‌کردند.

آیت‌الله منتظری [...] با آزار و سرکوب مخالفان و منتقدان حکومت مخالفت کرد و رنج سال‌ها حصر خانگی، فشار تبلیغاتی و آزار و تعقیب سازمان یافته را به جان خرید.

آیت‌الله منتظری از همان نخستین روزهای جنبش اعتراضی اخیر به حمایت همه‌جانبه از آن پرداخت و خود به یکی از مهم‌ترین منتقدان نظریه ولایت فقیه خود بدل شد و... و این همه، که آقای خامنه‌ای در پیام خود انکار یا پنهان می‌کند، جوهره وجودی و پاره اصلی هستی او بود. بخش دوم: [...]

آقای خامنه‌ای در بخش دوم پیام خود به انتقاد منتظری از سرکوب، شکنجه و کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی به دوران خمینی اشاره می‌کند تا نزدیک به دو دهه مبارزه سرسختانه او را با رهبری خود و با نظام استبداد کنونی انکار یا پنهان کند.

آقای خامنه‌ای از مخالفت منتظری با شکنجه و کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ با عبارت «امتحانی دشوار و خطیر» در «اواخر عمر» آیت‌الله خمینی یاد می‌کند.

از منظر آقای خامنه‌ای مواضع انتقادی منتظری در آن روزگار، و به تبع آن مواضع اپوزیسیونی او به دوران رهبری آقای خامنه‌ای، نه فقط

«جرم مدنی» که مجازات دنیوی در پی دارد، که «گناهی» مستوجب مجازات اخروی است و آقای خامنه‌ای در پیام خود از خداوند برای منتظری طلب بخشش و «رحمت و مغفرت» می‌کند و از او می‌خواهد تا «ابتلائات دنیوی» منتظری را «کفاره» گناهان او «قرار دهد».

مخالفت پیگیر آیت‌الله منتظری با شکنجه و کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ زمینه مناسبی به دست داد تا توطئه برکناری او از قائم مقامی رهبری، [...] با توجیه سیاسی شرعی همراه شود با این همه آیت‌الله خمینی، منتظری را «گناهکار» نخواند و او را به مجازات اخروی تهدید نکرد.

اما گرایش‌های آزادی خواهانه و انسان‌گرایانه و مخالفت سرسختانه آقای منتظری با استبداد دینی به دوران رهبری آقای خامنه‌ای با سال‌ها زندانی کردن او در خانه او، بازداشت مکرر و تبعید برخی فرزندان و بستگان نزدیک او، سانسور گسترده، تبلیغات و فشار سازمان یافته و مدام علیه او مجازات و منتظری به واقع به دوران رهبری آقای خامنه‌ای و به فرمان یا با موافقت او، و نه به دوران رهبری و حیات آیت‌الله خمینی، «به ابتلائات دنیوی» دچار شد.

آقای خامنه‌ای در بخش دوم پیام خود مجازات‌های اعمال شده علیه آیت‌الله منتظری را با کيفر و «کفاره» گناه در روز رستاخیز معادل دیده و چنین القاء می‌کند که فرامین او در این مورد با داوری خداوند در روز رستاخیز یکسان است.

[...]

« ۳۰ »

## مرجع دگراندیشان

«سپهر سعادت»

بیت «آیت‌الله العظمی منتظری» مأمّن بسیاری از هنرمندان، روحانیون و سیاستمدارانی بود که در یک کلام دگراندیش نامیده می‌شوند. حضور دگراندیشان در بیت آیت‌الله منتظری از آن پدیده‌های کم‌سابقه بود که نمونه آن را تنها در دوران مشروطه و در دوران مبارزات انقلابی دوران پهلوی دوّم می‌توان سراغ گرفت.

دورانی که آن را دوران طلایی رابطه روحانیت و روشنفکران نامیده‌اند. دورانی که در اوج ستیز میان سنت و مدرنیته، گروهی از مراجع پناهگاه روشنفکران شدند و پلی میان نمایندگان تفکرات ناهمساز در جامعه را بنا کردند.

نامهربانی‌ها و بی‌مبالاتی‌ها این پل را بارها به آستانه ویرانی برد اما دوباره با دست‌هایی تلاشگر و نیت‌هایی پاک احیا شد تا این که امروز غم چهره‌ها و حزن صدای روشنفکران پس از شنیدن خبر درگذشت «آیت‌الله العظمی منتظری» نشان داد چقدر بنای دوستی نمایندگان صادق و پاک‌باز سنت و تجدد عزیز بوده است.

دگراندیشان بسیاری امروز در رثای از دست رفتن یکی از بزرگ‌ترین معماران بنای مشترک دین و دنیای نو گریستند. همان دستی که برای گشودن درهای فقه به روی دنیای مدرن کوشش کم‌نظیر کرد و دل‌های بسیاری را به دست آورد. از دست رفتن این دست استوار حسرتی بزرگ را به دنبال خواهد آورد، پناهگاهی بس گرانبقدر را خالی

از سکنه خواهد کرد و تنها کسانی را تسکین خواهد داد که خواهان  
ناهمسازی تاریخی نهاد سنت و نهاد مدرنیته هستند.  
تاریخ صد ساله اما گواه است که نایینی‌ها و منتظری‌ها همیشه در  
تاریخ روحانیت ایران بوده‌اند و به همت آنان بوده که جامعهٔ ایرانی از  
گسست‌های زیانبار سنت و مدرنیته تا حدی مصون مانده است.  
همین تاریخ دگراندیشان را تسلی می‌دهد و برآنشان می‌دارد که  
بگویند:

گمان مبرکه به پایان رسید کار مغان  
هزار باده ناخورده در رگ تاک است

«۳۱»

## در دلم آتش نهان است که یار از دست رفت

«رضی الله سعادتى»

نعمت پر فیض ما از دست رفت  
 مرجع دلسوز ما از دست رفت  
 عالم علم الهی در میان خیل یاران  
 استاد علم و عرفان و ادب از دست رفت  
 پیشوای مخلص خوبان در این زمان  
 در میان خوب خوبان از دست رفت  
 کس ندانست حق این انسان کامل را چه بود  
 هر چه بود ماند گردن ما و از دست رفت  
 آن فقیهی که دل خوبان همه همراه اوست  
 ما یتیمان دیده گریان پدر از دست رفت  
 زنده‌ام یاد توام ای تو یاد جملگان  
 در دلم آتش نهان است که یار از دست رفت  
 انس گرفتی با فقیران در تمام عمر خود  
 اشک ریزانند فقیران یار ما از دست رفت  
 در نوای تو چنان سوزم نه شب دارم نه روز  
 ناله‌ها کردم دل‌ارام ما از دست رفت  
 پُر توان مردی ندیدم این زمان  
 این چنین روزی خدایا یار ما از دست رفت



«۳۲»

## آیت‌الله منتظری، تجسم آرمان دست نیافتۀ انقلاب پنجاه و هفت

«احمد سعیدی»

خبر رحلت آیت‌الله العظمی منتظری موجی از پیامهای تسلیت و بزرگداشت و بعضاً اظهار نظر دربارهٔ ایشان را در پی داشت. پیامهایی که اکثریت طیفهای اجتماع ایران را دربر می‌گیرد. این سطح از توجه گسترده به ایشان نشانگر مقام و تأثیر عمیق ایشان در زمینه‌های مختلف اجتماعی است که چنین طیف وسیعی را به کلام آورده است.

در باب کرامات و خصوصیات ایشان سخن بسیار رفته است. تاریخ گواهی خواهد داد منش و کمال شخصیتی ایشان جزو نوادر در تاریخ سیاست و اخلاق جهان است؛ این که ایشان در یک قدمی دستیابی به قدرتی شبه مطلق برای عدالت دست به عملی زدند که فرصت را به رقیبان داد که بتوانند ایشان را از صحنهٔ سیاسی حذف کنند. عدالت برای کسانی که در بین آنها هم قطاران کسانی که فرزندش و نزدیکترین دوستانش را به قتل رساندند و از قتل او هم، اگر می‌توانستند، ابا نداشتند.

انقلاب ۵۷ بر اساس آرمانی برای دست یافتن به حکومتی نقدپذیر بود اما با پیروزی انقلاب ۵۷ چه در اجتماع و حاکمان دیده نشد و مردم و اکثریتی از نخبگان انقلاب در برابر بسیاری از موارد بی‌عدالتی تنها به سکوت یا کناره‌گیری اکتفا کردند. علاوه بر نقدناپذیری دولت تازه، نگاه دینی این دولت عرصه را بر گروههای بیشتری، بسیار تنگتر نمود. ولی التزام آیت‌الله منتظری به دیدگاه رواداری حتی در زمانهایی که در معرض بیشترین فشارها بودند ایشان را از دفاع از حقوق افراد فارغ از

الترامشان به اسلام باز نداشت. ایشان در سالهایی که دین به حربه‌ای برای سیاستمداران در سرکوب مخالفان و حکومت دینی از بالاترین مقدرات شده است با احترام به حقوق شهروندان و آرایه تفسیری متفاوت از دین، هم از دین و هم از کرامت انسان پاسداری نمود. او در زمانهایی که خفقان، چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب، اجازه بیان هیچ دیدگاهی را نمی‌داد شجاعتی داشت که بدون تأثیر از حب و بغض روشنی بخش دلها بود.

این عدالت‌خواهی که بنا بر قرائت این فقیه از دین بود استحکام‌بخش نگاه انسان‌مدار از دین شد، نگاهی که هم دین‌دار و هم بی‌دین را در سطح اجتماع یکسان می‌داند و حقی برای نوع انسان قایل است بر مبنای حقوق بشر و نه نسبت به حقوق مؤمنین و در آن پرهیزگار ملزم به حفظ حقوق دیگران است.

با نگاهی به زندگی پر بار ایشان می‌توان گفت رویایی که مردم در انقلاب پنجاه و هفت جستجو می‌کردند حاکم شدن ارزشهایی این چنینی بودند. حکومتی که بتواند در اوج قدرت پذیرای نقد باشند و در حیات خود کینه‌ورز و انتقام‌جو نباشد.

شاید از دست رفتن فرصت حکمرانی آیت‌الله منتظری این فرصت را از ما گرفت ولی در عوض به ما، با تجربه جمهوری اسلامی در سی سال گذشته، درسی آموخت که این حق اجتماعی شیرازه عدالت در جامعه خواهد بود. آیت‌الله منتظری نسخه‌ای پالوده از التزام اجتماعی دینداران به عدالت این چنینی ارائه داد که در جامعه‌ای با پیشینه مذهبی، هم حکومت و هم پرهیزکاران را به حقوق بشر ملتزم می‌کند.

روح پر فتوحش شاد باد.

« ۳۳ »

## یک سال پیش با آیت‌الله منتظری

«محمود سعیدی زاده»

تقریباً آذر ۸۷ با عده‌ای از دوستان به دیدار این فقیه بزرگوار رفته بودیم. از آذر ۸۷ تا ۸۸ یکسال گذشته، اما انگار درخت تنومند دمکراسی و آزادی هزار سال به بار نشسته است.

عبدالله مؤمنی و دیگر دوستان زودتر به رستوران بین راه رسیده بودند. ما در راه بودیم زنگ زد و گفت منتظر ماست. دکتر زیدآبادی از کویر و آسمان و نیم تپه‌های اطراف جاده می‌گفت.

من اجازه گرفتم و ضبط ماشین را روشن کردم. مرحوم بسطامی آهنگ قدیمی‌ای را بازخوانی می‌کرد... از آن شب سرد خزان شبها گذشته... داستان باده و مینا گذشته... روزگاری بر من تنها گذشته...

ساعت از ۳ بعدازظهر گذشته بود؛ به سمت قم راه افتادیم، همراهان به چپ و راست خیابانهای قم راهنمای ام می‌کردند. حس عجیبی داشتم دوباره قم؛ دوباره... دوباره آن حس غریب، دوباره آن دلتنگی ملس، چگونه بگویم؛ این حس الزاماً حس بدی هم نیست بلکه حس عجیبی است. نوع این حس از نوع اضطراب و اضطراب اولین روز حضور در مدرسه است. راستش دلم می‌گیرد، احساس خفگی می‌کنم، تصور می‌کنم در خلوت‌ترین خیابانهای عالم، در بی‌انتهاترین برهوت دنیا، در دورترین شهر جهان، دارم به غمگینانه‌ترین سمفونی خدا گوش می‌دهم.

اینجا قم است و من تمام عرض و طول غربت را با پوست و گوشت و استخوانم اندازه می‌گیرم.

چندتا خیابان را به چپ و راست می‌پیچیم و می‌رسیم به سر کوچه‌ای که در ابتدا و انتهای آن نه درخت بلکه دوربین‌های مدار بسته کار گذاشته‌اند تا هر وقت که بخواهند از آن میوه‌های تلخ به بار آورند و تو در اولین نگاه متوجه می‌شوی اینجا نامهربانی جاری است و رسم این مردمان سرک‌کشیدن به خلوت دیگران است.

درهای اول و دوم را با سرب به هم دوخته بودند تا سالها بگذرد و کسی در این حسینیه اشکش جاری نشود؛ در کنار درهای به هم دوخته حسینیه، در کوچکی باز است تا خوراک دوربین‌ها مهیا باشد. نفر به نفر از در گذشتیم، کفشهایمان را درآوردیم. عده‌ای روحانی و غیر روحانی با قیافه‌هایی که همه جا می‌توان شبیه آنها را یافت در حیاطی نسبتاً کوچک نشسته بودند. وارد اتاقی شدیم به مساحت تقریبی ۳۰ متر. پیرمردی در اتاق به احترام ما ایستاده بود، خمیده، شکسته، آراسته و ساده‌پوش و دستانی که لرزشش گواه پیری بود. برای یک لحظه حواسم پرت شد؛ نمی‌دانم دکتر زیدآبادی شروع کرد یا ایشان، اما من زودتر از آنها رفته بودم به اعماق تاریخ. به امیدها، به همه آرزوهای بشری که در خواب آرمیده‌اند؛ به ترس و اضطراب و دلشوره همه کسانی که برای آنکه اندکی از آلام بشر را بکاهند به سیاهی‌ها تاختند... رفتم به سال ۵۷. به مردمانی فکر می‌کردم که برای اجرای عدالت و آزادی حنجره پاره می‌کردند و شبها چه با ذوق و شوق آنچه گذشته بود برای خانواده تعریف می‌کردند. به آن روزگاران فکر می‌کردم، به روزگاری که عکسها چقدر زود بر دیوار خانه‌ها نقش می‌بست و به همان زودی به پایین کشیده می‌شد.

به فضای خانه برگشتم؛ پیرمردی را دیدم که انگار تمام غم و غصه عالم را به دوش او گذاشته بودند. او در لب دریایی نشسته بود که سالهاست دیوانگی می‌کند و او می‌دانست در طوفانی کردن آن بی‌تأثیر نبوده است. دریای دیوانه چنان به هم ریخته که نه خدا را می‌شناسد و نه ناخدا را و او به همین امید اینجا نشسته تا دیگران را از شب و دریا و گزمه‌ها خبر دهد.

به چهره‌ی دوستانم نگاه می‌کردم؛ نمی‌دانستم چه حسی دارند اما من حس غریبی داشتم. روبروی ما کسی نشسته بود که لااقل زمانی جانشین رهبری جمهوری اسلامی بود، عینکی ساده به چشم داشت و لباسهای ساده‌تر از شعرهای سید علی صالحی بود. اینجا از جلال و جبروت روحانیت حکومتی خبری نیست. اینجا منزل ساده یکی از مراجع بزرگ جهان اسلام است. اینجا قم است؛ شهری که مرکز جهان تشیع می‌نامندش و در آن حسین علی منتظری حق اظهار نظر علنی ندارد. برای یک لحظه کتاب و جزوه و معلم و همه و همه از جلوی چشم رژه رفتند. پس چگونه ما از گفتگوی تمدنها سخن می‌گوییم؟ چگونه می‌گوییم ما آزادترین کشور جهان را داریم؟ پس این دوگانگی چگونه است؟ کفن پوشان کجا هستند که از حق مردم فلسطین و لبنان و... دفاع می‌کنند؟ براستی اگر منتظری اینجا نتواند آزاد سخن بگوید در کجای عالم باید از اسلام و شیعه و... سخن بگوید؟ چقدر دلشان خوش است کسانی که انتظار دارند شیعیان در عربستان آزادانه مناسک خود را انجام دهند و چه خیال خامی می‌پرورانند اهل تسننی که می‌خواهند مسجدی در تهران داشته باشند. وقتی قدرت پوشالی به زور و تزویر

مسلح است سخن از آزادی شبیه شوخی است. خوشبختانه ما باید زودتر از این شهر برویم. از درِ خانه که بیرون آمدم دوباره از ابتدا تا انتهای تاریخ را به نظاره نشستیم. اینجا قم است؛ شهری که مردمانش اگر روسری خانمی کوتاه باشد، اگر مانتوی کسی آب برود، اینجا قیامت می‌شود اما اگر کسی در خانه‌اش زندانی شود دلش برای نماز خواندن در عبادتگاهی تنگ شود، اگر دخترکی در زندان بمیرد، اگر پیرزنی سرش به دیوار کوبیده شود و در جا از ترس بمیرد، اگر جوان کردی به جرم نداشته زیر بدترین شکنجه‌ها جان بدهد و جنازه‌اش در خیابانها به زمین کشیده شود، اگر کارگری فقط به جرم درخواست دستمزد زندانی شود، آب از آب تکان نمی‌خورد.

اینجا قم است شهری که قرار بود مرکز امید مستضعفین عالم باشد؛ اینجا تاریخ‌نگاران به صف ایستاده‌اند تا فرصتی مهیا شود و تاریخ نگاشته شود. حتماً خواهند نوشت انقلاب شد. شاه رفت. هنوز منتظری در زندان است، و آزادی هنوز در فرهنگ لغت حاکمیت جایی ندارد و عدالت لفظ مهجوری است.

روزگاری بر من تنها گذشته... از آن شب سرد خزان شبها گذشته...

« ۳۴ »

## مرجع آزاده! آزادیات مبارک

«فاطمه شمس»

حالا دیگر هر چقدر تلاش کنند در کوچه‌های منتهی به خانه‌ات  
 پرنده هم پر نزنند، هر چقدر تلاش کنند آن حسینیۀ کوچک، مثل همه  
 این سال‌ها آرام بماند، هر چند تا باجۀ سیاه و نیروی امنیتی سر  
 کوچه‌های منتهی به حسینیۀ کوچکت بگذارند، هر چقدر تلاش کنند  
 مردم نامت را بلند در خیابان‌های شهری که تو را سال‌ها از زندگی  
 اجتماعی در آن محروم ساخته بودند فریاد نزنند، فایده‌ای نخواهد  
 داشت. حالا دیگر همه شهر یکپارچه نام تو را فریاد می‌زند. حصرت  
 شکسته شده است آیت‌الله و ارسته!

عمری نام تو را از کوچه‌های شهر برچیدند. امشب اما نام تو  
 آزادترین نام برای تلفظ کبوترهاست. همه با مرگ می‌میرند. اما نام تو  
 تازه با رفتنت در کوچه‌های شهر زنده شده است. شهری که سال‌ها تو را  
 در آن حصر کرده بودند. آن‌ها می‌خواستند تو را در حصر و سکوت،  
 روانۀ قبر کنند. آن‌ها سال‌ها آرزوی مرگ بی‌سر و صدای تو را داشتند.  
 اما مانده‌ام در کار خدا که چه روزهایی را برای رفتنت برگزید.

هم‌نام مولایت حسین بودی، هم سفر روزهای شهادتش هم شدی.  
 سالیان عمرت نیز در تأسی به شیوه و راه حسین بن علی (ع) گذشت،  
 اصلاح‌گری و حق‌طلبی؛ و خداوند هم تو را اینچنین خواست و  
 فراخواند. تو را چنان نزد خود خواند که هفتمین روز رفتنت با غوغای  
 عاشورا هم زمان شود. تویی که زنده بودنت باری بود بر دوش حق‌کشان

و متجاوزان و مرگت هرآسی در دل آنان. حالا از پیکر بی جان تو هم  
می ترسند. و چنین است شیوه زیستن مردان خدا که پیوسته موجی در  
دل ناآرام جائران زمان خویشند. متبرک باد نام تو که اینچنین وارسته و  
آزاد سر بر شانه های خدا گذاشتی و رفتی.  
آزادی ات مبارک مرجع آزاده!



« ۳۵ »

## اصولگرای تمام

«ماشاءالله شمس الواعظین»

آیت‌الله منتظری یکی از پدران اصلی و معنوی انقلاب اسلامی ایران بود و مبارزات قبل از انقلاب و تلاش‌های بعد از انقلاب ایشان بر هیچ کس در تاریخ معاصر پوشیده نخواهد ماند. ایشان قبل از انقلاب، به دلیل مبارزات پیوسته علیه شاه و به دلیل بی‌عدالتی‌هایی که از رژیم شاه می‌دید، در برابر آن رژیم ایستاد و سال‌ها شکنجه و آسیب و تبعید را متحمل شد و نقش مهمی در انقلاب داشت. بعد از انقلاب به تبیین مسأله ولایت فقیه پرداخت و پدر معنوی تئوری ولایت فقیه محسوب می‌شود چرا که چهار جلد کتاب فی ولایة الفقیه آیت‌الله منتظری، به لحاظ تحقیق در این زمینه و تاریخچه ریشه‌های این الگو، یعنی الگوی ولایت فقیه، زبانزد همگان است.

این عدالتخواهی و این سطح از مبارزه و این تلاش آیت‌الله منتظری به قبل از انقلاب ختم نشد، بلکه ایشان پس از انقلاب نیز آن خط مشی را دنبال کرد و این ویژگی منحصر به فرد آیت‌الله منتظری است که برایش نام‌ها و ویژگی‌ها مهم نیستند. آنچه برای ایشان مهم بود اصول و ارزش‌هایی است که به خاطر آن، انسان باید جانفشانی و فداکاری کند. آیت‌الله منتظری علاوه بر شخصیت مبارز و اجتماعی، نکته عجیبی که داشت، این بود که تسلط ایشان بر فقه و اصول و علوم دینی آنقدر زیاد بود که مرحوم آیت‌الله خویی ایشان را افقه الفقهای عصر خویش نامید و در نتیجه ایشان، حتی در تئوری‌ها، سرآمد بسیاری از فقهای

حوزه بود. در نتیجه اصلاحات انجام شده به وسیله ایشان در گرو ولایت فقیه و بعد تنزیهاتی که در باب این نظریه انجام دادند باید مورد توجه قرار گیرد و سرمشق بسیاری از طلاب باشد.

زرق و برق‌های دنیا، آیت‌الله منتظری را فریب نداد. جاذبه‌های دنیوی، ایشان را به سمت اتخاذ رفتارهای ناپسند سوق نداد، جاذبه‌های قدرت، ایشان را وسوسه نکرد بلکه آنچه برای ایشان مهم بود پایداری و پایبندی به اصولی بود که برایش مبارزه کرد. ایشان پایبندی به اصول را اصل می‌داند و حفظ نظام را وسیله‌ای برای حفظ این اصول می‌داند. در هر حال آیت‌الله منتظری و تشییع پیکر پاک ایشان نشان خواهد داد که تا چه حد، مردم از طریق مشارکت خود در مراسم تشییع، ایشان را شخصیتی بزرگ و قابل احترام می‌دانند.

« ۳۶ »

## مرگ‌های تاریخ‌ساز

«روح‌الله شهسوار»

مرگ اوّل: نقطه عطفی در انقلاب اسلامی  
 علی مزینانی توانست در خرداد ماه ۱۳۵۶ با گذرنامه‌اش از ایران خارج شود. رژیم ایران که او را ممنوع‌الخروج کرده بود به اشتباه نام مستعار خانوادگی وی را در لیست سیاه قرار داده بود. اما نام شناسنامه‌ای دکتر علی شریعتی، علی مزینانی بود.  
 او زاده روستای مزینان از توابع شهر سرداران سبزوار بود. اما سه هفته پس از خروجش از ایران، در ساوت همپتون انگلیس به طور ناگهانی فوت کرد. مرگ نابهنگام وی برای هوادارانش پذیرفتنی نبود و موجب شد آنها او را معلم شهید بنامند.  
 دکتر علی شریعتی که به لطف فرزندی علامه محمد تقی شریعتی، با میراث تفکر اعتزالی و شیعی آشنا بود و همچنین در دوران تحصیلش در فرانسه تحت تأثیر مکتب انتقادی فرانکفورت و به ویژه هربرت مارکوزه قرار گرفته بود، توانست از آغاز تدریسش در دانشکده ادبیات مشهد و سپس سخنرانی‌های حسینیه ارشاد، دانشجویان و سپس تمامی مبارزان ضد رژیم شاه را تحت تأثیر قرار دهد. او توانست قرائتی مبارزانه و اجتماعی از اسلام شیعی در جامعه گسترش دهد. جلسه‌های سخنرانی وی در حسینیه ارشاد تبدیل به محل یارگیری نیروهای مبارز ضد رژیم شده بود. اما مرگ وی موجی از افسردگی در بین مبارزان را برانگیخت. زیرا آنها شریعتی را موتور تبلیغ مبارزه می‌پنداشتند. مبارزان باید به دنبال جانشینی برای وی می‌گشتند که بتواند خلأ توان کارزماتیک او را پر کند. این بود که آرام آرام نام روح‌الله خمینی دوباره

زنده شد. او که برخلاف شریعتی آشکارا مخالف رژیم شاه بود گزینه‌ای مناسب برای محوریت مبارزات سیاسی به حساب می‌آمد. پس مرگ نابهنگام شریعتی زمینه‌ای مناسب برای گرایش به سید روح‌الله خمینی پدید آورد. رهبری فکری جنبش به رهبری عملی تبدیل گردید. شاید اگر این حادثه روی نمی‌داد، رویدادهای سال ۵۷ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. زیرا تاریخ‌نگاران شریعتی را پروژه‌ای ناتمام معرفی می‌کنند و بر این اعتقادند که مراد وی در جامعه، کامل دریافت نشده است. او در زمان مرگش تنها ۴۴ سال داشت و روشن است که برای تکوین اندیشه‌های یک جامعه‌شناس اسلام‌گرا، به زمانی بیشتر از این نیاز است. او که مخالفانش وی را رادیکال‌پرور می‌دانستند با مرگش، مبارزات مخالفان ایران را رادیکال‌تر کرد و راهی را برای سرنگونی رژیم گشود. چیزی که شاید خود چندان تمایلی به آن نداشت (حداقل در آن شرایط). مرگ دوّم: آیت‌الله خمینی به میدان آمد.

هنگامی که در آبان ماه ۱۳۵۶ سید مصطفی خمینی در سن ۴۶ سالگی به ناگهان چهره در سینه خاک فرو برد، کمتر کسی گمان می‌برد که این رویداد موجی از خمینی‌گرایی را دوباره در مرزهای ایران زنده کند. در حالی که پس از خرداد ۴۲ و تبعید آیت‌الله خمینی آهسته آهسته نام وی در میان عموم مردم ایران رو به فراموشی می‌گرایید، مرگ نابهنگام مصطفی در کنار فوت مشکوک دکتر علی شریعتی، فرصتی استثنایی برای مطرح شدن دوباره نام آیت‌الله خمینی در میان مردم ایران شد. همچنین خلأ محوری رهبری بین مبارزان سیاسی مخالفان نظام باعث شد که اکثریت مبارزین سیاسی با محوریت شخص وی موافق باشند. نیروهای نوگرا از این جهت که وی فقیهی نوگرا بود با وی احساس نزدیکی می‌کردند. مبارزین چپ نیز عملگرایی خمینی را

می‌پسندیدند. اسلامگراها نیز او را پدر معنوی خود می‌دانستند. به همین سبب پس از مرگ مصطفی خمینی بهانه‌ای ایجاد شد تا با عنوان کردن اینکه مرگ وی طبیعی نبوده و توطئه‌ای از سوی دولت ایران با همکاری رژیم صدام صورت گرفته است زمینه‌های توجه مردم به سوی وی فراهم شود.

اما این شایعه بدون زمینه نبود. از آنجا که وی فعالیت‌های رادیکال در مبارزه با رژیم شاه داشت و حتی برنامه‌هایی برای مبارزه مسلحانه و اعزام مبارزین و روحانیون به فلسطین تدارک دیده بود و با جدیت نیز آن را دنبال می‌کرد، مرگ ناگهانی وی بسیار شبیه برانگیز بود. هرچند که امام خمینی در پیام خود برای مرگ وی، هیچ اشاره‌ای به این شبیه نکرد اما باز هم مرگ وی در بین مردم طبیعی تلقی نشد و او به «شهید مصطفی خمینی» مشهور گردید. پس از مرگ وی، مراسم یادبود وی در شهرهای ایران محفلی برای گردهم‌آیی مخالفین رژیم شده بود و از ره‌آورد این رویداد دوباره نام حاج آقا روح‌الله خمینی بر سر زبانها جاری گردید.

مرگ سوّم: دوران پساخمینی

«بعد از مرگ ناگهانی احمد خمینی در ۲۷ اسفند ۱۳۷۳ که بر اساس اعلام منابع دولتی، بر اثر سکتۀ قلبی اعلام شد، شایعاتی در مورد طبیعی نبودن مرگ وی وجود داشت، تا اینکه بعد از ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۱۳۷۷ و بحث‌هایی که در این زمینه در مطبوعات ایران از سوی دوّم خردادی‌ها و رقبایشان جریان داشت، عمادالدین باقی از چهره‌های مطبوعاتی، مدعی شد که سید حسن خمینی پسر احمد خمینی به وی گفته است که حجت‌الاسلام نیازی رئیس دادگاه نیروهای مسلح که پرونده رسیدگی به این ماجرا به وی سپرده شده بود، در

دیداری با او (سید حسن خمینی) گفته است که مجرمان قتل‌های زنجیره‌ای گفته‌اند که احمد خمینی توسط محفل قتل‌های زنجیره‌ای کشته شده است. این حرف‌ها را عمادالدین باقی در یک جلسه گفتگو و مناظره در جمع دانشجویان در اصفهان که قرار بود فلاحيان هم در آن شرکت کند اظهار داشته بود. این گفته او از سوی نیازی تکذیب شد و عمادالدین باقی به اتهام نشر اکاذیب تحت تعقیب قرار گرفت. اما او از سید حسن خمینی خواستار شد که در زمینه درستی یا نادرستی گفته‌هایش اظهار نظر کند؛ که سید حسن خمینی در نامه‌ای، درستی اظهارات عمادالدین باقی را تأیید کرد.»

تأثیر مرگ سید احمد خمینی بر رویدادهای جاری ایران را می‌توان در انحصار قرار گرفتن میراث امام خمینی در دست رهبر جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله خامنه‌ای دانست. فرزندان سید احمد کم سن و سال بودند و توانایی دفاع از نزدیکان خود را نداشتند. همچنین نسبت به انحراف از دیدگاه‌های خمینی بزرگ اشراف چندان نداشتند. در این شرایط بود که محمد تقی مصباح یزدی که از مخالفان امام خمینی پیش از انقلاب بوده و پس از انقلاب نیز نسبت به او بی‌توجهی می‌کرد، مدیریت موسسه آموزشی امام خمینی را در دست گرفت و به تربیت روحانیونی پرداخت که افکاری مخالف افکار بنیانگذار جمهوری اسلامی تبلیغ می‌کردند. تأثیر مرگ سید احمد را می‌توان در حضور فرزند ارشدش در عرصه سیاسی اجتماعی دید.

خمینی جوان پس از درج مدارج عالی در حوزه و کسب تولیت آستان امام خمینی توانست در برابر رشد افکار ضد خمینی به نام خمینی، تا حدود زیادی ایستادگی کند. وی همچنین محملی شد برای

حمایت از اصلاح طلبان ایرانی. چنانکه می توان ادعا کرد در صورت نبود وی در عرصه سیاسی ایران، امکان داشت جریان اصلاحات به شرایط کنونی نرسد و توسط محافظه کاران سرکوب گردد. پس اگر سید احمد دچار مرگ نابهنگام نمی شد، به دلیل روابطی که با سران اصلاحات، به ویژه سید محمد خاتمی داشت، می توان نقشی پررنگ و مثبت را در جریان اصلاحات برای وی متصور بود.

سید احمد خمینی در آستانه ۴۹ سالگی دیده از جهان فرو بست تا او هم از کسانی باشد که با مرگش تأثیری عمیق در تاریخ ایران بگذارد. او همچنین به همراه خود انبانی از رازهای بیت امام خمینی را به سینه خاک برد تا همچنان بسیاری از ابهامات تاریخ انقلاب در پرده بماند.

مرگ چهارم: در تلاطم جنبش سبز

آخرین روزهای آذرماه ۱۳۸۸ شاهد درگذشت مردی بود که هرچند عمری ۸۷ ساله داشت، اما مرگ او نیز نابهنگام لقب گرفت. آیت الله حسینعلی منتظری که تا یکی دو روز پیش از درگذشتش دیدارهای عمومی داشت، با خبر مرگ خود ایرانیان را بهت زده کرد.

آیت الله منتظری که در جریان روزهای پرفراز و نشیب جنبش سبز سال ۸۸ پدر معنوی اصلاح طلبان ایران لقب گرفته بود (عنوانی که پیش از این گاه و بیگاه دکتر عبدالکریم سروش را نیز با آن می شناختند) سابقه سالها مبارزه با بی عدالتی را در کارنامه خود داشت. چه آن زمان که در رژیم شاه سالها تبعید و زندانی بود، چه پس از انقلاب که در اعتراض به برخی از اعمال نظام، بیست سال حصر و فشار را به جان خرید. او هنگامی به انتقاد از رهبر انقلاب ایران پرداخت که همگان می دانستند درافتادن با کاریزمای خمینی سرانجامی خوش ندارد. اما منتظری از این

امر نهراسید و به جنگ بی‌عدالتی شتافت؛ در حالی که می‌توانست با چشم‌پوشی از رویدادهای آن زمان ردای رهبری جمهوری اسلامی ایران را بر تن کند. هرچند که او بر خلاف شریعتی، مصطفی و احمد خمینی در چهارمین دهه عمرش نمرد و دو برابر هر کدام از آنها در این جهان زیست، اما ممکن است درگذشت وی تأثیری همانند و چه بسا بیشتر از آن سه تن داشته باشد.

مرگ هر کدام از این افراد در برهه‌های حساس ایران معاصر صورت گرفته است. می‌توان گفت اهمیت هر قاب از زمان بر تأثیر مرگ این افراد تأثیر داشته است. از تأثیر درگذشت دکتر شریعتی و مصطفی خمینی که مسیر مبارزات مخالفان رژیم شاه را تغییر داد، تا مرگ سید احمد خمینی که از مهمترین رویدادها در انحراف انقلاب و جمهوری اسلامی محسوب می‌شود، نشان می‌دهد که چگونه یک فرد می‌تواند با مرگ خود در تاریخ زندگی مردم یک سرزمین تأثیر بگذارد. گمان می‌رود که فوت آیت‌الله منتظری نیز چنین تأثیری داشته باشد. به علاوه اینکه پس از اعلام درگذشت وی شایعاتی قوی بر غیرطبیعی بودن این امر منتشر شده است. از هم اکنون سبزه‌های ایران در تدارک مراسم بزرگداشت او هستند. در نخستین شب درگذشتن در برخی خیابانهای تهران مراسم شام غریبان برای آیت‌الله گرفته شده است. همچنین تقارن روز عاشورا با مراسم هفتمین روز درگذشت وی از هم اکنون زنگهای آماده‌باش را برای سبزه‌ها و کودتاگران به صدا درآورده است. تاریخ نمی‌گوید چه خوابی برای ما دیده است. اما ما می‌توانیم کم و بیش حدس بزنیم. گمان می‌رود که فوت آیت‌الله منتظری نقشی تاریخ‌ساز در وقایع جنبش سبز ایفا خواهد کرد.



## گذشته‌ای که نمی‌گذرد

«شادی صدر»

آیت‌الله منتظری در روزی درگذشت که حامد کرزای، رئیس جمهور افغانستان کابینه پیشنهادی خود را به مجلس این کشور معرفی کرد. شاید در نگاه اول این دو رویداد سیاسی برای ما ایرانیان بی ربط و فاقد وزنی یکسان به نظر برسد اما هر دو این رویدادها، یک بار دیگر بحث ناقضان حقوق بشر و لزوم برقراری عدالت در مورد عاملان و آمران جنایت علیه بشریت را زنده می‌کند. در افغانستان، کسانی در میان کابینه یا بدنه دولت جدید وارد یا ابقا شده‌اند که به عنوان جنایتکاران جنگی یا به قول افغانها، «جنگسالاران» در مظان اتهامند؛<sup>(۱)</sup> با این همه، تغییر نظام سیاسی، هنوز برای افغانستان، عدالت نیاورده است ولی فعالان جامعه مدنی افغانستان می‌دانند بدون برقراری عدالت در مورد میراث نقض حقوق بشر، گذار به سوی دموکراسی ممکن نیست و از این روست که حرکت «عدالت انتقالی» را مطرح کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

آیت‌الله منتظری با نامه‌ای که در مخالفت با کشتار گسترده زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ نوشت که در همان سال از رادیوی بی بی سی پخش شد و نیز، در جزئیاتی که بعدها در خاطرات خود منتشر کرد، نه تنها واقعیت این نسل‌کشی سیاسی را به عنوان یکی از بلند پایه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی، مسجل ساخت، بلکه نام آمران و تصمیم گیرندگان کمیسیونهای مرگ را فاش کرد. آیت‌الله منتظری تنها مسئول دولتی بود که در دهه ۶۰، دغدغه وضعیت زندانیان سیاسی را داشت. او

در نامه ۱۷ مهر ۶۵ درباره وضعیت زندانیان سیاسی به آیت‌الله خمینی می‌نویسد: «آیا می‌دانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟ آیا می‌دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانیهای دختر جوان بعداً ناچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند... آیا می‌دانید در بعضی زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران استعمال الفاظ رکیک ناموسی رایج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه کور یا کریا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آنان نمی‌رسد؟... آیا می‌دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ دارند، نه یک روز و دو روز بلکه ماهها؟...» (۳).

اما مهمترین فراز زندگی آیت‌الله منتظری، به زعم من، جایی است که از مسئولیت حقوقی خود به عنوان قائم‌مقام رهبر، در مورد کشتار ۳۸۰۰ نفر از زندانیان مجاهد و ۵۰۰ نفر از زندانیان چپ (این اعداد از کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری استخراج شده است) در مدت کمتر از دو ماه در تابستان ۶۷ سخن می‌گوید. به روایت خاطرات آیت‌الله منتظری، پنجشنبه روزی، فتوای آیت‌الله خمینی درباره اعدام زندانیان مجاهد، چه آنها که حبس خود را بر حسب حکمشان کشیده بودند و چه آنها که در اثنای کشیدن حبسشان بودند، اگر هنوز «بر سر موضع نفاق خود پافشاری» می‌کنند، صادر می‌شود. روز شنبه فتوا به دست آیت‌الله

منتظری می‌رسد. پیغامهای آیت‌الله منتظری به آیت‌الله موسوی اردبیلی که در آن زمان رییس شورای عالی قضایی (قوه قضاییه کنونی) بوده است، و هم اکنون، یکی از مراجع تقلید منتقد دولت است، بی‌فایده می‌ماند و پس از قطع ملاقات همه زندانیان سیاسی، اعدامها آغاز می‌شود. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود می‌گوید: «... من همینطور ناراحت بودم... فکر می‌کردم که بالاخره به من می‌گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده‌ام، اگر یک نفر بی‌گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم...» (۴) و بر مبنای همین مسئولیت است که نامه‌های ۹ مرداد و ۱۳ مرداد ۶۷ را درباره کشتار زندانیان سیاسی به آیت‌الله خمینی می‌نویسد و از او می‌خواهد دستور پایان «خشونت‌ها و کشتن‌ها» را صادر کند؛ (۵) درخواستی که هیچگاه اجابت نشد اما در کنار دیگر دلایل، باعث شد که او مقام خود را، که در واقع رهبری آینده بود برای همیشه از دست بدهد.

مسئولیت حقوقی مقامات دولتی و حکومتی در پیگیری موارد نقض حقوق بشر و به خصوص جنایات علیه بشریت، بحثی است که همواره در کشورهای که انتقال از دیکتاتوری به دموکراسی را تجربه کرده‌اند، مطرح بوده است. در این روند، مسئولان حقوقی خشونت و نقض حقوق بشر، یا باید از همان ابتدا که نسبت به موضوع، آگاهی می‌یافتند، همچون آیت‌الله منتظری با آن صریحاً مخالفت می‌کردند و یا اگر در آن زمان همدستی یا حتی سکوت کرده‌اند، در زمان انتقال جامعه به سوی دموکراسی، باید از قربانیان و یا بازماندگان نقض حقوق بشر عذرخواهی کنند. آزادی، دموکراسی و رعایت حقوق بشر، اصلی‌ترین

خواسته‌های جنبش مردمی در ایران امروز هستند و بدون طی روند دادخواهی و بازخوانی تاریخ نقض حقوق بشر و بازشناسی نقش آمران و عاملان آن نمی‌توان مطمئن شد که در آینده، دوباره همه آن فجایع تکرار نخواهد شد. کافی نیست گفته شود حالا وقت این است که صف متحد ما حفظ شود، (۶) یا به بهانه تفکیک قوا، مسئولیت حقوقی خود را انکار کرد (۷) و یا با این جمله که «گر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آنچه هست گیرند»، (۸) سکوت یا مشارکت در نقض سیستماتیک حقوق بشر را لاپوشانی کرد و یا با انداختن بار همه گناهان به گردن «روحیه مستبد پسند» ایرانیان، (۹) صورت مسأله را پاک کرد. در واقع، به نظر می‌رسد برخی از سرسخت‌ترین پیروان امروز آیت‌الله منتظری، به سنت سیاسی او در شکستن سکوت و مستندکردن نقض حقوق بشر و نقش آمران و عاملان آن، یکسره بی‌اعتنا هستند.

تجربه افغانستان، همینجا، جلو چشمان ماست. بیش از ۸ سال از سقوط طالبان می‌گذرد اما جنگسالارانی که در دوران طالبان و نیز در دوران حکومت مجاهدین، عاملان قتل مردم و نیز نقض حقوق بشر بوده‌اند، امروز در کابینه کرزای و در بدنه دولت او صاحب مقام هستند. تاکنون هیچ برخوردی با جنایتکاران جنگی در افغانستان نشده و جنبشهای مدنی که برای عدالتخواهی شکل گرفته، با بی‌اعتنایی دولت و دادگستری افغانستان مواجه شده است. به این ترتیب، هیچ اطمینانی نیست افغانستانی که نتوانسته تاریخ خشونت و نقض حقوق بشر را با روند دادخواهی بازگشایی کند، در آینده، باز هم شاهد خشونت، جنگ، نقض حقوق بشر و جنایت علیه بشریت نباشد. روبه رو شدن با گذشته،

دردناک است، در ایران نیز مانند برخی از کشورهای دیگر، بسیاری از رهبران اپوزیسیون را درگیر می‌کند و خلاف مصلحت حفظ اتحاد نیروهایی که برای دموکراسی مبارزه می‌کنند دانسته می‌شود. اما اگر مرگ آیت‌الله منتظری، فرصتی باشد برای خواندن زندگی او و خاطرات او، فرصتی نیز هست برای بازخوانی تاریخ نقض سیستماتیک حقوق بشر در دههٔ اول جمهوری اسلامی و یادآوری این واقعیت که حقوق بشر، نه‌گزینشی است و نه استثنایی. نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی هم از ۲۲ خرداد ۸۸ آغاز نشده است. برای آن بخش از رهبران فعلی اپوزیسیون که در دههٔ ۶۰، بر سر کار بوده‌اند و لاجرم در نقض سیستماتیک حقوق زندانیان سیاسی، دگراندیشان، زنان، بهاییان و قومیتها، مسئولیت حقوقی دارند، و مثل آیت‌الله منتظری، در همان زمان با موضوع، برخورد و مخالفت نکرده‌اند، تنها راه باقی مانده، اعتراف به اشتباه و طلب بخشش از قربانیان است؛ قربانیانی که به قول «پل ریکور» که از تجربهٔ برخورد جامعهٔ آلمان با گردانندگان اردوگاههای آدم‌سوزی دوران فاشیسم سخن می‌گوید، حق دارند ببخشند یا نبخشند. (۱۰) اما تقاضای عفو از قربانیان، تازه آغاز روند بازگشت ناپذیر ساخت «تاریخ خودمان» بر مبنای حافظهٔ جمعی است که تضمین خواهد کرد در ایران آینده، نقض سیستماتیک حقوق بشر اتفاق نخواهد افتاد. تنها از این طریق است که چرخهٔ خشونت یک بار برای همیشه قطع و بسته خواهد شد.

### پاورقی:

(۱) تظاهرات کابل برای محاکمهٔ ناقضان حقوق بشر، بی‌بی‌سی

فارسی، ۱۹ آذر ۸۸.

(۲) برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به وب سایت کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، بخش مربوط به عدالت انتقالی، و نیز وب سایت انجمن اجتماعی دادخواهان افغان.

(۳) خاطرات آیت الله منتظری، جلد دوم، صفحه ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷.

(۴) خاطرات آیت الله منتظری، جلد اول، صفحه ۶۲۷.

(۵) همان، صفحه ۶۲۸.

(۶) محسن سازگارا، گفتار روزانه، ۲۵ آذر ۸۸.

(۷) سخنرانی میرحسین موسوی در جمع دانشجویان کرمان.

(۸) سخنرانی محسن کدیور در دانشگاه کلمبیا، ۲۰ ژوئن ۲۰۰۹.

(۹) اکبر گنجی، نامه‌ای به همه، رادیو زمانه، ۹ مرداد ۸۶.

(۱۰) خاطره و بخشش، مصاحبه با پل ریکور، رامین جهانگللو،

فصلنامه گفت و گو، شماره ۲۲، ص ۳۷.

« ۳۸ »

## آن رایت فضیلت و فیض مدام رفت

«فضل الله صلواتی»

مرد خدا مجاهد عالی مقام رفت  
 با پاکی و صلابت و با احتشام رفت  
 دانای پاکباز و شجاع و ستم ستیز  
 با عزت خدایی و با احترام رفت  
 آن تالی حقیقت عصمت، مدار دین  
 آن نایب به حق نبی و امام رفت  
 آن محور عدالت و آزادگی و عشق  
 آن مقتدا و مفتی شیرین کلام رفت  
 آن سمبل مقاومت و جلوۀ جهاد  
 آن حوزۀ را ستون و شرف را تمام رفت  
 آن مرجع مسلم و آن روح انقلاب  
 آن حافظ شریعت و یار امام رفت  
 او خار چشم دشمن و حامی انقلاب  
 آیینه تمام نمای امام رفت  
 بنیاد عدل و نهضت و ایمان و مردمی  
 در راه عشق دوست، به حق مستدام رفت  
 اندر مسیر حق و حقیقت قدم نهاد  
 فارغ ز خویش و زمزمه ننگ و نام رفت  
 مسند نشین حکمت و تفسیر و فلسفه  
 فقه و اصول و سنت و علم کلام رفت  
 حق در وجود او متجلی و معرفت  
 آن پایگاه خدمت بر خاص و عام رفت

با قلب مطمئن به سوی دوست ره سپرد  
 از تن عروج کرد و به دارالسلام رفت  
 آن شاهباز سِدره نشین مقام قرب  
 چون ارجعی شنید به ملک سلام رفت  
 دنیای عشق و معرفت و همت و وفا  
 زان جاودانه گشت و به دارالمقام رفت  
 آن شاهد مجسم تقوی و علم و جهد  
 آن رایبِ فضیلت و فیض مدام رفت  
 مظلوم گشت و تن به قضا داد و صبر و حلم  
 همراه رنج خلق و بدان اهتمام رفت  
 یک عمر همچو شیر، به زندان و حصر بود  
 پر زد به عالم ملکوت و ز دام رفت  
 ایام انتظار منتظری چون به سر رسید  
 فزت و ربّ کعبه در دل و لب بی کلام رفت  
 صدها سلام باد به روح بلند او  
 کو در مقام دوست، رخ لعل فام رفت  
 دیدیم یارِ خلق چسان با حضور خلق  
 بر روی دست مردم صاحب مرام رفت  
 جان را فدای جان حسین عزیز کرد  
 شایسته مَحرمی که به ماه حرام رفت  
 جایش درون سینه آزادگان بود  
 یادش به خاطر همه پاکان مدام رفت  
 نامش به پایداری و آزادگی بماند  
 جاوید گشت و به مردانگی بماند



« ۳۹ »

## سوگنامه‌ای برای پدر «حقوق بشر» ایران

«شیرین عبادی»

پدر مرا ببخش که قدرت را ندانستم.

پدر مرا ببخش که در سال‌های سختی که علیه رژیم ستم‌شاهی مبارزه می‌کردی ترا یاری نکردم زیرا ابلهانه می‌پنداشتم، حکومتی که مجهزترین ارتش خاورمیانه را دارد با فریاد چند روحانی ساقط نخواهد شد - حتماً به یاد می‌آوری که حتی تا چند ماه مانده به پیروزی انقلاب، تعداد روحانیونی که مخالف شاه بودند، تا چه حد اندک بود - شاید هم از ترس چنین می‌اندیشیدم و می‌خواستم بی‌تفاوتی خود را توجیه کنم.

پدر مرا ببخش، زمانی که پس از تحمل سال‌ها زندان و شکنجه، آزاد شدی برای تبریک به دست‌بوست نیامدم زیرا که جاهل بودم. نمی‌دانستم در زندان تو تنها پناهگاه زندانیان بودی. نمی‌دانستم چه نقش مهمی در نزدیک ساختن گروه‌های مسلمان مبارز و چپ انقلابی داشتی.

پدر مرا ببخش، زمانی که همراه آیت‌الله خمینی به تهران آمدی و مهم‌ترین مشاور سیاسی رهبر انقلاب بودی، درایت و تیزهوشی ترا نادیده گرفتم و معنای سخنانت را نمی‌فهمیدم.

پدر مرا ببخش، هنگامی که در آذر ماه ۱۳۶۴ طبق تصمیم مجلس خبرگان رهبری، به عنوان جانشین امام خمینی و رهبر آینده ایران انتخاب شدی، برای تبریک نزدت نیامدم زیرا می‌پنداشتم که دین را به دنیا فروخته‌ای. بیشتر دوست داشتم ترا مجاهد و مبارز بینم تا حاکم.

پدر مرا ببخش، در سال‌های ۶۶ و ۶۷ که به کشتار زندانیان سیاسی اعتراض کردی و انتقادات خود را به عملکرد غلط حکومت علناً بیان کردی، هرچند سخنانت را شنیدم، اما واکنشی درخور نشان ندادم.

پدر مرا ببخش، سال‌ها در حبس خانگی بودی ولی به علت سکوت مرگباری که ایران را فرا گرفته بود و خفقانی که گلوی ما را می‌فشرد مظلومیتت را فریاد نزدم و ستمگران را رسوا نکردم.

پدر حلالم کن، که هر گاه از پاسخ درمی‌ماندم، از خرمن دانش تو توشه برمی‌گرفتم، حتی در آخرین روز عمر پر عزتت نیز از تو استفتاء کردم.

ترا پدر می‌خوانم، زیرا حمایت از زندانیان سیاسی را از تو فرا گرفتم که بخاطر آنان از کلیه مناصب دولتی و حتی رهبری حکومت جمهوری اسلامی ایران چشم پوشیدی. ترا پدر می‌خوانم زیرا از تو آموختم چگونه از مظلوم دفاع کنم بدون آن که علیه ظالم دست به خشونت زنم. از تو یاد گرفتم که سکوت مظلوم یاری رساندن به ظالم است و نباید که ساکت بنشینیم. پدر، فراوان از تو آموختم، هر چند که رسم شاگردی و فرزندی را به جا نیاوردم.

تو پدر «حقوق بشر» در ایران هستی و میلیون‌ها چون من فرزند و مرید داری. نیازی هم به قدردانی و سپاس ما نداری. اما همه ما در حق تو کوتاهی کردیم و مقصّریم.

پدر ما را ببخش که تو بزرگواری. پدر کوتاهی فرزندان را تاریخ جبران خواهد کرد. تاریخ در مورد ستمی که بر تو رفت و آزادگی تو کتاب‌ها خواهد نوشت. تو در یادها زنده هستی تا عدالت و انسانیت زنده است.

یکی از میلیون‌ها مرید و شاگردت

« ۴۰ »

## پله پله تا ملاقات خدا

## (زندگینامه آیت‌الله العظمی منتظری)

«امین علم‌الهدی»

در خانواده‌ای کشاورز در نجف‌آباد اصفهان دیده به جهان گشود. پدرش حاج علی منتظری کشاورز ساده‌ای بود که علاوه بر زراعت اهل مطالعه بود و در محله‌شان به عنوان معلم اخلاق و مدرس قرآن شناخته می‌شد. ایشان همانند هم‌دوره‌ای‌هایشان تلمذ را با ادبیات فارسی و سپس صرف و نحو عربی آغاز کرد. در ۱۳ سالگی برای ورود به حوزه علمیه اصفهان راهی این شهر شد و پس از هفت سال تحصیل در این حوزه علمیه، شهر اصفهان را به مقصد قم ترک کرد. ورود آیت‌الله العظمی منتظری به حوزه علمیه قم با ریاست آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری همزمان شد؛ دوره‌ای که او در لابلای خاطراتش از آن به عنوان دوره‌ای سخت یاد می‌کند. به گفته خود هرچند نمی‌خواست عمامه بگذارد همان زمان دو بار برای عمامه گذاشتن امتحان داد. در آن زمان به دستور آیت‌الله حائری به «بچه‌ها» شهریه‌ای تعلق نمی‌گرفت و ایشان ناچار بود با مقرری روزی ۱۰ شاهی (۲۰ شاهی معادل یک ریال بود) روزگار بگذراند. قریب به یک سال به این منوال گذشت.

اندکی بعد برای آموختن ادبیات، علوم و ریاضی به مدرسه ملاصادق رفت. در این دوره ادبیات، علوم و ریاضی را نزد حاج شیخ غلامحسین منصور و شرایع را نزد حاج شیخ ابراهیم فراگرفت.

سال‌های ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ برای او دوره سخت‌تری بود چرا که به گفته خود ایشان به دلیل «کمبود امکانات و شرایط بد مالی» دیگر قادر به ادامه حضور در قم نبود. عسرت مالی آیت‌الله را به اصفهان بازگرداند و ایشان در مسجد جده این شهر ساکن شد. «در اصفهان دو هفته یک بار می‌رفتم نجف‌آباد. یک بقیچه نان و یک مقدار ماست و سنجد و گردو و مانند اینها می‌آوردم و یکی دو هفته با اینها می‌گذراندم. اما در قم این امکانات نبود لذا نتوانستم در قم بمانم و به اصفهان رفتم.» اولین هم‌حجره‌ایش در این شهر حجت‌الاسلام حاج شیخ ابوالقاسم مسافری بود که ایشان «شرح لمعه» می‌خواند و حاج شیخ ابوالقاسم «سیوطی». آن موقع عسرت مالی آیت‌الله ادامه داشت چرا که آن موقع در هر ماه از محل موقوفه مدرسه به هر حجره چهار قران می‌دادند که بین دو طلبه قسمت می‌شد و ایشان ناچار بودند مابقی مایحتاجات را از نجف‌آباد بیاورند؛ همان موقوفات مدارس بود که بعد دولت موقوفات را هم تصاحب کرد و این چهار قران هم قطع شد. آیت‌الله آن دوره را به مباحثه با اسدالله نوراللهی و یحیی فقیه ایمانی گذراند و در چهار پنج سالی که در اصفهان بود به تدریس پرداخت. در دوران رضا شاه پهلوی که به طلاب و حوزه‌ها سخت گرفته می‌شد بر ایشان نیز سخت گذشت. کسی نمی‌توانست عمامه به سر بگذارد و مقرری نیز پرداخت نمی‌شد. اوایل سال ۱۳۲۰ برای دومین بار به قم رفت. دعوت شیخ جعفر شمس گیلانی و حاج باقر خوانساری مشوق این سفر شد و آیت‌الله با سفر به قم در مدرسه ملاصادق مسکن گزید.

در همان مدرسه مکاسب را نزد حاج شیخ عبدالرزاق قائنی خواند و

عمامه به سر گذاشت. همین عمامه به سر گذاشتن باعث شد آیت‌الله برای نخستین بار توسط شهربانی دستگیر شود. ایشان بعد از مدتی به مدرسه فیضیه رفت و با حاج صدر کلباسی هم‌مباحثه شد. کفایه را با آیت‌الله داماد آغاز کرده و با او هم درس شد. اما سفر حاج صدر کلباسی هم‌مباحثه‌ای ایشان نقطه عطفی را در تاریخ تحصیل آیت‌الله رقم زد؛ «شش هفت نفر بیشتر نبودیم که در درس آقای داماد شرکت می‌کردیم. یک روز آقای مطهری گفت؛ حاضری با هم مباحثه کنیم؟ گفتم بله و از آن روز به بعد رفاقت ما با مرحوم شهید مطهری آغاز شد و حدود ۱۱ سال هم‌مباحثه بودیم. سطح کفایه و یک مقدار زیادی از مکاسب را به همراه شهید مطهری نزد مرحوم آیت‌الله آقای داماد خواندیم. مقداری از کتاب رسائل را هم نزد آیت‌الله حاج آقا رضا بهاء‌الدینی خواندیم و درس‌ها را با یکدیگر بحث می‌کردیم.»

در خلال همین سال‌ها امام خمینی دروس اخلاق خود را در مدرسه فیضیه برگزار می‌کرد که آیت‌الله العظمی منتظری و شهید مطهری از حاضران همیشگی جلسات بودند. ایشان سپس رسائل را نزد بهاء‌الدینی فراگرفت و سپس دروس خارج را با محقق داماد و حجت تبریزی ادامه داد. سالی را در محضر صدر امینی به تحصیل پرداخت و سپس در سال ۱۳۲۳ به بروجرد رفت تا با دروس آیت‌الله بروجردی آشنا شود. یک سال بعد با اقامت آیت‌الله بروجردی در قم، آیت‌الله العظمی منتظری به خیل شاگردان وی در فقه و اصول پیوست و همان زمان و همزمان منظومه حکمت و سپس مبحث نفس اسفار را نزد امام خمینی خواند.

پس از چندی به دلیل شلوغی جلسات آیت‌الله بروجردی، ایشان و شهید مطهری تصمیم می‌گیرند در جلسات مباحث عقلی امام خمینی شرکت کنند. آنچنان که آیت‌الله می‌گوید از همان زمان بود که دروس عالیۀ امام خمینی در آن مدرسه آغاز شد. در همان دوره در جلسات فلسفۀ علامه طباطبایی نیز حاضر می‌شد. منتظری طی همین دوران با مطهری به بحث و گفت‌وگو می‌نشست و کلاس‌هایش نیز در قم دایر بود؛ دوره‌ای که افزون بر ۱۰ سال به طول انجامید.

آیت‌الله العظمی منتظری بعد از وفات آیت‌الله بروجردی همراه شهید مطهری سعی بسیاری برای معرفی مرجعیت امام خمینی انجام دادند اما این تنها حمایت آیت‌الله العظمی منتظری از امام خمینی نبود. پس از آنکه امام در خردادماه سال ۴۲ سخنرانی کوبنده‌ای علیه حاکمیت شاه انجام می‌دهند رئیس دادگستری قم به وزیر دادگستری می‌گوید؛ «نمی‌توان حکم دستگیری آیت‌الله خمینی را به دلیل حمایت افکار عمومی از ایشان صادر کرد.» وی به جمله‌ای از آیت‌الله منتظری استناد کرده است که کوچک‌ترین اقدام علیه آیت‌الله خمینی موجب می‌شود مراجع خون دولت را مباح شمرند.

زمان دستگیری امام خمینی، آیت‌الله منتظری در قم حضور نداشت و برای سفرهای تبلیغی نهضت به نجف‌آباد رفته بود که پس از اطلاع از بازداشت امام ضمن گردآوردن ائمه جماعات مساجد تحصن هفت شبانه‌روزی را در مسجد بازار همان شهر ترتیب داد و سپس به همراه علما به تهران مهاجرت کرد که مجموع این فعالیت‌ها به ممنوع‌المنبر شدن آیت‌الله انجامید.

پس از آزادی امام خمینی از زندان قصر و حصر در قیطریه و سخنرانی شدیدالحن ۱۵ خرداد حساسیت‌ها روی آیت‌الله العظمی منتظری زیاد می‌شود چرا که ایشان در تمام مجالس به عنوان نماینده امام خمینی سخنرانی می‌کرد و به خاطر اجازه دریافت وجوهات شرعیه از آیات بروجردی، شیرازی، حکیم، شاهرودی و امام خمینی موقعیت ویژه‌ای داشتند. بعد از لایحه کاپیتولاسیون و تبعید امام به ترکیه و عراق فعالیت‌های آیت‌الله العظمی منتظری وارد فاز جدی‌تری می‌شود. ایشان علاوه بر تلاش‌های بسیاری که برای آزادی امام خمینی انجام داد پیشنهاد تعطیلی دروس را مطرح کرد که با مخالفت آیت‌الله شریعتمداری مواجه شد.

آیت‌الله منتظری برای راضی کردن وی به بیت ایشان می‌رود. اگر چه آیت‌الله منتظری موفق نمی‌شود وی را به تعطیل کردن دروس راضی کند، اما همین تلاش‌ها به دومین دستگیری ایشان منجر می‌شود چنان که آیت‌الله فاضل لنکرانی در این باره می‌گوید: «از کوچه آقای شریعتمداری که بیرون آمدیم به آقای منتظری گفتم که شما برای زندان آماده شو. ایشان گفتند به چه مناسبت؟ گفتم که من نتیجه جلسه امشب را این طور می‌بینم.» پیش‌بینی آیت‌الله فاضل لنکرانی به تحقق پیوست و سلسله بازداشت‌های آیت‌الله منتظری آغاز شد به گونه‌ای که ایشان بارها و بارها به زندان افتاده یا تبعید شدند.

عید نوروز سال ۴۵ بود که مأموران ساواک به دنبال پخش اعلامیه در حرم حضرت معصومه بی‌درنگ سراغ آیت‌الله رفته و مجدداً ایشان را بازداشت کردند؛ بازداشتی که هفت ماه به طول انجامید اما با اعتراض

علما و روحانیون قم ایشان از زندان آزاد شد. هنوز چند ماهی از این آزادی نگذشته بود که ایشان برای ملاقات با امام خمینی در عراق به طور مخفیانه از کشور خارج شد اما مأموران از این سفر مطلع شده و هنگام بازگشت از عراق او را در منطقه مرزی دستگیر و روانه زندان کردند؛ زندانی که این بار پنج ماه طول کشید. اگرچه ایشان آزاد شدند اما ساواک دیگر به روی آیت‌الله حساس شده و از همین رو بود که در زمان تاجگذاری در سال ۴۶ ایشان را به مسجد سلیمان تبعید کردند. اگرچه ساواک به ایشان ابلاغ کرده بود حق سفر به قم را ندارد اما او پس از گذراندن سه ماه در مسجد سلیمان به قم مراجعت کرد و با وجود تدابیر شدید امنیتی و ممانعت‌های ساواک عده زیادی از علما، استادان و طلاب حوزه علمیه با او دیدار کردند. این بار ساواک تدبیر دیگری اندیشید و ایشان را به نجف‌آباد منتقل کرد و تحت مراقبت‌های شدید قرار داد.

اما آیت‌الله منتظری بیکار نشست و با پایه‌گذاری نماز جمعه نجف‌آباد و ایراد خطبه از این تریبون فعالیت خود را ادامه داد و همین باعث شد در حالی که هنوز چند ماه از تبعید او نگذشته بود ایشان مجدداً دستگیر و پس از محاکمه به یک سال و نیم زندان محکوم شود. اردیبهشت سال ۴۹ دوران محکومیت آیت‌الله به پایان رسید و ایشان پس از آزادی راهی قم شد اما حضور ایشان در میان طلاب قم چندان به مذاق رژیم خوش نیامد و دوباره آیت‌الله را به زادگاهش تبعید کردند. ایشان در نجف‌آباد فعالیت‌هایشان را پی گرفتند و در خطبه‌های نماز جمعه این شهر به انتقاد از حکومت پرداختند. هجوم جمعیتی که برای



شنیدن خطبه‌های آیت‌الله منتظری به نجف‌آباد می‌آمدند به حدی بود که در گزارش ساواک بعد از قم این شهر به واسطه حضور ایشان به عنوان دومین پایگاه انقلاب ذکر شد؛ «نماز جمعه آیت‌الله منتظری یک پایگاه سیاسی برای مبارزه با رژیم است.» اگرچه تبعید ایشان به نجف‌آباد سه سال طول کشید اما رژیم حضور آیت‌الله منتظری را حتی در زادگاهش تحمل نکرد و او را به تبعید در طبس محکوم کرد.

حضور او در طبس باعث اجتماع مبارزین شد به گونه‌ای که به اعتراف مسؤولان امنیتی این شهر در طول اقامت کوتاه منتظری علاوه بر طبسی‌ها قریب ۵۰ هزار نفر از شهرهای دور و نزدیک برای دیدن او راهی طبس شده و ایشان را ملاقات کردند؛ جمعیتی که موجب نگرانی ساواک شد و آنان را بر آن داشت برای جمع و جور کردن اوضاع حکم تبعید او در طبس را لغو کنند؛ اما نامه سرگشاده ایشان به علما و مردم ایران در مورد اتحاد علیه «امپریالیسم و صهیونیسم» در کارنامه فعالیت‌های آیت‌الله در طبس باقی ماند. مقاومت آیت‌الله منتظری و پافشاری ایشان در فعالیت‌های سیاسی چنان بود که رژیم ایشان را از طبس به خلخال تبعید کرد.

اگرچه رژیم می‌پنداشت تفاوت زبانی و گویش آیت‌الله منتظری و مردم آذری زبان فعالیت‌های ایشان را محدود کند اما اختلاف زبان به سکوت و سکون وی منجر نشد و یکی از امام جماعت‌های آن شهر مسجد خود را در اختیار او قرار داد که توسط هیأت امنای اداره می‌شد و مکان مناسبی جهت بسط و گسترش اندیشه‌های اسلام‌گرایی شد.

آیت‌الله العظمی منتظری علاوه بر اقامه نماز در آن مسجد همچون

سایر تبعیدگاه‌های خویش در بین نماز به تفسیر قرآن پرداخت. به تدریج تعداد نمازگزاران بیشتر و فضای مسجد برای تبلیغ نهضت اسلامی آماده‌تر می‌شد. مأموران رژیم از بی‌باکی غیرمنتظره تبعیدی به نگرانی افتاده و از راه‌های مختلف در جهت تضعیف ایشان کوشیدند و در نهایت پس از گذشت حدود چهار ماه او را به تبعیدگاه سقز منتقل کردند.

سقز آخرین تبعیدگاه آیت‌الله بود. با وجود دوری از شاگردان و دوستان و اختلاف با مردم بومی منطقه از نظر مذهب و زبان، ساواک از دیدار مردم با وی دچار نگرانی شده و از مرکز خواستار تصمیم‌گیری در این زمینه شد؛ از طرف دیگر در ارتباط با برگزاری مراسم سالگرد ۱۵ خرداد در مدرسه فیضیه قم که ده‌ها نفر از دوستان و شاگردان او دستگیر شده و ساواک به ارتباط دستگیرشدگان با منتظری پی برده بود، تصمیم به بازداشت و انتقال او به تهران گرفت. مجموع این عوامل باعث شد رژیم در تیرماه ۱۳۵۴ آیت‌الله منتظری را از تبعیدگاه سقز روانه زندان کند. ابتدا او را به بازداشتگاه کمیته مشترک تهران بردند و فردای آن روز روانه زندان اوین کردند و آیت‌الله شش ماه را در سلول انفرادی گذراند که در این بازداشتگاه‌ها با فشارهای روحی و جسمی روبه‌رو شد. در زیر همین فشارها و شکنجه‌ها بود که شکنجه‌گر «از غندی» به او گفته بود: «علت اینکه تو را از حوزه دور نگه می‌داریم و از این طرف به آن طرف می‌فرستیم این است که یک خمینی دیگر به وجود نیاید.»

ایشان پس از شش ماه بلا تکلیفی در زندان اوین بالاخره در یک دادگاه نظامی به اتهام کمک به جنبش اسلامی و خانواده زندانیان سیاسی

و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی، به ۱۰ سال زندان محکوم شد؛ اما در زندان نیز همراه رهبرانی همچون آیت‌الله طالقانی به فعالیت‌های جنبش اسلامی و سیاسی ادامه داد. با اینکه در زندان از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد، خارج بحث «خمس» و متن «اسفار» و کتاب طهارت را برای زندانیان تدریس کرد که شخصیت‌های اسلامی زندانی همچون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مهدوی‌کنی در مجالس بحث او حاضر می‌شدند. ایشان در زندان اوین نیز نماز جمعه را اقامه کرد و بسیاری از زندانیان سیاسی مسلمان از جمله آقایان طالقانی، مهدوی‌کنی، هاشمی رفسنجانی، لاهوتی و دیگران در نماز جمعه حاضر می‌شدند.

سرانجام با اوجگیری مبارزات و عقب‌نشینی‌های پی در پی حکومت پهلوی، آیت‌الله العظمی منتظری پس از گذراندن حدود سه سال و نیم از دوران محکومیت به همراه آیت‌الله طالقانی در هشتم آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و مورد استقبال چشمگیر مردم قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایشان به عنوان رئیس مجلس خبرگان که وظیفه تدوین قانون اساسی را برعهده داشت، انتخاب شد. از سال ۶۴ تا سال ۶۸ به عنوان قائم‌مقام امام خمینی معرفی شده بود. در سال ۶۸ ایشان به پیشنهاد امام خمینی از این منصب استعفا داد. بعد از سال ۶۸ ایشان به خاطر نظریات فقهی و سیاسی متفاوتی که داشتند زندگی پر فراز و نشیبی را تجربه کردند.

« ۴۱ »

**برکت مرگ**

«فرهمنند علیپور»

لبنان در دنیا و قم در ایران. این دو «شهرهای ممنوعه» جمهوری اسلامی هستند که گرچه کهکشان‌های فاصله میان این دو نشسته اما جمهوری اسلامی سعی کرده تا سپهر افکار عمومی این دو را همواره به زیر خیمه خود درآورد. می‌خواهد اگر در ذهن مردمانشان، اینگونه نیست که در جویبارهای حکومت اسلامی تهران شهد و شکر جاریست لااقل آن را ریسمانی الهی و فرصتی بدانند که بی آن شهر در ضلالت فرو خواهد رفت.

اینگونه است که در جنوب لبنان به عنوان متمرکزترین و فعال‌ترین پایگاه شیعه‌نشین جهان پس از ایران، رسانه‌های وابسته به حزب‌الله در لبنان به عنوان قلب رسانه‌های آزاد جهان عرب همان عملکردی را داشتند که صدا و سیمای ایران در قبال خبر درگذشت آیت‌الله منتظری داشت.

در این سوی مرزها نیز گرچه رهبران مذهبی جنبش سبز همچون آیت‌الله منتظری و صانعی در قم نشسته بودند و پیشانی جنبش را مسح می‌کشیدند و به آیه‌ای از قرآن یا روایتی از ائمه، سلاح از دست حاکمان تهران می‌گرفتند، اما هرگز در طول شش ماه گذشته خیابانهای شهر قم هیچ اجتماع معترضی را به خود ندید، تا پایتخت سنتی و واقعی جمهوری اسلامی در سکوت باشد و اینگونه تبلیغ شود که قم همچنان وفادار و پشتیبان فرزندان به حکومت رسیده خود در تهران است.

همان اندازه که ظاهر قم بی تفاوت به هیاهوهای سیاسی تهران می نگریست اما در دل شهر آشوبی در جریان بود. احمدی نژاد که رئیس جمهور شد، اعتراضات که به پا خاست، هیچ کدام از آیت الله ها پیام تبریکی برای او ارسال نکردند، حتی عتاب و خطاب خامنه ای نسبت به «سکوت خواص» و اینکه «خواص حواسشان به گفته ها و نگفته هایشان باشد» هم به کمک دولت نیامد. تنها یکبار خبری منتشر شد که آیت الله ناصر مکارم پیام تبریکی به احمدی نژاد داده است، اما جوهر خبر خشک نشده بود که تکذیبیه اش هم از قم رسید.

دیدارهای بزرگان قم و پیچ هایی که از حجره ها و شبستان ها شروع می شد و گاه ستون فقرات نظام را به لرزه درمی آورد، برای آنهایی که خبرهای این چند ماهه را دنبال می کردند نشانه ای بود که روی دیگر قم را به نقشی دیگر ضرب کرده اند و خبرهای دیگری است نه آنچه صدا و سیمای آیت الله خامنه ای می گوید.

فوت آیت الله العظمی منتظری، جمعیت باورنکردنی حاضر در مراسم وداع با او و شعارهایی که آسمان قم را سبز کرد، در واقع نشان دهنده آن روی دیگر این شهر کویری بود و نشان داد که جنبش سبز چنان قدرت گرفته و ریشه دوانده که قلب جمهوری اسلامی در واقع در دستان اوست که می تپد.

اگر به برکت شهادت حسین (ع) جهان خفته عرب بیدار شد و اسلام زنده ماند، بی شک به برکت مرگ آیت الله منتظری نیز درخت سبز امید ایرانیان سایه سارش گسترده تر شد و این از شگفتی های مرگ مردان بزرگ تاریخ است.

گرچه فوت آیت‌الله منتظری شکست و خسروانی برای جنبش عدالتخواه و آزادی طلب سبز و روشنفکری دینی ایران بود اما پیش از آن منشأ رستاخیزی بزرگ در پایتخت واقعی جمهوری اسلامی بود؛ تا اگر بودند معدود علما و روحانیونی که در بیتشان تنها بر روی نمایندگان آیت‌الله خامنه‌ای باز بود و اخبار حوادث اخیر و تهران را تنها از زبان آنها می‌شنیدند این بار به چشم خود ببینند سیل جمعیت ناراضی را و به گوش خود بشنوند که چگونه مردم، بی‌پروا تندترین شعارها را خطاب به شخص اول مملکت بیان می‌کنند، بی‌گمان از این پس مخبرهای دفتر مقام معظم نخواهند توانست بگویند که در ۱۶ آذر و ۱۳ آبان و... تنها ده دوازده نفر شلوغ کردند و مردم آنها را از خیابانها به در کردند و شهر در امن و امان است. نخواهند توانست به علما بقبولانند که موسوی و کروبی را درد خود بزرگ بینی گرفته و بیانیه‌ای می‌نویسند که مخاطبش خودشان هستند.

مرگ آیت‌الله منتظری بسیاری از روحانیون و علمای قم را که همچون همیشه در حاشیه سیاست می‌نشینند و می‌گویند ما را چه به سیاست، بیدار کرد که اکنون زمان صراحت و انتخاب است: یا مردم، یا حکومت. بین شکاف گسترده و دهان باز کرده مردم و حکومت هیچ جایی برای نشستن و استخاره کردن نیست.

آیت‌الله خمینی روزی گفته بود که «ملت ما قائم به شخص نیست، مردم خود بیدار شده‌اند» راست می‌گفت آیت‌الله خمینی. چنانچه مرگ آیت‌الله منتظری و حضور صدها هزار نفری مردم این گفته را اثبات کرد و نشان داد افقی که منتظری ترسیم کرده و در آن این «حق انسان» است

که در ابتدا و انتهای کلام می‌نشیند، مسیر مردم بیدار شده ایران شده است.

آیت‌الله منتظری عمری مبارزه کرد تا غبار از آئینه دین بزدايد، تا استبداد را در هر شکل و جامه‌ای براند، تا از حریت بگوید و انسانیت. روز سی آذر، مردم نشان دادند که صدای او را شنیده‌اند و آرمان‌های او را مطالبه می‌کنند و فریاد می‌زنند. نشان دادند که حصارهای بلند سانسور و حصرهای غیر انسانی را کفایتی نیست.

## مظلومیت یک متفکر

«محسن عمادی»

یک: صبح روز بعد از کودتای بیست و دوّم خرداد است. می‌دانیم مهندس موسوی قرار است در دفتر روزنامه اطلاعات مواضع خودش را اعلام کند. با دوستان به چهارراه جهان کودک می‌رسیم. جمع کوچکی هستیم و پلیس ما را متفرق می‌کند. از خیابان‌های بالای چهارراه مسیرمان را کج می‌کنیم و شانه بالا می‌اندازیم و تصمیم می‌گیریم در حوالی کافه شوکا ناهار بخوریم و بعد در خیابان‌ها پرسه‌ای بزنیم، ببینیم از مردم بخاری بلند می‌شود یا نه. در خیابان ولی عصر است که به اجتماع مردم می‌رسیم. شادمانه با همان شور سال‌های هفتاد و هشت از کنار پارک ساعی با جمعیت پیش می‌آیم. خیابان ولی عصر زیباتر می‌شود وقتی ماشین نیروی انتظامی از کثرت جمعیت، ناباورانه پا به فرار می‌گذارد. امیدمان مسیر و نک تا حوالی خیابان بهشتی را ترانه‌خوان قدم می‌زند. باتوم، گاز اشک‌آور، اولین تمرین مبارزه بدون خشونت با اسیری از گاردی‌های خشمگین، آتش‌های خیابان تخت طاووس، حمله بی‌امان کودتاچیان و مخفی شدن در ساختمانی که ما را پناه می‌دهد تا دمی که خیابان از قرق بسیجی‌ها خارج شود و دوباره دوستانمان را پیدا کنیم که از پنجره‌ای در طبقه دوّم خون را به سنگفرش بینیم. بی‌اختیار از تاریخ مشروطه حرف می‌زنیم و از لیاخوف. از اینکه آخوندها، آن روزها یک غیرتی داشتند، حالا همه از ترس لال شده‌اند. تنها نام یک نفر در دایره استثنائات قرار داشت: آقای منتظری.



نمی دانستیم که او پس از این همه فشار و آزاری که تحمل کرد، هنوز حاضر است از آرامش آخرین سال‌های زندگی‌اش بزند یا نه. اما، وقتی چشممان به فتوای ایشان افتاد، انگار خاطره‌ی علامه‌ی نائینی، آخوند خراسانی و همه‌ی تاریخ مرجعیت مستقل شیعه با کلمات این پیرمرد هشتاد و هفت ساله از خود دفاع می‌کرد.

دو: همه‌ی دین‌ها با پرسش اساسی رابطه‌ی میان ایمان و خرد روبرو شده‌اند. از نبرد صفین تا جدال معتزله و اشاعره، از شهادت حلاج و عین‌القضات تا کشتار فلاسفه و متکلمین، تمام این تاریخ را می‌توان حول همین نسبت میان ایمان و خرد بازخوانی کرد. در این تاریخ، خاکستر حلاج و کتاب‌های بسیار را به دجله ریخته‌اند. مشروطه نیز با این پرسش روبرو بوده‌است، در رابطه‌ی میان دین و سیاست، که دین از مقوله‌ی ایمان است و سیاست از مقوله‌ی خرد. ترکیب اضافی «جمهوری اسلامی» نیز قصد دارد این جدال تاریخی را در قالب مضاف و مضاف‌الیه حل کند و ایمان را صفت خرد جلوه دهد. راه حل نظریه‌پردازان این انتساب تاریخی در تجربه‌ی نسل ما شکست خورده است. نظریه‌ی ولایت فقیه هم در آغاز شکلی از تهور دانشمندان سنتی ما بود که مثل بسیاری از نظریات علوم سیاسی، هم در ساحت نظر و هم در عرصه‌ی عمل بی‌اعتباری خود را ثابت کرد. آیت‌الله منتظری یکی از اصلی‌ترین واضعین این ابتکار بی‌حاصل بود. یک دانشمند را نمی‌توان به خاطر تئوری‌اش مقصر دانست که دانش، به خصوص آن‌جا که با انسان روبرو می‌شود پرمخاطره است. دانشمندان اما به نظریه‌هایشان ایمان دینی ندارند. یعنی کورکورانه، بر ساخته‌ی خود را اطاعت و تعبد

نمی‌کنند. دانشمندی که به تئوری خود ایمان دینی بیاورد، از اعتبار علمی ساقط است، چرا که دانش با واقعیت محک زده می‌شود نه با اعتقاد دانشمند... در مصاحبه دیدنی عمادالدین باقی با آقای منتظری، ایشان بر همین تفاوت کلیدی انگشت می‌گذارند، آن‌جا که می‌گویند آقای خمینی نامه‌ها را نمی‌خواندند به آمار نامه‌ها کفایت می‌کردند در صورتی که به اعتقاد آقای منتظری، باید نامه‌ها را سر تا ته خواند، حتی اگر فحش و بد و بیراه باشد. این تفاوت، تفاوت میان یک قدرت‌مدار و یک دانشمند است، قدرت‌مدار به آمار اکتفا می‌کند، فرد انسانی را نادیده می‌گیرد و انسان‌ها را به جمعیت تقلیل می‌دهد. دانشمند، از مشاهده فروگذار نمی‌کند و هرچه حتی اگر خلاف نظریه‌اش باشد را با دقت دنبال می‌کند. آیت‌الله منتظری از منظر توجهش به فرد انسانی است که به پذیرش و درک حقوق بشر می‌رسد و حقوق بشر را مقدم بر حقوق مؤمن فرض می‌کند، مسیری که در تاریخ کلام اسلامی باید پیش از مشروطه طی می‌شد تا فجایع این سال‌ها به پیش نمی‌آمد.

سه: گفتن از مظلومیت یک متفکر در تاریخ ویرانه ما، تکرار مکررات است. کدام متفکری در ایران، آرام و بی‌خطر زندگی کرده است که ایشان استثنا باشند؟ در این سرزمین، بساط جور، بی‌مهری و تکفیر همیشه جور بوده است، هیچ وقت از رونق نیفتاده است. آن‌چه ایشان را از باقی علمای امروز ایران جدا می‌کند همین مخاطره تفکر است. تفکر، خطر می‌کند چرا که به دنبال حقیقت است و حقیقت خستگی‌ناپذیر است. جنبش سبز، صدای همین فرد انسانی است که در آمارها نادیده گرفته شده است. صدای فردی که رنجش را به نرخ دروغین تورم تقلیل

داده‌اند و او را نخوانده، شمرده‌اند یا حتی از قلم شمارش انداخته‌اند. تردیدی نمی‌شود داشت که این آیت‌الله مهربان همراه ما در خیابان ولی عصر راهپیمایی آرام می‌کرد، در کوی دانشگاه کتک می‌خورد و در امیرآباد کشته می‌شد. او را هم، نخوانده، نشمرده، به حاشیه‌ها رانده بودند، به حواشی ممنوعی که دیوارهای حسینیه‌اش را مردم مخفیانه می‌بوسیدند. جنبش سبز، یک جنبش اخلاقی و پاتولوژیک است. در تاریخ ویرانه‌های ما، آنچه از قلم افتاده است، انسان است و انسان دشواری و وظیفه است. دشوار است که برای وظیفه، شکوه حاکمیت را کنار بگذاری، دشوار است که لب به اعتراض بگشایی، در کشتار دهه‌ی شصت، در کشتار شصت و هفت، در سیاه‌ترین ادوار تاریخی ما. هرچه برایت بافته‌اند را پنبه کنی و تحقیر و توهین را بخری و در دنج خود نیز طریق اعتزال و انزوا پیشه نکنی. اولین ملای سنتی باشی که اینترنت یاد می‌گیرد. کودکانه و شادمانه از دانش زبان انگلیسی ات ذوق کنی، یعنی برای مردم دنیا، برای انسان، خارج از مرزهای وطن ارزش و اعتبار قائلی و می‌خواهی ارتباط داشته باشی. آنچه در این ویرانه‌ها از ما به سرقت برده‌اند، اخلاق ما بوده است. همین اخلاق ساده‌انسانی که توان دوست داشتن است و دوست داشته شدن. توان تحمل تنهایی، تنهایی عریان و توان دشوار بر دوش بردن بار امانت. چنین است که ناگهان نسل ما با سرزمینی روبرو می‌شود، از قدرت‌مداران بی‌اخلاق، روحانیون و دانشمندان بی‌اخلاق، هنرمندان بی‌اخلاق و دلش برای تک و توک انسان‌هایی که در اوج اقتدار، از امانت انسانی خود، از وظیفه دست نکشیده‌اند تنگ می‌شود. برای پیکری که فردا تشییع می‌شود، پیکری که

ما دیندار و بی‌دین ستایش‌اش می‌کنیم، به خاطر همین خلق انسانی‌اش، شجاعت‌اش و مهرش.

چهار: مادر بزرگم همیشه دعا می‌کرد: «پسرم، عاقبت به خیر شوی.»  
 به آیت‌الله منتظری که فکر می‌کنم، حقیقت دعای مادر بزرگم را لمس می‌کنم. خیابان‌های ایران، تا پیروزی جنبش سبز، یعنی تا روزی که اخلاق و ارزش فرد انسانی به مدار شهر برگردد، از مبارزه تهی نخواهد بود. این ایام، حاجتی بوده است بر همه کسانی که وظیفه‌ای را بر گرده خویش احساس می‌کنند تا سکوت پیشه نکنند. شاید فردا، روحانیتی که استقلال تاریخی خود را از دست داده است، در کنار قلب مهربانی که به خاک سپرده می‌شود با خود عهد کند که از دخمه سکوت و اعتزال بیرون بیاید و مهربانی و وظیفه پیشه کند. به این امید سر به بالین می‌گذارم، شاید خیابان ولی‌عصر در روزهای نیامده، زیباتر شود که «زیباترین کودکانمان هنوز بزرگ نشده‌اند، زیباترین روزهایمان را هنوز ندیده‌ایم و زیباترین واژه‌هایمان را هنوز برای هم نگفته‌ایم».

«۴۳»

## از نوعی دیگر

«مهدی غنی»

چند روز مانده بود که امام از پاریس بیاید. تنی چند از زندانیان سیاسی به دیدار آیت‌الله منتظری در قم رفتند. دربارهٔ حفاظت امام و حوادث آن روزها بحث بود. یکی از دوستان از ابتکارات مردمی می‌گفت که از زمانی که سیب زمینی و پیاز در تهران کم شده است، عده‌ای در محلات تهران کامیون‌هایی راه انداخته‌اند و سیب‌زمینی و پیاز ارزان بین مردم توزیع می‌کنند و اسمش را گذاشته‌اند تعاونی خمینی. بعد در تأیید و تمجید از اینکه مردم دارند متشکل می‌شوند و این تعاونی خمینی یکی از نمودهای آن است، داد سخن داد و بعد منتظر نظر ایشان شد.

ایشان بدون مقدمه گفت آن چیزها به جای خود، ولی این کار خیانت به انقلاب است. خودشان نمی‌دانند ولی کارشان به انقلاب ضربه می‌زند.

همه از این موضع‌گیری شوکه شدند. همان دوست گفت این چه حرفی است آقا، اینها بچه‌های انقلابند. شما چطور می‌گویید این کار خیانت است؟

ایشان با تأکید بر سخن گفته شده توضیح داد اینها نمی‌دانند چه می‌کنند. از همین حالا می‌آیند جنس ارزان را در شهرها توزیع می‌کنند بعد روستایی‌ها را می‌کشاند به شهر، این اقتصاد کشور را ویران می‌کند. در آن شرایط که ذهن همه را حکومت نظامی و درگیری‌های مردم با

پلیس و مسائل روز گرفته بود، کسی به عمق این سخن توجه نکرد. هنوز انقلاب پیروز نشده بود که کسی به اقتصادش فکر کند.

انقلاب پیروز شد، ماه‌ها گذشت، مشکلات تا حدی چهره خود را نشان داد. اما هنوز سیاست حرف اول را می‌زد و اقتصاد کمتر مورد توجه بود. ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سفارت امریکا توسط دانشجویان خط امام تصرف شد و نام لانه جاسوسی بر آن نهادند. شور و شوقی در میان جوانان و مبارزان از همه جناح‌ها و گروه‌ها افتاد و همه مدافعان نظام و منتقدان آن در حمایت از حرکت دانشجویان از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

فردای آن روز ۱۴ آبان آیت‌الله منتظری اطلاعیه‌ای صادر کرد. ایشان ضمن اشاره به دشمنی‌های امریکا با ایران این نکته را توضیح داده بود که برای مبارزه با امریکا ما باید از نظر اقتصادی وابستگی مان را کم کنیم و استقلال اقتصادی پیدا کنیم و بتوانیم روی پای خودمان بایستیم. باز هم در آن فضا کمتر کسی به مسائل اقتصادی حساس بود و به این نکته توجه کرد.

در دهه ۶۰ بحث سوبسیدها و بسیج اقتصادی و توزیع اقلام کوپنی مطرح بود. یک دو قطبی ایجاد شده بود که برخی به مخالفت دولت بر آزاد بودن اقتصاد تکیه می‌کردند و با تعبیر کوپنیسم اقتصاد موجود را به کمونیسم تشبیه می‌کردند. آیت‌الله منتظری بارها در سخنرانی و پیام‌های خود بر این نکته تأکید می‌کرد که سوبسیدها را باید به تولید داد. انتقاد کرد چرا اقلام کوپنی را به شهرها می‌دهید ولی روستائیان که مولدند از آن محرومند. باز هم این مواضع در میان تنش‌های سیاسی

همچنان مغفول ماند. اینکه یک مرجع تقلید سنتی علاوه بر نگرش‌ها و تلاش‌های سیاسی که خود حکایت مفصلی است، با چنین پیگیری بر اقتصاد تکیه کند و آن هم روش اقتصادی خاص داشته باشد، امری بی‌سابقه بود.

شاخصه دیگر ایشان نوع منتقد بودنش بود. در اکثر جوامع نیروها و شخصیت‌هایی که نظام حاکم آنها را به بازی نمی‌گیرد یا در قدرت سهیم نمی‌کند، به طور طبیعی موضع انتقادی گرفته و نقش اپوزیسیون را بازی می‌کنند. اما او نقش دیگری را به نمایش گذاشت. زمانی که شخصیت دوّم انقلاب و نظام بود موضع انتقادی داشت و بر هیچ نارسایی چشم نمی‌پوشید. ثابت شد که می‌شود مبهوت و مجذوب قدرت نشد.

« ۴۴ »

## مرجع متواضع

«محمد تقی فاضل میبدی»

آیت‌الله منتظری از شاگردان برجسته آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (ره) بوده‌اند که سوابق علمی و مبارزاتی ایشان در دوران قبل از انقلاب بر همه روشن است. همچنین ایشان شاگردان بسیار برجسته و عالمی را در راه انقلاب و جمهوری اسلامی تربیت کردند؛ شاگردانی که همه در راستای خط امام (ره) و نظام جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند. پسر ایشان شهید محمد منتظری نیز از مبارزان برجسته بوده‌اند که همه به خوبی به ایشان و فداکاری‌هایشان در راه انقلاب به خوبی آشنایی دارند. از ویژگی‌های برجسته آیت‌الله منتظری این بود که نسبت به مسائل فقهی احاطه خاصی داشتند و به تاریخ و فقه اهمیت زیادی می‌دادند. آیت‌الله منتظری به آزادی اندیشه و آزادی بیان بسیار عقیده داشتند و یکی از مسائلی که همیشه آن را در درجه بالای اهمیت قرار می‌دادند و به آن می‌پرداختند مسأله حقوق بشر بود که در این راستا نیز کتابی تحت عنوان رساله حقوق را تدوین کردند. ایشان به آزادی احزاب و روزنامه‌ها، ایجاد بستر مناسب برای فعالیت‌های سیاسی اجتماعی بسیار معتقد بودند و همیشه بر این باور خود استوار بودند که همه باید در جامعه اظهار نظر کنند و جامعه نیز باید پذیرای موافقان و مخالفان خود باشد. در حوزه علمیه نیز ایشان به عنوان یک عالم، فقیه بزرگ و برجسته بسیار مورد قبول و اطمینان بودند. آیت‌الله منتظری در برخورد با دیگران و حتی منتقدان و مخالفان خود بسیار متواضعانه رفتار می‌کردند و هر کس با ایشان روبه رو می‌شد شیفته شخصیت،



اخلاق و منش ایشان می‌شد. نکته‌ای که در رابطه با ایشان شخصاً با آن برخورد داشتیم این بود که آیت‌الله منتظری در انجام تمام امور خود قصد قربت داشتند و در انجام همه امور خدا را در نظر داشتند. همیشه هم از این مسأله پرهیز داشتند که کسی نزد ایشان غیبت کند و شاگردان‌شان را نیز از این مسأله نهی می‌کردند. از دیگر خصوصیات برجسته ایشان این بود که به همه حتی مخالفان خود احترام می‌گذاشتند. بسیاری از شخصیت‌های مؤثر انقلاب در زندان رژیم شاه با ایشان هم‌بند بودند و شیفته اخلاقیات این عالم برجسته شده‌اند. حتی می‌توان گفت ایشان در طول مدتی که در زندان به سر می‌بردند متحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها شده بودند، و نه تنها خود آیت‌الله منتظری در زندان به سر می‌بردند بلکه فرزندان ایشان نیز مدتی را در زندان بودند و دختر آن بزرگوار نیز مدت‌ها تحت تعقیب بود و خود ایشان نیز چند سالی را در تبعید به سر می‌بردند. در مورد ایشان نکات برجسته بیشماری وجود دارد که می‌توان به آن اشاره کرد که حتی در محدوده کلام و نوشتار نمی‌گنجد بلکه از آن نیز فراتر می‌رود.

اما یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان این بود که هیچ‌گاه تدریس را رها نکردند. حتی زمانی که در زندان به سر می‌بردند نیز دست از تدریس کردن بر نمی‌داشتند. به همین دلیل در زندان نیز شاگردان زیادی را تربیت کردند. ایشان در زندان به تدریس فقه می‌پرداختند ضمن اینکه در فلسفه نیز استاد بودند. در حوزه نیز عالمان بسیاری که اکنون وجود دارند شاگرد ایشان بودند. از همه مهم‌تر اینکه در تدریس نهج‌البلاغه تبخّر خاصی داشتند.

«۴۵»

## آبروی مرجعیت

«هادی قابل»

سخن گفتن پیرامون شخصیت فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری (قدس الله نفسه الزکیه) بسی مشکل است. مرجعی که در طول حیات هشتاد و هفت سال خود همواره در پی بالابردن شناخت خود و دیگران و حق خواهی بود. کسی که در واقع به مرجعیت آبرو داد، نه آن که از آن آبرویی کسب کند. او پس از سالیان دراز که می‌رفت رابطه مرجعیت با مردم و خواست و نیاز آنان فاصله بگیرد! مرجعیت را به جایگاه اصلی خود برگرداند و به ملجأیت مردم تبدیل شد. هیچ نامه، پرسش، و استغاثه‌ای را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت! هیچ فردی را از در خانه‌اش برای آن که سیاسی است! یا از این گروه و آن گروه است رد نکرد، و با سعه صدر به حضور می‌پذیرفت، سخنش را می‌شنید و درد دلش را گوش می‌کرد و اظهار هم‌دردی می‌نمود و به قدر توانش برای حل مشککش اقدام می‌کرد.

منتظری در وقایع اخیر تنها مرجعی بود که در خانه‌اش به روی همگان باز بود. تنها مرجعی بود که به نامه مادر زندانی، دختر زندانی، همسر زندانی و... پاسخ می‌داد و التیامی برای قلوب مجروح آنان بود! برای زندانیان سیاسی بسیار ناراحت بود و رنج می‌برد، هر وقت از زندان برای مرخصی می‌آمدم و به حضورش می‌رسیدم تا انرژی بگیرم، با ناراحتی می‌گفت: «واقعاً زندانی بودن شما و دیگران چه سودی برای نظام دارد؟! مگر شما چه کردید؟! و یا چه گفتید که باید چنین حکم

سنگینی را متحمل شوید؟!» به یاد دارم یک هفته پیش از فوت ایشان محضرش رسیدم، بحث زندانیان سیاسی شد و با ناراحتی می فرمود: «وقتی من چشمم به خانواده این زندانیان می افتد که برای آزادی عزیزانشان و یا خبرگیری و ملاقات آنها باید پیش من و یا دیگران بروند، رنج می برم، که ما برای این انقلاب کردیم که حرمت این خانواده ها اینگونه شکسته شود؟! اینها مگر چه کرده اند؟! آن هم کسانی که بخشی از عمر خود را برای انقلاب صادقانه صرف کردند و از خدمت گذاران نظام بوده اند!»

منتظری تنها مرجعی بود که بی جار و جنجال از پیش از پیروزی انقلاب سنت دستگیری و کمک به خانواده های زندانیان سیاسی و آسیب دیدگان از سیاست های حکومت را همواره به عهده گرفته بود و پس از پیروزی انقلاب هم این سنت حسنه را به انجام رساند! در زمانی که همه در رسای زندانیان قلم فرسایی می کردند، او به فکر اداره زندگی آنان بود و اگرچه دستش باز نبود که به طور کامل آنان را اداره کند اما به میزانی که در توان داشت کمک می کرد!

منتظری تنها مرجعی بود که در پای تکلیف و وظیفه به فکر نام و موقعیت خود نبود! او تکلیف و وظیفه را بر همه چیز مقدم می دانست. او مقام دنیوی را فدای انجام وظیفه و تکلیف کرد. او در حالی که دو سه ماهی تا رسیدن به کرسی رهبری بیشتر فاصله نداشت، به آن پشت پا زد و به آنچه که وظیفه الهی اش بود عمل کرد! او به قدرت، حکومت، مقام، و شهرت آن گونه نگاه می کرد که از مولایش امیر مؤمنان علی (ع) آموخته بود، که فرمود: «حکومت از نعلین پاره! و یا آب بینی بز! کم ارزش تر

است مگر آن که به سبب آن بتوان حقی را به پا داشت و یا از باطلی جلوگیری کرد!»

منتظری عالمی عامل بود. علم را برای در سینه نگهداشتن و به آن فخر کردن نیاموخته بود. او با نهج البلاغه زندگی کرده بود و به همین خاطر وقتی شرح و تفسیر نهج البلاغه می‌گفت کاربردی و ناظر به زمان و زندگی جامعه می‌گفت. منتظری عارف بود نه از نوع عارفانی که بیشتر دکان و دستگاه مرید سازی راه می‌اندازند، و مریدانشان در پی سرکشیدن نیم‌خورده آب آقاشون هستند! او عرفان نظری و عملیش یکی بود، و در جلوت آن بود که در خلوت بود!

منتظری یک فیلسوف و متکلم بود اما هیچ وقت نخواست که با اصطلاحات فلسفی یا کلامی بازی کند و «استقس فوق استقسات» بگوید که کسی را فهم آن نباشد، و بگویند آقا چه قدر ملا است که کسی حرفش را نمی‌فهمد! او در حوزه اعتقادات چندین کتاب استدلالی تألیف کرد تا بهره فلسفه و کلامش را به مردم رسانده باشد. او در دفاع استدلالی از معتقدات شیعه و به دور از اهانت، به رد شبهات علمای اهل سنت، و برخی وهابیون، اقدام کرد و دامن شیعه و پیروان اهل بیت (ع) را از اتهامات بی پایه و اساس آنها پاک کرد.

منتظری یک اصولی بود و برای خود در اصول مبنا داشت، اما هرگز نخواست که حرمت دیگران شکسته شود!

به یاد دارم، با چند تن از شاگردان فاضل ایشان در روزهای پس از حصر پنج و نیم ساله، به حضورشان رسیدیم و درخواست شروع درس را داشتیم، و عرض کردیم: «آقا! بهتر است یک دوره اصول بفرمایید».

فرمودند: «من اصول رایج حوزه را قبول ندارم، این اصول وقت طلبه را خیلی ضایع می‌کند، این که بعضی می‌گویند برای ممارست طلبه خوب است! این هم درست نیست، چون طلبه می‌تواند در مطالب درست درسی ممارست پیدا کند، ولی گفتن اصول مورد نظر ما هم سبب جنجال و مخالفت می‌شود، پس بهتر آنکه همین فقه را بگوییم!»

منتظری فقیهی که تازه به فقاہت رسیده باشد نبود، او در سن ۲۷ سالگی، زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و با تأیید ایشان به درجهٔ اجتهاد رسیده بود و بسیاری از بزرگان حوزهٔ اجتهاد ایشان را تأیید کردند. او به اصرار علمای بلاد و مجتهدینی که خود در مظان مرجعیت بودند، رسالهٔ خود را منتشر کرد. او در ۶۳ سال پیش کتاب «نهایة الاصول» را که تقریرات درس خارج مرحوم آیت‌الله بروجردی بود نوشت و ۶۱ سال پیش «محاضرات فی الاصول» را که تقریرات خارج اصول مرحوم امام بود نوشت، که بر هر دوی این کتاب حاشیه‌ها و نظرات خود را آورده است. او در ۶۲ سال پیش کتاب «البدر الزاهر فی صلوٰة الجمعة والمسافر» را نوشت که درسهای خارج فقه مرحوم آیت‌الله بروجردی است و در حاشیه آن هم نظرات خود را آورده است. او بیش از ۴۵ سال درس خارج فقه گفت و شاگردان فاضل بسیاری تحویل حوزه‌های علمیه داد، که برخی از آنها از مراجع تقلید حال و در گذشته هستند. او استاد بسیاری از مسئولان جمهوری اسلامی است که وظیفهٔ شاگردی را در حق استاد خود ادا نکردند و بلکه با کمال تأسف جفا هم کردند!

منتظری فقیهی نوآور و به روز بود، او همهٔ تلاش خود را به کار

بست تا فقه را به روز و کاربردی کند، شاهد بر این مدعا پاسخ‌هایی است که به پرسش‌های گوناگون فقهی داده است. او در فقه تطبیقی استاد بود و همواره در درس خود از نظریات فقهای بزرگ اهل سنت هم استفاده می‌کرد. در مراجعه به منابع اصرار داشتند که احادیث را از منابع اهل سنت هم نقل کنند. و در تفسیر آیات الاحکام هم به تفاسیر آنها استناد می‌کردند.

منتظری در تفسیر قرآن هم استاد بود، اما فرصت نیافت که تفسیر بگوید. منتظری در احادیث و روایات پیامبر و اهل البیت (ع) عمری را سر کرده بود، لذا هم در «علم الحدیث» و هم در «درایة الحدیث» (یعنی هم در بحث شناخت روایات از نظر سند، و هم در بحث فهم معنای روایات) عالمی متبحر بود، و علاوه بر بهره‌گیری در استنباط احکام شریعت، کوشید تا حدیث را وارد زندگی مردم کند، به همین منظور علاوه بر شرح و تفسیر نهج البلاغه، به شرح و تفسیر احادیث اصول کافی همت گماشت.

منتظری مجسمه اخلاق و الگوی عملی برای همه بود، اما بر طبق سنت جاریه حوزه‌های علمیه به درس اخلاق نیز پرداخت، تا از فرصت دیدارهای خود با مردم، به شکلی شایسته بهره بگیرد و بهره برساند.

منتظری کینه‌توز نبود، او از کسانی که در حقش بدی کرده بودند به راحتی می‌گذشت! و تا جایی که احساس می‌کرد که تأثیری در نفوس افراد داشته باشد، از نصیحت و خیرخواهی دریغ نمی‌کرد. او حاضر نبود در محضرش از کسی ولو دشمنش بدگویی شود! او دغدغه اصلاح افراد و اصلاح امور را داشت! او امام خمینی (ره) را معصوم نمی‌دانست

و لکن همواره حرمتش را پاس می‌داشت و به عنوان استاد از ایشان یاد می‌کرد.

منتظری برای ادیان و مذاهب دیگر احترام قایل بود و هرگز حاضر نبود که به دینی، آئینی، مذهبی بدگفته شود. او به حقوق انسان، به عنوان انسان، معتقد بود، و بر این باور بود که انسان صرف نظر از رنگ و نژاد و دین و مذهب، مادام که خود حرمت خود را نشکند، از احترام برخوردار است. او به همزیستی انسانها با هر دین و مذهب و آئینی معتقد بود. به یاد دارم پس از بحث حرمت سبّ مومن در مکاسب محرمه، با یکی از شاگردان ایشان خدمتشان رسیدیم، و عرض کردیم: «آقا حالا که بحث حرمت سبّ مومن را مطرح می‌کنید مناسب است در باب حرمت و کرامت انسان هم بحث کنید زیرا جای بحث همین جا است». فرمودند: «درست است من در فکراین بحث نبودم، اما الآن آمادگی بحث آن را ندارم بگذارید این بحث که تمام شد در ادامه به آن بحث می‌پردازم». و چنین شد که زمینه بحث از حقوق انسان و کرامتش توسط ایشان مطرح شد. اصولاً استاد از پیشنهادهای دیگران استقبال می‌کردند و به کار می‌بستند، و همین نکته سبب شد که بگویند ایشان از دیگران تأثیر می‌پذیرد!!

منتظری، یگانه مرجعی بود که می‌کوشید حقوق بشر را با اسلام تطبیق دهد، و آن را از حاکمان تمام کشورها مطالبه کند. برای او فرقی نمی‌کرد که افراد از کدام دین، مذهب، نژاد، کشور، فرقه، و گروه باشند، او بر این باور بود که همه مخلوق الهی هستند، که خدا برایشان حقوقی قایل شده است و ما نباید آن حقوق را نادیده بگیریم. او بر این باور بود

که حتی مجرمان هم از حقوقی برخوردار هستند، که در عین تحمل کیفر و مجازات، اما باید حقوق آنها رعایت شود.

منتظری برخلاف تبلیغات سوئی که شده بود ساده‌اندیش نبود، بسیار زیرک و باهوش بود، با تجربه‌ی زیادی که داشت و به کمک حافظه‌ی کم‌نظیرش، بسیاری از مسایل را پیش‌بینی می‌کرد، پی‌آمدها را می‌دید، لذا وقتی انتقادی، یا نصیحتی می‌کرد، ناظر به فرجام کار بود، آنها که خوش نداشتند، آن را ساده‌لوحانه می‌پنداشتند، اما همه‌ی پیش‌بینی‌های ایشان در مسایل سیاسی و اجتماعی محقق شد. بسیاری از کسانی که در گذشته چنین می‌پنداشتند، امروز به اشتباه خود پی برده‌اند، و اعتراف می‌کنند که انصافاً آقای منتظری خوب فهمیده بود، و خوب پیش‌بینی کرده بود!

منتظری ...

از او هر چه بگویم کم گفته‌ام! و به قول عرب‌ها: «منتظری، و ما ادریک ما المنتظری؟!» آیندگان خواهند فهمید که او چه گوهر شب‌چراغی در دنیای ظلم و ظلمت زده‌ما بود! روحش شاد و راهش پر رهرو باد. «عاش سعیداً مظلوماً، و مات سعیداً مظلوماً»



«۴۶»

## تقدیم به بیت مرجع مظلوم و مجاهد همیشه جاویدمان

«محمد قدیری»

اعلم و اتقای فقیهان، عادل، منتظری  
 اصدق و اشجع منتظران صابر، منتظری  
 عالمی عامل و کامل، نایاب، منتظری  
 بر هر مرام و مسلکی امام و مقتدا، منتظری  
 سندی زرنگار و به تاریخ ماندگار، منتظری  
 ستیز با ظالمان و یاور مظلومان، منتظری  
 عاقبت آزاد شد از دار فنا، منتظری  
 به ربّ کعبه چو حسین، علی رستگار، منتظری  
 احرار جملگی همه سوزند از غم فقدان، منتظری  
 بارالها مهدیت، یا صبری بزرگ جای منتظری

« ۴۷ »

آیت‌اللهی که به اصلاحات دینی پیوست  
(به بهانه درگذشت پدر معنوی جنبش سبز)

«کاوہ قریشی»

شاید عجیب باشد ولی من اسم آیت‌الله منتظری را حتی قبل از اسم آیت‌الله خمینی شنیده‌ام، اسم ایشان خیلی زودتر از دیگر رجال سیاسی ایران در خانه ما طنین انداخت. پدرم که یکی از روحانیون سرشناس سقز بود، اوایل انقلاب به دلیل سخنرانی سیاسی در مسجد یکی از روستاهای منطقه سقز، از سوی آیت‌الله خلخالی دستگیر، زندانی، و سپس به تبعید و بالاخره به اعدام محکوم شد؛ اما علیرغم تلاشهای خلخالی پدرم اعدام نشد. چرایی عدم اعدام پدر، در کودکی یکی از بزرگترین سئوالهای ذهن من و دیگر اعضای خانواده‌مان بود، تا پدرم روزی جریان زندان و اعدام خود را برایمان بازگو کرد. بلی، آنچه باور نکردنی است، پادرمیانی آیت‌الله منتظری در ابطال حکم اعدام ۲۰ شخصیت سرشناس کردستان بود که پدرم یکی از آنها بود.

آیت‌الله منتظری روزگاری در شهر ما (سقز) تبعید بود. نسل اول انقلاب (من نه) خانه وی را در کوچه مابین پل هوایی و میدان شهناز، جنب حمام دارایی بخویی به یاد دارند. دارایی‌ها از خانواده‌های سرشناس سقز بودند، به همین دلیل خانه آنها تا واپسین روزهای تبعید، مسکن اصلی آیت‌الله منتظری بود. تمام کسانی که از وی سخن می‌گویند، تمام آنهایی که روزی وی را در سقز دیده‌اند، از او به نیکی نام می‌برند.

آن موقع من هنوز سن و سال آنچنانی نداشتم، ولی به خوبی به یاد دارم که پدرم روزی به خانه آمد و از پاک کردن عکس آیت‌الله منتظری از روی یکی از دیوارهای شهر برایمان گفت. دلیلش را تا بعدها، تا وقتی که بزرگ شدم نفهمیدم. پاک کردن این عکس، جواب ساده‌ای داشت: منتظری از دید حکومت دیگر یکی از رجال دینی و سیاسی بزرگ بشمار نمی‌رفت، وی به نظام و برخورد آنها با زندانیان سیاسی اعتراض کرده بود. حالا بماند که بعداً نه تنها عکس‌هایش، بلکه تمام تلاش خود را بکار بردند که حتی خودش را هم از صحنه سیاست حکومتی محو کنند و همین کار را هم کردند.

شرافت و بزرگواری آیت‌الله منتظری بر آنان که از نزدیک و از قدیم ایام او را می‌شناختند، خیلی قبل از (پاک کردن عکس او بر دیوارهای سقز و شاید شهرهای دیگر ایران)، در اعتراض‌های وی به قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۶۷، انتقاد او از ولایت فقیه و شخص آقای خامنه‌ای و مواضع صریح وی در ماه‌های اخیر، ثابت شده بود.

روزنامه شرق در یکی از اولین شماره‌هایش، گزارشی دو صفحه‌ای را به درگذشت خلخالی اختصاص داده بود. در پیشانی نوشت این گزارش که با عنوان «درگذشت شیخ تنها» منتشر شده بود، نقل قولی از خود او آمده بود با این مضمون که «بدترین مرگها، مرگ در تختخواب است». گزارشگر شرق در یکی از بهترین لیدهای گزارشی در تاریخ رونامه‌نگاری ایران، زیر این نقل قول نوشته بود: «و آیت‌الله شیخ صادق خلخالی در ۱۶ آبان ۱۳۸۱ (ممکن است تاریخ دقیق نباشد) در تختخواب جان سپرد»، یعنی مرگ را به بدترین شیوه، بنا به گفته خودش

تجربه کرد. مطمئناً اگر هنوز هم شرق منتشر می‌شد در مورد مرگ آیت‌الله منتظری با تیتربزرگ می‌نوشت: «مجاهدی که همه تحسینش کردند»؛ بماند که این کار را روزآنلاین و دیگر روزنامه‌های اینترنتی و مجازی انجام دادند. ولی آنچه مرگ خلخالی و درگذشت آیت‌الله منتظری را از هم جدا می‌کند، تنهایی مرگ اولی و شکوه و عظمت و همراهی تمامی مردم ایران در مراسم تشییع جنازه و به خاک سپاری دوّمی است.

مقایسه خلخالی با آیت‌الله منتظری اگر چه قیاس مع الفارق است، ولی اگر بخواهیم آن را به مثابه دو نگرش رایج به مقوله دین و سیاست در ایران اسلامی در نظر بگیریم، مقایسه‌ای به جا خواهد بود. خلخالی نماینده نگرش دگماتیک و بسته به دین و به ویژه اسلام و مذهب تشیع بود؛ به زعم وی دین اسلام دینی الهی حتمی و کتاب مقدس آن نیز غیر قابل تفسیر و تأویل است، بنابراین دین به هیچ عنوان اجازه قرائت تازه و منطبق شدن با واقعیتهای فعلی را ندارد. خلخالی تا واپسین لحظات مرگ در تختخواب خانگی‌اش، نه تنها بر این نگرش خود به دین و به ویژه دین اسلام و تشیع پافشاری کرد، بلکه از آن به عنوان ابزاری برای سرکوب و کشتارهای معترضان استفاده کرد. جنایات خلخالی و استفاده ابزاری او از دین، تا آنجا پیش می‌رود که به نقل از بزرگترهای سقز (آن‌هایی که سن و سالشان از من بزرگ‌تر است) وی در یکی از واپسین روزهای سالهای اول انقلاب در حالی که در این شهر اعلام حکومت نظامی شده بود، سوار بر یک جیب نظامی به بازدید شهر و سامان دادن به حکومت نظامی پرداخته بود، به شکل اتفاقی جوانی را در

حال بستن در مغازه‌ای دید؛ از او پرسید: چکاره‌ای؟ جوان که اتفاقاً شخصی ساده و بی‌سواد بوده، در جواب می‌گوید: هیچ کاره‌ام، شاگرد عمر و عثمانم (منظور از عمر و عثمان دو برادر است که این جوان پیش آنها شاگرد مغازه بوده است)، خلخالی در جا فرمان اعدام وی را صادر می‌کند و دستور تیر می‌دهد و جان جوان بیچاره همان جا گرفته می‌شود.

ولی در مقابل این قرائت از دین و تبدیل کردن آن به ابزاری برای سیاست سرکوب که از قضا تاکنون نیز نگرش غالب به مقوله‌های دین و سیاست در ایران بوده است، نگرشی اصلاح‌طلبانه وجود دارد که نماینده واقعی آن آیت‌الله منتظری است. منتظری اگر چه از بنیانگذاران جمهوری اسلامی و نظریه‌پردازان تز ولایت فقیه در ایران بود، ولی به حق از اولین منتقدین این نظام هم بود. این مرجع تقلید از اواسط دهه ۶۰ اختلاف نظرهایی جدی با آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی پیدا کرد و به شدت به سوء رفتار، شکنجه و اعدام‌های سیاسی مخالفان نظام انتقاد کرد، به همین خاطر هم در واپسین ماه‌های قبل از مرگ آیت‌الله خمینی از تمام فعالیت‌های حکومتی برکنار شد. از سوی دیگر در سال ۱۳۷۶ در سخنانی فراقانونی بودن رهبری را زیر سؤال برد و نسبت به سیاسی و حکومتی شدن مرجعیت هشدار داد. در پی ایراد این سخنان، دفتر و حسینیه‌اش تعطیل و به مدت ۵ سال نیز در حبس خانگی به سر برد و از آن موقع تا روز مرگ یکی از سرسخت‌ترین منتقدان ولایت فقیه و قرائت‌های حکومتی از مرجعیت تشیع و دیگر مناصب دینی بود. با توجه به پایگاه دینی و اجتماعی وی، آیت‌الله منتظری را می‌توان به عنوان یکی از اولین رهبران اصلاحات دینی و حکومتی در ایران به

حساب آورد. در سالهای پس از برکناری از پست‌های حکومتی، وی به عنوان یک مرجع تقلید بزرگ، یکی از طرفداران جداکردن دین از سیاست بود.

تلاشهای وی در دفاع از حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی، از زندانیان سیاسی و مدنی پس از انتخابات دهم، فعالین حقوق بشری و روزنامه‌نگاران را واداشت که به پاس تلاشهایش در این زمینه، تندیس «تلاشگر سال حقوق بشر» را به وی تقدیم کنند.

آیت‌الله منتظری در واپسین ماههای عمر گرانبهایشان دین خود نسبت به ما (کردها) و دیگر ملیتهای ایرانی را ادا کردند. در شرایطی که سخن گفتن از ملیتها و مذاهب ایرانی و حقوق آنها حتی در میان برخی روشنفکران طراز اول ایرانی نیز از گناههای کبیره به شمار می‌رفت، آیت‌الله منتظری با صراحت و جرأت حق تحصیل به زبان مادری را از حقوق اولیه آنان به شمار آورد و حتی در این زمینه فتوا صادر نمودند. وی همچنین تنها مرجع بزرگ سیاسی و دینی ایرانی بود که هنگام دریافت جایزه «تلاشگر حقوق بشر» بدون پیچ و پناهی و با صراحت نسبت به اعدام احسان فتاحیان، فعال سیاسی و مدنی کرد اعتراض نمودند و آن را مخالف با شرع و قانون برشمردند.

باری به حق باید از آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از اولین منادیان اصلاحات دینی و سیاسی در ایران معاصر یاد کرد. وی که در این اواخر به پدر روحانی و معنوی جنبش موسوم به سبز تبدیل شده بود، در عین حال به پدری دلسوز و عالمی آگاه و عادل برای ملیتها و اقلیتهای ملی و مذهبی ایران معاصر نیز تبدیل شد. نام و یادشان گرامی باد.

## آیت‌الله منتظری: تنی که رفت، اندیشه‌ای که ماند

«بهروز کارونی»

آیت‌الله منتظری، فقیه منتقد حکومت ایران درگذشت. در مورد جایگاه آیت‌الله منتظری در فقه شیعه کم گفته نشده است. با وجود نظرات مختلفی که عمدتاً به نوع نگاه روحانیون باز می‌گردد، آقای منتظری از جمله مهم‌ترین مراجعی بود که حتی مخالفان نگرشش نیز با احترام از او یاد می‌کردند. هر چند این احترام سبب نشد که در سالیان پایانی زندگی خود و در حکومتی که برآمده از نظریات خودش بود با آرامش زندگی کند؛ سالیان سال حصر خانگی، حمله به بیت او و تهدید شدن از سوی گروه‌های تندروی مسلح گواه این مدعاست. چنانچه به بیست سال پایانی زندگی همراه تهدید و حصر آیت‌الله منتظری، سالیان سال زندان و تهدید و حصر دوران پهلوی را هم اضافه کنیم، نام وی در میان کسانی قرار می‌گیرد که نه به خاطر تمایلات مذهبی یا دیدگاه غیر مذهبیشان که به عنوان مهم‌ترین فعالان اجتماعی و سیاسی تاریخ معاصر ایران از آن‌ها یاد می‌شود.

اینک این روحانی منتقد درگذشته است. اما در تنها حکومت برآمده از انقلابی مذهبی در جهان، خاکسپاری و سوگواری یکی از مهم‌ترین مراجع دینی با آرامش برگزار نشد.

حمله به سوگواران و راه‌پیمایان و جلوگیری از مراسم سوگواری کسی که حتی حاکمان جمهوری اسلامی حضور خود در صحنه قدرت را مدیون او هستند، به تاریخ پر فراز و نشیب ایران زمین افزوده شد.

ظاهراً آیت‌الله منتظری نیز مانند قربانیان اعدام‌های گروهی‌ای که مخالفش بود، باید در انتظار روزی و روزگاری دیگر برای سوگواری همراه با آرامش و بی‌دغدغه باشد.

مجتهدی پر تجربه:

آیت‌الله منتظری از جمله روحانیون سرشناس دوران پس از انقلاب بهمن ۵۷ بود که به گفته محمد جواد اکبرین، روزنامه‌نگار و پژوهشگر دینی در لبنان، حتی پیش از اعلام مرجعیت آیت‌الله خمینی و در سال‌های دهه ۴۰ خورشیدی هم درجه اجتهادی داشت.

محمد جواد اکبرین می‌گوید: به گواهی آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله منتظری مجتهد مسلم بودند. بعد البته در مباحث علمی مرحوم آیت‌الله خمینی هم ایشان شرکت کرد و از شاگردان برجسته ایشان بود. منتها مهم این است که ایشان مجتهد جدید نیست و نزدیک به نیم قرن است که ایشان مجتهد مسلم است.

آقای اکبرین اشاره می‌کند که بسیاری از مراجع تقلید کنونی و روحانیون بلندپایه، از شاگردان او بوده‌اند. آیت‌الله علی خامنه‌ای -رهبر جمهوری اسلامی ایران- نیز از مقلدان این مرجع تقلید بوده است. «ایشان هم مدتی پیش آیت‌الله منتظری شاگردی کردند. بعدها در دهه ۶۰ وقتی مقولات جنجال برانگیزی مثل موسیقی و غیره مطرح شد، آیت‌الله خامنه‌ای برای اعلام اینکه باید مقوله موسیقی را آسان گرفت و این مقدار سخت‌گیری نکرد، در قم اشاره کردند که در این زمینه به فتوای آیت‌الله منتظری عمل می‌کنم. یعنی جاهایی ایشان نه تنها شاگرد آیت‌الله منتظری بلکه مقلدشان در زمینه‌های فقهی بودند.»



محمد تقی فاضل میبدی، عضو شورای مرکزی مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم نیز در خصوص جایگاه فقهی آیت‌الله منتظری می‌گوید: «آیت‌الله منتظری در حوزه علمیه قم و دیگر حوزه‌های فقهی شیعه بین تمام علما و مراجع شیعه، در حد اعلمیت بودند و ایشان را در حد عالم جدی در فقه شیعه قبول داشتند، ایشان روشهای خاصی در فقه داشتند که کمتر کسی در تاریخ شیعه آن‌ها را دنبال کرده است.»

اعتراض:

اما معروفیت آیت‌الله منتظری در سالیان پیش از انقلاب تنها به دلیل جایگاه فقهی او نبود، بلکه وی به دلیل مخالفت با حکومت پهلوی، سال‌ها را در تبعید و زندان به سر برد.

محمد علی عمویی، فعال سیاسی در تهران که به دلیل عضویت در سازمان نظامی حزب توده ایران، بیش از ۲۰ سال را در ایران در زندان گذراند و با آیت‌الله منتظری در یک زندان بود در مورد او می‌گوید: در دهه ۴۰ آیت‌الله منتظری با من هم‌زندان بود. در زندان شماره ۴ قصر. مرادوات با آیت‌الله منتظری اصلاً ورای روابط با دیگر آقایان بود. پس از زندان هم در دورانی که ایشان موقعیت ممتازی در جامعه ایران پس از انقلاب داشت، من بارها و بارها به دیدارشان رفتم. مشکلاتی را که داشتم با ایشان در میان می‌گذاشتم. مشکلاتی که به لحاظ سیاسی، جریانات انحصارطلب و تمامیت‌خواه برای حزب ما و سایر جریانات فکری دیگر فراهم می‌کردند را با ایشان در میان می‌گذاشتم و معمولاً برخورد ایشان بسیار دموکراتیک و انسانی بود.

پس از پیروزی انقلاب ۵۷، آیت‌الله منتظری که نقش عمده‌ای در معرفی و شرح نظریه حکومتی آیت‌الله خمینی - یعنی ولایت فقیه - ایفا می‌کرد، ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده گرفت.

وی با درگذشت آیت‌الله طالقانی به عنوان امام جمعه تهران منصوب شد. آیت‌الله منتظری با اتمام کار مجلس خبرگان قانون اساسی به قم بازگشت و امامت جمعه تهران را به علی خامنه‌ای که در آن زمان حجة الاسلام والمسلمین بود وا گذاشت.

وی در اولین دوره مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۶۴ به عنوان مصداق شرایط ولایت فقیه معرفی و به عنوان قائم مقام آیت‌الله خمینی برگزیده شد. با این حال از اواسط دهه ۶۰، این مرجع تقلید شیعه اختلاف نظرهایی با آیت‌الله خمینی پیدا کرد.

به دلیل سوء رفتارهای مقام‌ها و شکنجه و اعدام مخالفان و زندانیان سیاسی - به ویژه اعضای سازمان مجاهدین خلق و سازمان‌های چپگرا - وی به منتقد سرسخت هیئت حاکمه جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد. محمد علی عمویی اشاره می‌کند که نماینده آیت‌الله منتظری در تابستان سال ۶۵ - یعنی چهار سال پس از دستگیری گسترده رهبران حزب توده در ایران - با وی دیدار کرد و از جانب آیت‌الله منتظری خواست تا شرحی از شکنجه‌هایی را که بر وی در زندان رفته است برایش بنویسد.

آقای عمویی می‌گوید: «پیام ایشان عبارت از این بود که پاره‌ای از خانواده‌های زندانیان سیاسی از چگونگی رفتار زندانبانان، بازجوها و نحوه بازجویی‌ها که فشارهای گوناگونی را در مرحله تحقیق به زندانی

وارد می‌کند، شاکی هستند.

ایشان خواهان این بود که در این مورد تحقیق کند که آیا واقعاً چنین چیزی صحت دارد یا خیر؟ و با توجه به شناختی که از من داشت، تجربه و نظر من در این مورد چه بود؟

او در سال ۷۶ به دنبال مخالفت با اعلام مرجعیت آیت‌الله خامنه‌ای به مدت پنج سال در حبس و حصر خانگی به سر برد. در این مدت آیت‌الله منتظری به رغم اعمال فشارها از جانب حکومت، تا پایان عمر خود، حامی اصلاحات، حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و منتقد سیاست‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران باقی ماند.

اکبر گنجی می‌گوید: «آیت‌الله منتظری یک راه بسیار بسیار بلندی را از اول انقلاب تا کنون طی کردند. ابتدا این بود که ایشان بحث ولایت فقیه را مطرح کردند، البته نه آن چیزی که بعدها تبدیل به ولایت مطلقه فقیه شد.

ایشان در گام‌های بعدی این اندیشه را تغییر دادند و ولایت فقیه را تبدیل به نظارت فقیه کردند، و بعد تمامی حقوقی که امروزه به آن حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و حقوق شهروندی می‌گویند را در دستگاه حقوقی خود وارد کردند و به نوعی اینها را در همان تفکر سنتی که فقهای ما دارند بازسازی کردند و از این جهت تحول مهمی ایجاد کردند.

آن چیزی که اهمیت داشت این بود که آیت‌الله منتظری در چهارچوب همان فقه سنتی با همان قواعد و روش‌هایی که آن فقه دارد، این اندیشه‌های مدرن مانند آزادی احزاب، آزادی سیاسی، آزادی بیان و دفاع از حقوق شهروندان بهایی را وارد این دستگاه کردند. اندیشه و

دستاوردهای ایشان در حوزه‌های مختلف بسیار زیاد است.»  
در مورد شهروندان بهایی ایران می‌توان به فتوای آیت‌الله منتظری به حقوق شهروندی بهاییان، در پاسخ به استفتایی که از وی شد اشاره کرد که گفت: «بهاییان هم دارای حقوق شهروندی مانند سایر ایرانیان هستند.»

دیان علایی، نماینده جامعه بهاییان در سازمان ملل متحد در این باره می‌گوید: «این واقعاً یک قدم خیلی خیلی مهم در تاریخ ایران بود که آیت‌الله منتظری فرمودند بهائیان ایرانی هم مثل هر ایرانی دیگری حق شهروندی دارند.»

این مرجع تقلید حامی اصلاح‌طلبان، در واکنش به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری، بارها از مسئولان خواست نسبت به اشتباهات انجام شده در روزهای اخیر از مردم عذرخواهی کنند. او همچنین از ضرب و شتم معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری توسط نیروهای بسیج و لباس شخصی‌ها و نیروهای انتظامی انتقاد کرد.

آیت‌الله منتظری در اوج اعتراض‌ها به نتایج انتخابات ایران گفت: «چرا حق مردم را تضییع کردید؟ چرا به مردم زور گفتید؟ چرا چماق کشیدید به روی مردم؟ هیچ می‌دانید این چماق کشیدن‌ها، این زدن‌های مردم علاوه بر این که گناه است دیه دارد؟ مسأله شتر و این‌ها در کار است؟ حالا اسمش بسیج باشد که بسیج باشد. بسیج یعنی بسیج در راه خدا، نه بسیج در راه شیطان، که هر کاری که گفتند بکنند.»

مواضع سیاسی آیت‌الله منتظری در سال‌های اخیر باعث شد در

تظاهرات معترضان به نتایج انتخابات ۲۲ خرداد ماه، بسیاری از تظاهرات کنندگان ضد دولتی در شهرهای ایران از وی تجلیل کنند. وی به خاطر تلاش‌هایش در زمینه حقوق بشر در آذرماه سال ۱۳۸۸ به عنوان برنده جایزه حقوق بشری کانون مدافعان حقوق بشر معرفی شد و اعضای این کانون تندیس حقوق بشر را به این مرجع تقلید اهدا کردند.

## جنبش سبز و فقدان منتظری

«مرتضی کاظمیان»

درگذشت آیت‌الله منتظری از هر زاویه که مورد ارزیابی قرار گیرد، ضایعه‌ای غیر قابل جبران برای ایران و ایرانیان است. فقیه آزاده از چنان ویژگی‌هایی برخوردار بود که به دشواری بتوان فقدان او را به این زودی و سهولت، پر کرد. صراحت زبان، صداقت، شجاعت، آزادگی، دانش و بینش، پاک‌ی و بی‌آلایشی، مدارا و صبوری، بی‌تکلفی و فروتنی، و سابقه طولانی مجاهدت و تلاش برای آزادی و استقلال و آبادانی ایران، تنها برخی از این ویژگی‌ها محسوب می‌شوند. جنبش اعتراضی مردم ایران البته فقدان فقیه عالیقدر را تا اطلاع ثانوی (پیدا شدن جایگزین یا جایگزین‌هایی شایسته) «آه» خواهد کشید. اما صرف نظر از این وضع ناگزیر، به نظر می‌رسد که «جنبش سبز» اینک از این «ضایعه» و «فقدان»، دچار برخی «برخورداری»های اجباری نیز شده است؛ مهم‌ترین وجوه اثباتی و ایجابی ناشی از درگذشت مرجع آزاده، به اجمال چنین‌اند:

الف. توجه جدی به این مهم که در برابر قرائت سرکوبگرانه و غیردموکراتیک از اسلام، قرائت مداراجویانه، دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و نوع‌دوستانه‌ای وجود دارد که امثال آیت‌الله منتظری، نماد و علمدار و نشانه‌های آن محسوب می‌شوند. دین‌مدارانی متقی و انسان‌دوست که تحقق «حقوق بشر» را مهم‌ترین دغدغه‌ی خویش قرار داده‌اند.

ب. روحانیت شیعه (و روحانیانی چون آیت‌الله منتظری) «سرمایه»های گرانقدری هستند که دریغ است در زمان حیات ایشان،

مورد توجه و عنایت لازم قرار نگیرند. این بخش از روحانیت شیعه (فقیهان متقی، آزاده، نوع دوست، ظلم ستیز، مستقل و وطن دوست) نه فقط دغدغه‌هایی دینی دارند و تقریر حقیقت را پی گرفته‌اند که برای کاستن از درد و رنج انسان‌ها (و به‌ویژه هموطنان خویش) مجدّانه می‌کوشند. پ. توجه به انسان و حقوق اساسی و فطری او، نسبتی با «لباس» افراد ندارد؛ چه بسیار روحانیانی که (چون آیت‌الله منتظری) در دفاع از حقوق بشر، گام‌هایی بلند برداشته‌اند و تلاش‌هایی سترگ ثبت کرده‌اند. ت. روحانیان آزاده‌ای که درد ایران و ایرانی دارند کم نیستند؛ چنان که در همین قرن اخیر، و به‌ویژه دوران ما، شمار روحانیانی که در ستیز با مثلث شوم «زر و زور و تزویر» کوشش‌های احترام برانگیز نه چندان اندکی مبذول داشته‌اند، زیاد است.

ث. درگذشت آیت‌الله منتظری همچنين واجد این «شوک» به «سب‌ها» بود که «پتانسیل» و امکان‌های بالقوه و بالفعل در اختیار جنبش اعتراضی مردم ایران را مورد عنایت و بازخوانی خاص قرار دهد و افزون بر بهره جستن از تمامی امکان‌ها، به فکر وضعیت‌های «ویژه» و حوادث غیرمترقبه و آینده‌ای باشد که در آن، تمام «حرکت»‌های «بازی» و تمام شخصیت‌های مؤثر جنبش، در اختیارش نیست.

ج. درگذشت فقیه عالیقدر همچنین موجب نوعی همدلی و پیوند میان صاحبان عقاید گوناگون و «رنگین کمان ایدئولوژی» در جنبش سبز شد. به دیگر سخن، بازتاب گسترده این ضایعه تأسف‌بار در میان طیف‌های مختلف فکری سیاسی جنبش سبز و ابراز اندوه‌های تقریباً همگون، نشان می‌داد که «اختلاف»‌ها و «تفاوت»‌ها برای امری مهم‌تر و موضوع و دردی مشترک، به حاشیه رفته است. قریب به اتفاق

طیف‌های فکری سیاسی جنبش اعتراضی ایران امروز، از این فقدان اندوهناک شدند و این نشان می‌داد که «ایدئولوژی»های گوناگون سبزه‌ها، بیش از پیش، ذیل «منافع ملی» قرار گرفته و تعریف شده است. چ. همدلی عمومی لایه‌های گوناگون جنبش سبز با حادثه تلخ درگذشت آیت‌الله آزاده و تقدیر از ایشان، همچنین آشکار ساخت که «شعور و بینش سیاسی» از چنان عمقی برخوردار شده است که با وجود پاره‌ای «نقد»ها و «انتقاد»ها به برخی دیدگاه‌ها یا مواضع و رویکردهای پیشین «قائم مقام رهبر فقید جمهوری اسلامی»، به ارزیابی «عمومی» و «کلی» کارنامه وی می‌پردازد و برخی اختلاف‌نظرهای واقعی و چالش‌های پیشین را از منظر تفاوت‌های نامهم و غیراصولی، کنار می‌نهد و از یاد می‌برد.

چ. درگذشت مجاهد نستوه از سویی دیگر به پیوند خوردن «نسل سوّم» انقلاب با آرمان‌های انقلاب اسلامی و نیز پیشگامان مبارزه برای آزادی و استقلال و پیشرفت ایران، یاری غیر قابل اغماضی رساند. فوت مبارز هشتاد و هفت ساله، نسل جوان و پرشور و آرمان‌خواه ایران امروز را دچار این «توجه» کرد که به پس پشت خود نیز نظری بیافکند و تاریخ سیاسی معاصر ایران را دقیق‌تر بازخوانی و مرور کند. ح. و سرانجام، درگذشت آیت‌الله منتظری تذکاری دیگر بود و زنده‌ی جدید، که کوشندگان مدنی امروز ایران زمین، به خویش نهیبی دوباره زنند که:

«گر بدین سان زیست باید پاک

من چه ناپاک‌ام اگر نشانم از ایمان خود، چون کوه

یادگاری جاودانه، بر تراز بی‌بقای خاک.»



## آیت‌الله منتظری: مصداق مؤمن حقیقی

«مرتضی کاظمیان»

«مرگ» سرانجام جان «فقیه عالیقدر» را از این دارفانی با خود برد. «آیت‌الله منتظری» یکی از برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی تاریخ سیاسی معاصر ایران و یکی از آزاده‌ترین روحانیان تاریخ شیعه، ایرانیان علاقمند به خویش را تنها گذاشت و گذشت.

تلاش‌های سترگ آیت‌الله منتظری برای آزادی مردم ایران، و کوشش‌های کم‌مانند ایشان برای تحقق ارزش‌های اصیل دینی و تبلور اخلاق در ایران، در طول بیش از نیم قرن مبارزات سیاسی ایشان، وی را به چهره‌ای غیر قابل حذف و انکار در جامعه ایران مبدل ساخت.

حقیقت‌جویی و حق‌خواهی و بی‌اعتنایی به مقام و منصب و موقعیت‌های حکومتی، در کنار دفاع از حقوق ستم‌دیدگان و رنج‌کشیدگان و نیز پافشاری بر «اصول»، بی‌توجه به مخاطرات و تهدیدها و فشارها، «فقیه آزاده» را نه تنها در جمع علمای حوزه، که در میان کنشگران سیاسی ایران معاصر، کم‌مثال کرده است.

بی‌شک اگر از منظری درون دینی، قرار بر بازشماری ویژگی‌های ایمانی آن مرد موحد باشد، خصوصیات و صفاتی که آیت‌الله منتظری متبلور می‌سازد، احترام برانگیز و پرشمار است. اگر قرار بر توصیف آن «فقیه حقیقی دین» (غورکننده به عمق ارزش‌های دین) باشد، می‌توان به اجمال، و با استناد به آیات قرآن، آن زنده‌یاد مانا را چنین مورد اشاره قرار داد:

نمونه‌ای از آزادگانی که جز «خدا» از کسی ترس و هراسی ندارند و هیچ شریکی برای «او» قائل نیستند: ﴿الذین یبلغون رسالات اللّٰه و یخشونه و لایخشون احدا الا اللّٰه﴾ (احزاب، ۳۹): «همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند.» مصداق کسانی که از آزمون‌های سنگین و سخت و متعدد، صبور و سرفراز و پیروز سر برآورده است: ﴿و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین و نبلوا اخبارکم﴾ (محمد، ۳۱): «و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم، و گزارش‌های مربوط به شما را رسیدگی کنیم.»

شاهدی از آنها که گفتند «ربنا اللّٰه» و «ثم استقاموا»؛ آنگاه ﴿تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون﴾ (فصلت، ۳۰): کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ «سپس ایستادگی کردند» و «فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند» و می‌گویند: «هان، بیم مدارید و غمین نباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.» مثالی از مؤمنانی که بر عهد و پیمان خویش با خدا ماندند: ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللّٰه علیه﴾ (احزاب، ۲۳): «از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.» گواهی از مردمان مؤمنی که از کبر و خودپسندی و غرور و خودشیفتگی به دورند و: ﴿یَمَشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (فرقان، ۶۳): «کسانی که بر روی زمین متواضعانه راه می‌روند.»

نمونه‌ای عالی از کسانی که ﴿من عذاب ربهم مشفقون﴾ و ﴿لاماناتهم و عهدهم راعون﴾ و ﴿بشهاداتهم قائمون﴾ (معارج: ۲۷ و ۳۲ و ۳۳): «آنهايي که

«از عذاب پروردگارشان بیمناک‌اند» و «امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند» و «بر شهادت‌های خود ایستاده‌اند».

مصدیقی عالی از آنان که «بر خدا اعتماد می‌کنند و خدا ایشان را بس است»؛ ﴿و من یتوکل علی الله فهو حسبه﴾ (طلاق، ۳)

شاخصی از ﴿قوامین بالقسط﴾ و ﴿شهداء لله﴾ (نساء، ۱۳۵): «مؤمنانی که پیوسته برای عدالت قیام می‌کنند و برای خدا گواهی می‌دهند». آنهایی که تنها و تنها به خدا توکل می‌کنند: ﴿و علی الله فلیتوکل المؤمنون﴾ از همان مؤمنانی که ﴿قوامین لله﴾ و ﴿شهداء بالقسط﴾ اند (مائده، ۸): آنهایی که «برای خدا به داد برخاستند و به عدالت شهادت دادند».

آیت‌الله منتظری بیش از نیم قرن، استوار و صابر کوشید؛ و نمونه‌ای عالی شد از مؤمنانی که در راه حق، «پایداری می‌ورزند» (انفال، ۴۵)

ایشان از جمله مؤمنانی بود که خود را در موقعیت «انصار الله» قرار دادند (صف، ۱۴): کارهای شایسته کردند ﴿عملوا الصالحات﴾ و برای ایشان ﴿اجر غیر ممنون﴾ «پاداشی بی‌منت خواهد بود» (تین، ۶).

﴿جزاؤهم عند ربهم... رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾؛ «پاداش آنان نزد پروردگارشان است... خدا از آنان خشنود است (و خلق خدا نیز) و آنها نیز از خدا خشنود» (بینه، ۸).

آیت‌الله منتظری اینک با وجدانی آسوده، در پناه حضرت حق، آرام گرفته است؛ ایشان به مثابه «مؤمنی حقیقی»، نمونه‌ای ماندگار از آنهاست که ﴿آمنوا و عملوا الصالحات، طوبی لهم و حسن مآب﴾ (رعد، ۲۹) کسانی که «ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند؛ خوشا به حال‌شان و خوش سرانجامی دارند».

« ۵۱ »

## فقیه متفاوت

«محمد صادق کاملان»

مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره)، همان طور که به حق مردم به ایشان فقیه عالیقدر می‌گفتند، انصافاً در بُعد فقاہت یک فقیه نکته‌سنج و دقیق و عمیق بود. روش فقهی ایشان تقریباً همان روش فقهی آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) بود. روش آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) کاملاً متفاوت از روش فقهای نجف بود. روش آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) این‌گونه بود که یک مسأله و مبحث را از ابتدای شروع آن بررسی می‌کرد. مثلاً اگر مسأله در زمان امام صادق (ع) مطرح شده و راوی از حضرت سؤال کرده بود پس حتماً این سؤال و جواب در یک فضایی مطرح شده است. بنابراین جو فقهی فقهای اهل سنت در آن دوره را بررسی می‌کرد که چرا آن سؤال در جامعه آن روز مطرح شده است و چرا از امام سؤال شده است. پس از آن وارد بحث فتوای اهل سنت می‌شد که مثلاً فتوای اوزاعی، مالک و ابوحنیفه درباره این مسأله چه بوده است یا احمد بن حنبل چه فتوایی داده است. بعد از آن وارد فتوای فقهای شیعه می‌شد و از شیخ مفید و شیخ صدوق و طوسی شروع می‌کرد و در دوره متوسط به محقق و علامه و شهیدین می‌رسید و در دوره متأخرین به صاحب جواهر ختم می‌شد.

این روش و دقت نظر را مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره) هم داشتند. ابتدا سیر بحث را کاملاً بررسی می‌کرد تا به تحقیق بداند که چرا سؤال مطرح شده است؟ جوانب فقهی آن چیست؟ صدور این روایت از باب

تقیه بوده یا نه و...؟ همه این ابعاد را بررسی می‌کرد و سپس به فقه الحدیث یعنی بررسی متن روایت و روایاتی که در این باب وارد شده، می‌پرداخت. شواهد زیادی از ابواب فقهی دیگر می‌آورد. مثلاً اگر در مورد زکات صحبت می‌کردند روایات مفصلی را از روایات خمس و جاهای دیگر به عنوان شاهد می‌آوردند و این‌گونه با دقت و عمیق مسأله و ابعادش را بررسی می‌کردند. آیت‌الله العظمی منتظری در عین حال که یک فقیه روشنفکر بودند، یک فقیه کاملاً سنتی هم بودند و به سنت فقه جواهری مسلط و پایبند بودند.

به لحاظ رجالی سند روایات و رجال احادیث را به خوبی بررسی می‌کرد و دیدگاهش در این حوزه هم متفاوت از روش فقهای نجف بود. یکی دیگر از ویژگی‌های دینی فقه ایشان این بود که کمتر وارد مباحث اصول فقه و دَوْران اصول فقه در مباحث فقهی می‌شدند. بنده چندین بار به ایشان گفتم استاد، در این حوزه هم وارد شوید مثلاً جهت اصولی فلان مسأله را مطرح کنید. ایشان فرمودند من با این رفتار و نظر موافق نیستم چون من فقه می‌گویم و من با این‌گونه رفتار و روشی که بعضی از فقهای امروز و در کلاس درس‌شان دنبال می‌کنند چندان موافق نیستم. باید به فقه الحدیث بیشتر بپردازیم و به شواهد و قرائنی که در این باب وجود دارد بیشتر پرداخته شود.

یادم هست ایشان در یک جلسه به بحث استصحاب عدم ازلی پرداختند. خود این بحث اصولی و جزء اصول عملیه است. استصحاب عدم ازلی یک بحث مفصلی است که در کتاب‌های متنی یا خارج آن

جایگاه مهمی دارد و در رساله‌های عملیه هم بسیار دیده می‌شود. در آن کلاس ایشان به دلیل اصرار و خواهش ما که گفته بودیم بحث اصولی را هم مطرح کنند، از طلبه‌ها عذرخواهی کردند و اجازه گرفتند که وارد بحث اصولی این مبحث شوند. این بحث سه تا چهار روز طول کشید. آیت‌الله العظمی منتظری (ره) حرف مرحوم بروجردی را نقل و رد کردند، حرف مرحوم نائینی را در دور اول اصول را نقل و رد کردند. حرف مرحوم نائینی در دور دوم را نقل و رد کردند و در نهایت هم خودشان یک نظر خاصی در رابطه با این بحث دادند. برایم عجیب بود که ایشان تا به این درجه به مباحث اصولی تسلط دارند اما وارد آن نمی‌شوند. بعد از کلاس به نزدشان رفتم و از ایشان تشکر کردم. ایشان گفتند؛ نه، به نظرم نباید وارد می‌شدم اما چون شما اصرار کردید این مبحث را مطرح کردم. ایشان انصافاً به لحاظ روش فقهی کاملاً متفاوت از فقهای امروزی بودند.

ایشان هم فقیه رجالی بودند و هم فقیه اصولی. راجع به موضوعات به خصوص مسائل اقتصادی، سیستم بانکداری، پول و ربا مطالعات عمیقی می‌کردند. با متخصصین اقتصادی صحبت می‌کردند و زمانی که مسأله به طور کامل برایشان روشن و شفاف می‌شد فتوا می‌دادند. دیدگاه ایشان در فقه سیاسی هم همان کتاب ولایت فقیه بود که ارائه کردند و تنها کسی هستند که با این تفصیل وارد بحث فقه سیاسی شده‌اند. پیش از ایشان مرحوم امام بحث ولایت فقیه را سبک و مختصر مطرح کرده بودند ولی آیت‌الله العظمی منتظری (ره) این بحث را گسترده‌تر مطرح کردند.

## آن را که جای نیست همه شهر جای اوست...

«جمیله کدیور»

وزارت اطلاعات اعلام کرده و یا پیغام فرستاده که مراسم بزرگداشت آیت‌الله منتظری برگزار نشود؛ در هیچ جا و هیچ شهری. حتی اگر پیغام هم نمی‌فرستاد حوادث چند روز اخیر در قم و اصفهان، نشان می‌داد که این تصمیم گرفته شده است؛ لغو ختم و سوّم و شب هفت...

شورای امنیت ملی مراسم مربوط به آیت‌الله منتظری را در شهرهای مختلف لغو کرده است. اصفهان، کاشان و زاهدان و... ازین جمله‌اند. به حسینیه ارشاد هم گفته‌اند حق ندارد مراسم بگیرد؛ حتی مراسم تاسوعا و عاشورا... بسیاری از هیأت‌های مذهبی در تهران و شهرستانها اجازه فعالیت‌شان لغو یا تعطیل شده‌اند.

حراست دانشگاهها، دانشجویان را از برگزاری مراسم بزرگداشت آیت‌الله منتظری منع کرده است. دانشجویان شناسایی شده تحت فشار و تهدید قرار گرفته‌اند.

وزارت ارشاد اعلام کرده هیچ روزنامه‌ای حق درج عکس آیت‌الله منتظری در صفحه اول ندارد. روزنامه‌ها باید قبل از چاپ، مطالبشان در مورد آیت‌الله منتظری مورد تأیید نماینده ارشاد قرار بگیرد. خبرنگارها هم باید در این رابطه ضوابط ارشاد را رعایت کنند.

سازمان رسیدگی به امور مساجد با ارسال دستورالعملی، سرفصل‌های سخنرانی ائمه جماعات را در ماه‌های محرم و صفر تعیین

کرده و از هفت باید و نباید تعیین شده برای ائمه جماعات مساجد خبر داده است.

همه این مراسم لغو شد. عاشورا و حضور مردم عزادار حسینی را چه خواهند کرد؟

روز عاشورا روز هفتم آیت‌الله منتظری است. مرجعی که نماد آزادی، محبت، مودت، مظلومیت و دفاع از حقوق مردم بود. مرز باید و نبایدهای او رضای خدا و حفظ حقوق مردم بود. برای همین هم محبوب مردم شد. مهر او را خداوند در دل‌های همه مردم قرار داد. حتی آنانی که زمانی به او بد گفته یا به سخره گرفته بودند، در خلوت خود شرمسار او شدند. مرجع تقلیدی با پهنای و ژرفای دانشی بی نظیر، مستقیم بر صراط آزادی و حقوق مردم. مهربان مثل پدر؛ مگر می‌شود مهر چنین کسی را از قلب مردم زدود؟

صدا و سیما و سپاه و مأموران امنیتی و کیهان و فارس و همه اعوان و انصار پیدا و پنهان باتوم به دست و... همه خواهند رفت. سالها بعد، اهل اندیشه و نظر آیت‌الله منتظری را به عنوان یک معیار برای شناخت مسلمانی و انسانیت در روزگار ما در نظر خواهند گرفت. انسانی در مقیاس گاندی در هند و ماندلا در آفریقای جنوبی. انسانی که با شکیبایی و مظلومیت رنجها را تحمل کرد. جلوه‌ای از آن را علی مطهری روایت کرد و دلها را فرو ریخت و اشکها را جاری کرد. روایت می‌کند که پس از حصر به دیدنش رفتم. «اولین جمله‌ای که به من گفت، این بود: علی! دیدی با من چه کردند؟» عمق رنجی که بر دوش کشید، در همین یک جمله خلاصه شد.



آیت‌الله منتظری بنای عظیمی را بنیان نهاد؛ حفظ حرمت و کرامت انسان... همه رنج‌ها را بردوش کشیدن و از رنج و آلام انسان‌ها کاستن... و حسرت یک آخ را بر دل آنها گذاشتن...

تردیدی نیست که او شبیه‌ترین نمونه و مثال در روزگار ما به امام علی (ع) بود. دانش، حکمت، زندگی ساده و زاهدانه، استواری در دفاع از حقوق مردم، تعهد به عدالت.

اکنون که نمی‌گذارند مراسم بزرگداشت آیت‌الله منتظری برگزار شود، به جز مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورا، به نظرم، می‌توانیم:

در خانه‌هایمان مراسم بزرگداشت بگیریم؛ حتی اعضای یک خانواده. تصویر آیت‌الله منتظری و شمعی و قرآنی و فاتحه‌ای. برای بچه‌هایمان بگوییم دیگر می‌توانیم سرمان را بلند بگیریم و بگوییم، حجت مسلمانی ما مردی بود که در تمام عمر صادق بود. ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه...﴾.

در دانشگاه‌ها و مدارس و ادارات و خیابان‌ها و پارکها با هر بهانه‌ای از آیت‌الله منتظری سخن بگوییم.

ایرانیان خارج از کشور، در هر شهری و کشوری که هستند، مراسمی شایسته آن فقیه یگانه برگزار کنند.

در فضای مجازی، وب سایت‌ها بیش از همیشه از اندیشه و استقامت آیت‌الله منتظری سخن بگویند.

آن قدر بر نام و یاد او تأکید کنیم، تا ببینند و بفهمند که با زور و رعب نمی‌توانند نام و یاد منتظری را که بر دلها حک شده را حذف کنند؛ که:

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست

درویش هر کجا که سر آید سرای اوست

## پاکسازی جمهوری اسلامی [ ... ]

## (ولایت بر قبور و ادب تسلیت)

«محسن کدیور»

درگذشت آیت‌الله العظمی منتظری از مهمترین وقایع ایران در سال ۱۳۸۸ بود. در سلسله نوشته‌هایی که بتدریج عرضه خواهد شد می‌کوشم ابعاد ناشناخته راه و مکتب فقهی و سیاسی شیخناالاستاد را تحلیل کنم. در این مجال در بحثی مقدماتی به مسأله مراسم تشییع و ترحیم و تسلیت آن اسوه فضیلت پرداخته‌ام. در این مقال به ده نکته اشاره شده است.

۱- از ولایت بر قبور تا ولایت بر قلوب:

محل دفن مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری در جنب مقبره فرزند شهیدش در حرم حضرت معصومه در قم به توصیه رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفت. (تابناک، ۱ دی ۱۳۸۸) این توصیه و پیام تسلیت وی از سوی منصوبین رهبری به عنوان برخورد بزرگوارانه و کریمانه ولایت مطلقه فقیه با مخالفان خود دانسته شده است (موحدی کرمانی، نماینده سابق ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کیهان، ۱ دی ۱۳۸۸). چند سال قبل نیز اعلام شد که پیکر مرحوم دکتر یدالله سجایی علیرغم وصیت آن مرحوم تنها بعد از اجازه مخصوص مقام رهبری در صحن امامزاده عبدالله شهرری دفن شد.

بی‌شک بر مسأله اختیارات رهبری در آرامگاه شواهد دیگری نیز می‌توان یافت. با اینکه سالها درباره ابعاد مختلف قلمرو ولایت مطلقه

فقیه مطالعه کرده‌ام، اما اقرار می‌کنم به این حوزه از قلمرو ولایت مطلقه توجه نکرده بودم: «ولایت بر قبور». بر اساس نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه، رهبر نه تنها بر حیات که بر ممات، نه تنها بر خانه دنیوی که بر آرامگاه اخروی، نه تنها بر منزل زندگان که بر قبر درگذشتگان نیز ولایت دارد. اینکه چه کسی کجا خاک شود، و کدام قبر به کدام میت می‌رسد، همانند هر آنچه به دنیا و آخرت مردم بستگی دارد، از اختیارات ولی فقیه است. بالاتر از اینها هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم. (کذا قیل)

آیت‌الله العظمی منتظری (رضوان الله تعالی علیه) به لطف خداوند به میزانی از محبوبیت دست یافته بود که هر کجا دفن می‌شد، مزارش میعادگاه مؤمنان عاشق و منتقدان استبداد دینی می‌گشت. حرم امامزاه‌ها که زیر نظر نمایندگان ولی فقیه اداره می‌شود، زائران اهل قبور را نیز کنترل خواهد کرد و اجازه نخواهد داد مخالفی دست از پا خطا کند. و اتفاقاً اصل مسأله همین بوده است. آن‌گاه که زنده بود بهره‌اش [ . . . ] حصر خانگی و توهین و ناسزا و غضب حسینی و دفاتر و دستگیری فرزندان و نوادگان و شاگردان بود، و اکنون که دستش از دنیا کوتاه شده است، مشمول کرامت ملوکانه قرار می‌گیرد. ای کاش ارباب قدرت در زمان حیات مخالفانشان یادی از کرامت می‌کردند. کرامت بر جنازه مخالف آن هم از ترس تاریخ و افکار عمومی اگر معنای دیگری ندهد، دلیل مرورت و جوانمردی نیست. [ . . . ] آیت‌الله العظمی منتظری بر حوزه‌ای ولایت داشت که از قلمرو مزدبگیران بسیج و پاسداران استبداد دینی بدور است و آن قلوب ملت ایران بود. از ولایت بر قبور تا

ولایت بر قلوب فاصلهٔ روش [...] تا روش منتظری است.

۲- [...] [ ... ]

«اطلاع یافتیم که فقیه بزرگوار آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری رحمة‌الله‌علیه دارفانی را وداع گفته و به سرای باقی شتافته‌اند. ایشان فقیهی متبحّر و استادی برجسته بودند و شاگردان زیادی از ایشان بهره بردند. دورانی طولانی از زندگی آن مرحوم در خدمت نهضت امام راحل عظیم‌الشأن گذشت و ایشان مجاهدات زیادی انجام داده و سختی‌های زیادی در این راه تحمل کردند».

این فقیه اگر بزرگوار بود چرا بیست سال از [...] دشنام و ناسزا شنید؟ از روزنامهٔ کیهان که زیر نظر نمایندهٔ [...] اداره می‌شود نمی‌گوییم، فقط یک نمونه از سخن خودتان را به یادتان می‌آورم خطاب به نیروی مقاومت بسیج در تاریخ ۵ آذر ۱۳۷۶ دقیقاً ۱۲ سال قبل (به نقل از سایت رسمی خودتان).

شما این فقیه بزرگوار را اینگونه توصیف فرمودید: «دشمن گاهی با ده واسطه یک فرد ساده‌لوح و بیچاره‌ای را تحریک می‌کند که حرفی را بزند و یا موضعگیری غلط و ناشایانه‌ای را انجام دهد؛ و ممکن است چنین فردی، حتی خودش هم نداند که عامل دشمن است.» شما این فقیه متبحّر را متهم کردید که «به راحتی بتوانند ذهن او را عوض کنند و او را به اشتباه بیندازند». [...] [ ... ] آنگاه در تعریض به همین استاد برجسته گفتید: «مرجعی که فریب نمی‌خورد و تبلیغات دشمن، ذهن او را نمی‌سازد و مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیو اسرائیل نمی‌گیرد، خیلی ارزش دارد.»

آنگاه شما از تخریب بیت و حملهٔ مأموران بسیج و سپاه به دفتر این فقیه بزرگوار که با دستور مستقیم [...] صورت گرفته بود این گونه یاد کردید «اینجانب در مقام عمل به تکلیف شرعی خود یعنی دفاع از نظام و رهبری و نیز ولایت فقیه که ستون فقرات نظام است، از همهٔ کسانی که در این برهه قدم در میدان گذاشتند تا حرف دشمن را در گلوی او خفه کنند و مشت به دهان او بکوبند، صمیمانه تشکر می‌کنم.» شما یک طرفه به قاضی رفتید و همانجا فرمان حصر اعلم فقیهان قم را صادر کردید [...] : «مطلقاً از حق مردم اگماض نخواهم کرد و کسانی که مردم را هدف گرفتند و خواستند ذهن مردم را مغشوش کنند، امنیت مردم را برهم بزنند و مردم را در مقابل یکدیگر قرار بدهند، در حق مردم، انقلاب و کشور خیانت کرده‌اند و باید طبق قانون و در چارچوب قانون با آنها رفتار شود».

شما بر خلاف قانون بدون اینکه دادگاهی تشکیل شده باشد فرمان شداد و غلاظ صادر کردید: «این کارها غیر قانونی و خیانت به مردم است و مسؤولان اجرایی و قضایی باید وظایف خود را دربارهٔ آنها انجام دهند و هیچگونه سستی در این زمینه وجود نخواهد داشت». آن فقیه بزرگوار، آن استاد برجسته و آن فقیه متبحر را بواسطهٔ انتقادی که از شما و شیوهٔ مدیریتان کرد بدون تشکیل دادگاه، بطور غیرقانونی پنج سال و چند ماه در خانهٔ خود محصور کردید. و زمانی که او در سن هشتاد سالگی به شدت بیمار شد بر اساس گزارش پزشکی برای رهایی از ننگ مرگ در حصر رهایش کردید. اما به لطف خداوند این فقیه بزرگوار هفت سال بیشتر از خداوند عمر گرفت تا به اسلام و تشیع

بیشتر خدمت کند و مبارزه خود را علیه استبداد دینی به سرانجام برساند.

۳- ولایت فقیه و ابتدال مرجعیت:

آیت‌الله العظمی منتظری در سخنرانی ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶ از شیوه مدیریت [...] انتقاد کرده بود و وی را از شیوه شاهنشاهی برحذر داشته بود. این «فقیه بزرگوار و متبحر و استاد برجسته» صریحاً به جناب آقای خامنه‌ای گفته بود: «شما که در شأن و حد مرجعیت نیستید». ادعای مرجعیت و صدور فتوا از کسی که صلاحیت افتا ندارد «معنایش مبتذل کردن مرجعیت شیعه» است. دقیقاً ۱۲ سال از آن سخنرانی گذشته است. [...]

نکته اول: در این کتاب نوشته شده است که «ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره مسائل اجتماعی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است که ریشه‌هایی در اصل امامت دارد.» (سؤال ۶۴) و «ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت و از اصول مذهب است و احکام راجع به ولایت، مثل سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شود.» (سؤال ۷۰).

اما اگر مسأله‌ای از ارکان و اصول مذهب قلمداد شود لوازم ذیل بر آن مترتب می‌شود: اول: اصول دین یا مذهب از احکام عقلی است نه از احکام شرعی تعبّدی. دوم: چنین مسأله‌ای یقینی است نه ظنی (و لو ظن معتبر). مراد از یقین اعتقاد جازم مطابق با واقع است. سوم: چنین مسأله‌ای غیر قابل تقلید است، بلکه هر مکلفی موظف است در آن تحقیق کند و به آن یقین پیدا کند. چهارم: التزام عملی به آن کافی نیست،

اعتقاد نظری به آن لازم است. پنجم: برای اثبات چنین مسأله‌ای برهان (با تمامی قیود دقیق منطقی) لازم است و ادله غیر یقینی کافی نیست. ششم: انکار و یا جهل به آن باعث خروج از مذهب می‌شود.

با توجه به نکات ششگانه فوق نظر آیت‌الله خامنه‌ای به سه مشکل جدی مبتلاست:

اولاً اگر ولایت فقیه از اصول مذهب است نمی‌تواند در عین حال حکم شرعی تبعدی باشد. «ولایت فقیه حکم شرعی تبعدی است، که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد» (سؤال ۵۹)؛ چرا که اصول اعتقادات از امور یقینی است و در امور عقلی و یقینی تبعد راه ندارد.

ثانیاً واضح است که اگر ولایت فقیه از اصول مذهب باشد از فروع اصل امامت است و اصل مستقلی نیست (اصل ششم). اما فرع اصل، اصل نیست، عدم جواز سهوالنبی از فروع عصمت است و ریشه در اصل نبوت دارد، با این همه از اصول دین نیست. جزئیات پرسشهای نکیر و منکر در شب اول قبر از فروع اعتقاد به روز جزاست و ریشه در اصل معاد دارد، اما نمی‌توان گفت از اصول دین است. نحوه محاسبه اعمال حسنه و سیئه در سرای دیگر از فروع مسأله عدل است و ریشه‌هایی در این اصل مذهب دارد، با این همه از اصول مذهب شمرده نمی‌شود، کرامات عترت طاهره از فروع اعتقاد به ولایت ائمه است و ریشه در اصل امامت دارد، با این همه از اصول مذهب محسوب نمی‌شود. حتی اگر ولایت فقیه را در عصر غیبت از شئون ولایت و امامت به حساب آوریم و بپذیریم که ریشه در اصل امامت دارد، باز نمی‌توان نتیجه گرفت که «ولایت فقیه از اصول مذهب است.»

ثالثاً چگونه می‌توان امری را که بسیاری از فقهای امامیه آن را باور ندارند، (آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خویی در اول کتاب المسائل وردود، «معظم الفقهاء الامامیه لایقولون بالولاية المطلقة للفقیه.» و نیز صراط النجاة فی اجوبة الاستفتاءات) از اصول مذهب دانست؟ چگونه مجتهدانی که حتی از شناخت اصول مذهب خود عاجز و در عین حال معذور تلقی می‌شوند در فروع فقهی جایزالتقلیدند؟ آیا به رسمیت شناختن اختلاف نظر در اصول مذهب مخاطره‌آمیز نیست؟ با توجه به اینکه اصول مذهب از ذاتیات و مقومات مذهب و محقق هویت آن مذهب است، صدور اذن ورود به یک مسأله اختلافی از قبیل ولایت فقیه (آیت‌الله خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۸۵) به سرای قدسی اصول اعتقادی مذهب بشدت قابل تأمل است. بالاخره منکر چنین اصلی اگر خارج از مذهب نیست، پس چگونه آن را «اصل» می‌نامند؟ اگر معنای دیگری از اصول مذهب و ارکان آن اراده شده است مناسب است برای رفع ابهامات فوق تبیین شود. من سالها پیش این نکات را در فصل پانزدهم کتاب حکومت ولایتی به رشته تحریر درآوردم. (ص ۲۳۷ تا ۲۴۱ چاپ پنجم)

حاصل بحث: بر خلاف نظر آیت‌الله خامنه‌ای ولایت فقیه از ارکان یا اصول مذهب تشیع یا از احکام شرعی تعبدی در عین حال مورد تأیید عقل نیست. ولایت فقیه مطابق نظر اکثریت قریب به اتفاق فقها از فروع فقهی است و اثبات آن در گرو اقامه ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است. آیت‌الله خامنه‌ای معنای ارکان یا اصول مذهب و نیز احکام شرعی تعبدی را به درستی درک نکرده است و الا در ضمن چند سطر



نزدیک به هم اینگونه متناقض اظهار نظر نمی‌کرد.

۴- ولیّ امر مسلمین جهان و فقیهان ارجح:

نکته دوّم: آیت‌الله خامنه‌ای در مسأله ۶۵ همین کتاب نوشته است: «اطاعت از دستورات حکومتی ولیّ امر مسلمین بر هر مکلفی ولو این که فقیه باشد، واجب است. و برای هیچ کسی جایز نیست که با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته‌تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راههای قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به طور کلی تفاوت خواهد کرد.»

این رأی آیت‌الله خامنه‌ای به سه اشکال مبتلاست: اولاً و جوب اطاعت از ولایت فقیه فرع بر اثبات فقهی آن است. فقهی که به چنین مسأله‌ای قائل نیست و مقلدان وی با کدام دلیل فقهی مؤظف به اطاعت از موجودی بنام ولیّ امر مسلمین هستند؟

ثانیاً اگر مدعی ولایت امر مسلمین در ضوابطی از قبیل فقاقت، عدالت، تدبیر و رضایت عامه نسبت به دیگران مرجوح باشد، به کدام دلیل شرعی اطاعت از مرجوح بر راجح واجب است؟

ثالثاً اگر مسأله شرعی دائر مدار راههای قانونی شود، و قانون نیز مبتنی بر شریعت باشد، حاصل مسأله دور است. اعتبار مسأله شرعی دائر مدار ادله معتبری از کتاب و سنت و عقل و اجماع است. وقتی در دیدگاه ولایت مطلقه فقیه قانون عین اراده ولیّ امر باشد و اعتبار و مشروعیت قانون ناشی از ولایت امر باشد نه برعکس، در این صورت مسأله شرعی را تابع قانون دانستن یعنی مسأله شرعی را با اراده شخص

ولّی امر شناور دانستن و این همان زنگ خطری است که آیت‌الله العظمی منتظری به صدا درآورد: ابتدال مرجعیت شیعه. وقتی فرد فاقد صلاحیت فقهی در حوزه صدور فتوا دخالت می‌کند ارتکاب چنین خطاهای فاحشی دور از انتظار نیست.

#### ۵- قضاوت برخلاف اجماع فقیهان:

آیت‌الله خامنه‌ای اخیراً مدعی شده است «اعتراف و اقرار هر متهم در دادگاه و در مقابل دوربین‌ها و بینندگان میلیونی، «شرعاً، عرفاً و عقلاً» حجت، مسموع و نافذ است؛ اما سخنان متهمان درباره اشخاص دیگر، حجت شرعی ندارد و مسموع نیست» (خطبه‌های نماز عید فطر، ۲۹ شهریور ۸۸).

در حالی که «فقیه متبحر و استاد برجسته» مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری بر اساس ضوابط مسلم اجماعی فقهی چندین بار متذکر شد: «این گونه اقرارها و اعتراف‌گیری‌ها که متأسفانه سالهاست در جمهوری اسلامی رائج شده و در زندان‌های غیر قانونی و در شرایط کاملاً غیرعادی و با فریب و تهدید زندانی و قطع نمودن رابطه او با واقعیت‌های جامعه و با وارد نمودن فشارهای روحی و جسمی گرفته می‌شود، بکلی فاقد جاهت شرعی و قانونی بوده و از منکرات و گناهان بزرگ به حساب می‌آید؛ و از نظر شرعی و قانونی جرم قطعی خواهد بود؛ که مباشران و متصدیان و آمران آنها باید محاکمه و تعزیر شوند، و از طرفی هیچ محکمه صالحی نباید و نمی‌تواند کسی را بر اساس این‌گونه اعترافات و مصاحبه‌ها محکوم به حکمی نماید. همه فقهای شیعه اقرار و اعتراف با زور و تهدید و در شرایط غیر عادی را

حتی علیه خود متهم شرعاً حجت و نافذ نمی‌دانند.» (۱۳ مرداد ۸۸).  
 بر خلاف نظر آیت‌الله خامنه‌ای اولاً پخش تلویزیونی جلسه دادگاه  
 «در مقابل دوربین‌ها و بینندگان میلیونی» خلاف نص آئین دادرسی  
 است. معنای علنی بودن دادگاه آزاد بودن حضور افراد در آن است نه  
 پخش تلویزیونی آن.

ثانیاً اگر در زندانهای کشوری متهمانی زیر شکنجه کشته شدند،  
 (البته مراد اوین و کهریزک نیست!) و یا متهمانی ماهها در بی‌خبری نگاه  
 داشته شدند و به آنها خلاف واقع گفته شد و بعد در برابر دوربین‌ها و  
 بینندگان میلیونی و بدون امکان دسترسی به وکیل اختیاری و در غیاب  
 هیأت منصفه اقرار کردند، اقرار و اعتراف این متهمان شرعاً، عرفاً و  
 عقلاً حجت، مسموع و نافذ نیست.

ثالثاً نه تنها اعتراف متهمی که در چنین شرایط جانکاهی اقرار کرده  
 شرعاً و عرفاً و عقلاً مسموع نیست، بلکه مباشر و متصدی و آمر چنین  
 اعترافات خلاف شرعی می‌باید محاکمه و تعزیر شوند. به عبارت دیگر  
 آیت‌الله خامنه‌ای به حکم اجماعی فقه شیعه به دلیل آمریت در اقرار  
 تحت فشار زندانیان متعدد سیاسی مستوجب محاکمه و تعزیر و به این  
 معنا علاوه بر فقاقت ساقط از عدالت نیز هست.

اطلاعات فقهی و دانش حقوقی کسی که به کمتر از حضرت آیت‌الله  
 و مقام معظم رهبری و ولی امر مسلمین جهان رضایت نمی‌دهد در این  
 مستواس است که چند نمونه از آن به اختصار اشاره شد.

۶- خط امام در تشییع جنازه مرجع منتقد:

به هر حال به اقرار جناب آقای خامنه‌ای «فقیهی بزرگوار و متبحر و

استادی برجسته» دارفانی را وداع گفت. جمعیتی انبوه بیش از حد انتظار حاکمان در مراسم تشییع معظم‌له شرکت کردند. مردم قدرشناس خادمان واقعیشان هستند. این تشییع جنازه در تاریخ قم بی‌سابقه بود و جمعیت مشایعین از تمام مشایعین مراجع تقلید سابق در قم بیشتر بود. اگر محدودیتهای امنیتی مداخل و ورودی شهر قم نبود جمعیت بیشتر از اینها هم می‌شد. علیرغم دو دهه تبلیغات ناجوانمردانه و خلاف شرع و قانون و اخلاق رسانه‌های حکومتی شخصیت‌هایی که در کشور به خط امام مشهورند از اعضای بیت مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی و نوادگان وی گرفته تا اعضای مجمع روحانیون مبارز و آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی و نمایندگان وی در نهادهای مختلف (همانند عبدالله نوری و مهدی کروبی) در این تشییع جنازه بسیار معنی‌دار بود.

شعار «اگر امام حالا بود، شک نکنید با ما بود» تلقی مشایعت‌کنندگان جوان از بنیانگذار جمهوری اسلامی بود. کسانی که در سال ۱۳۶۷ برای فقیه عالیقدر در تأیید رنجنامه مرحوم احمد خمینی نامه عتاب به آیت‌الله العظمی منتظری نوشتند، امروز بیش از بقیه متأثر و پشیمان به سر و صورت می‌زدند. آنها به تازگی حقانیت نزاع کلان بیست و یک سال پیش را دریافته و به اشتباه عمیق خود پی برده بودند. منتظری از زمان خود جلوتر بود. او به وضوح در اواخر دهه اول در اوج نفوذ کارزماتیک بنیانگذار جمهوری اسلامی انحراف روش حکومتداری فقیهان به قدرت رسیده را دریافت و با شجاعت با نصیحت به ائمه مسلمین پرداخت و البته تاوان سنگین آن را هم با عزل از بالاترین منصب دنیوی و دو دهه اهانت و تحقیر چشید.

البته در تشییع جنازهٔ دومین معمار جمهوری اسلامی، رهبر جمهوری اسلامی و رؤسای سه قوه‌اش غائب بودند. هیچکدام حتی برای حفظ ظاهر هم که شده نماینده هم نفرستاده بودند. رئیس جمهور [...] حتی پیامهای نیم‌دار کتبی شفاهی برادران متصدی قوای تقنینی و قضائی را نیز لازم ندید ارسال کند. بی‌شک روح آن مرحوم از حضور اعوان ظلمه در کنار تابوت خود معذّب می‌شد. رئیس مجلس خبرگان رهبری که عمری شاگردی فقیه عالیقدر کرده بود هم همانند رئیس جمهور اصلاحات نماینده فرستاده بودند. تشییع‌کنندگان از خود می‌پرسیدند راستی چه کسی باید بمیرد تا حضرات آقایان قدم رنجه کنند و خودشان تشریف بیاورند؟ ملت ایران از آنها که آمدند و پیام درخور دادند سپاسگزار است و از آنها که نیامدند و پیام تسلیت هم ندادند یا حق مطلب را ادا نکردند، دلگیر است و به سیرهٔ آن مرحوم می‌فهمد و می‌بخشد و به خدا واگذار می‌کند.

۷- رو سفید و سربلند در ابتلائات دنیوی:

آیت‌الله خامنه‌ای در انتهای تسلیت خود به اصل مدعای خود اشاره کرده است: «در اواخر دوران حیات مبارک امام راحل امتحانی دشوار و خطیر، پیش آمد که از خداوند متعال می‌خواهم آن را با پوشش مغفرت و رحمت خویش بپوشاند و ابتلائات دنیوی را کفارهٔ آن قرار دهد». دومین رهبر جمهوری اسلامی به درستی واژه‌های ابتلاء و امتحان دشوار و خطیر را برای اواخر دوران حیات مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی انتخاب کرده است. دو فقیه طراز اول شیعه در ادارهٔ کشور دیدگاههای متفاوتی داشتند، مرحوم خمینی حفظ نظام را اوجب

واجبات می‌دانست و برای آنچه مصلحت نظام می‌دانست حاضر بود احکام شرع (از قبیل نماز و روزه و حج و مضاربه و مزارعه و مساقات) و جان چند هزار مخالف را فدا کند، در مقابل مرحوم منتظری مصلحت نظام را واجب نفسی نمی‌دانست آنرا واجب مقدمی و طریقی برای اقامه عدالت می‌دانست و برای حقوق انسان از آن حیث که انسان است احترام قائل بود و به رعایت دقیق ضوابط شرع در مورد زندانیان و مخالفان به شدت پای بند بود.

مرحوم منتظری در برابر اعدامهای بی رویه سال ۶۷ در زندانهای جمهوری اسلامی به شدت به استاد خود اعتراض کرد. به نظر وی این اعدامها بر خلاف ضوابط مسلم شرعی و بر خلاف قوانین موضوعه صورت گرفت. او به موضع خود به آن حد اطمینان داشت که حاضر شد بخاطر پافشاری بر آن از رهبری نظام که بیش از چند ماه با آن فاصله نداشت، چشم‌پوشی کند. در آن امتحان دشوار و خطیر حسینعلی منتظری نجف‌آبادی روسفید و سربلند بدر آمد. فرزند فاضل روستائی باصفا مرحوم حاج علی منتظری نجف‌آبادی در مرأی و منظر اکثر ملت ایران مظفر و منصور شد. در این ابتلاء الهی بر اساس موازین مسلم قرآنی بزرگانی مردود شدند که علیرغم خدمات فراوانشان باعث و بانی انحراف بنیادی جمهوری اسلامی هستند.

[...] ایشان از کجا اینگونه با اطمینان قضاوت می‌کنند که مرحوم منتظری در آن امتحان رفوزه شد و رنجهایی که توسط [...] بروی (منتظری) روا رفت کفاره گناهان اوست؟ این موضع ربوبی است که بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و کفاره تعیین می‌کند. البته ولایت

مطلقه فقیه با تعابیر شبه عرفانی فقیه مبدع آن چیزی از موضع ربوبی کم ندارد. موضعی خدایگانی است. بجای خدا در عرشش در فرش زمین برای خلایق تعیین تکلیف می‌کند. جان می‌ستاند. بر حیات و ممات، بر زندگی خصوصی و حتی در قبر مردم هم دخالت می‌کند. اما اگر از زور ناچاری قرار است بنی بشری از چنین موضعی سخن بگوید حداقل مقادیری دانش اجتهادی و فقهت سنتی به شیوه سلف صالح و فقه جواهری لازم دارد. کسی می‌تواند در نزاع علمی و اختلاف تخصصی دو مجتهد مسلم داوری کند و حکم به خطای یکی و فتوا به صواب دیگری صادر کند که خود بهره‌ای وافر از دانش طرفین و حتی برتر از آنها داشته باشد. آقای خامنه‌ای به تبخّر علمی و استادی مرحوم منتظری اقرار کرده است. ایشان با کدام دانش و با اتکا به کدام فقهت و اجتهاد این فقیه بزرگوار و استاد برجسته را به ارتکاب خطا در ابتلای عظیم بیست سال قبل محکوم می‌کند؟ من میزان کم‌اطلاعی و عدم صلاحیت فقهی و کلامی [ . . . ] را به استناد تنها اثر فقهی پس از نزدیک هفتاد سال مستدلاً تشریح کردم.

۸- نصیحت به ائمه مسلمین:

[ . . . ]

آیت‌الله مکارم شیرازی هم در تداوم سیاست یکی به نعل یکی به میخ خود در ضمن تسلیت کوتاهش نوشت «آن مرحوم مقامات علمی و مجاهدت‌هایی قبل و بعد از انقلاب داشتند هر چند بخشی از مواضع ایشان مخصوصاً در اواخر حیات امام راحل قدس سره مورد قبول نبود» (سایت معظم له ۸۸/۹/۲۹). به عنوان خواننده قدیمی (در دوران

نوجوانی) مجلات نسل جوان و مکتب اسلام و کتاب فیلسوف نماها خدمت «آیت‌الله فی الارضین» با احترام معروض می‌دارد که بخش اعظم مواضع سیاسی شما نیز مورد قبول ملت رشید ایران نبوده و نیست، بویژه سکوت معنادارتان در برابر ظلمی که در چند ماه اخیر از سوی حکومت بر معترضان سبز روا رفت. البته وقتی فقیهی در مبنا رأی مردم را در انتخاب رهبر تنها از باب حکم ثانویه برای دفع تهمت استبداد و دفع وسوسه‌های شیاطین بداند (انوار الفقاهة، ج ۱، ص ۵۱۶) واضح است که به چه میزان به رضایت مردم در حوزه عمومی بها می‌دهد.

اعلامیه تسلیمت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که افتخار تاریخی تشیع در استقلال مرجعیت از حکومت را ملکوک کرد و به «جامعه و عاظ السلاطین» تبدیل شده است گریته‌برداری ناشیانه از پیام تسلیمت مقام معظم است، کم ارزش تر از صرف وقت در نقدش است.

۹- تبرک عَش آل محمد به شعارهای ابراهیمی مؤحدان:

شهر قم به کرات به خاطر دارد که مراجع تقلیدی از دنیا رفتند و مقلدان و علاقه‌مندانشان مجاز به برگزاری مراسم ترحیم و ختم برای آنها نبودند. این تنها فعالان سیاسی و روشنفکران و تحصیل کرده‌های دانشگاهی نیستند که با رژیم منحرف جمهوری اسلامی مشکل دارند، جمع کثیری از متدینان سنتی هم به دلیل تضییقات فراوانی که این رژیم برای مراجعشان ایجاد کرده است از آن ناراضیند. رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر اثبات کرد که برخلاف وعده اولیه‌اش که حتی مارکسیستها هم آزادند فعالیت کنند (مصاحبه پاریس بنیانگذار) در



سی‌امین سال حکومت خود بجائی رسیده است که اجازه برگزاری مجلس ترحیم و ختم و بزرگداشت به دومین معمار خود هم نمی‌دهد. شما اجازه برگزاری مجلس ترحیم به فقیه مجاهدی را ندادید که خودتان اعتراف کردید «دورانی طولانی از زندگی آن مرحوم در خدمت نهضت امام راحل عظیم‌الشأن گذشت و ایشان مجاهدات زیادی انجام داده و سختی‌های زیادی در این راه تحمل کردند».

یکی از مراجع حکومتی - که استعداد شگرف معظم‌له در تولید و تعلیم شعار به نفع مقام عظمای ولایت به طلاب در هفته گذشته عالمگیر شد - متأسفانه از هتک حرمت‌هایی که مزدوران [ . . . ] از کسی که منفرداً بین‌المراجع به متقلبی همچون محمود احمدی‌نژاد تبریک می‌گوید جز این انتظاری نیست. سردسته ارادل و اوباش در حمله به بیوت مراجع عظام (اعلی‌الله کلمتهم) آخوند دربار و منبری حسینیه شماس. مردم ایران این همه ظلم را از چشم شما می‌بینند و الا هیچ فرد متدینی اسائه ادب به مرجع تازه درگذشته و پرتاب سنگ به بیت او و منزل بستگانش و بیت مرجع منتقد دیگر را روا نمی‌دارد. شما از شعارهای تشییع کنندگان خشمگین شده‌اید. این برای اولین بار بود که این شعارهای ابراهیمی استبدادشکن عش آل محمد را متبرک کرد و طلاب حوزه‌های علمیه پیام رسای ملت ایران را شنیدند:

ما اهل کوفه نیستیم، پشت یزید بایستیم؛ مرگ بر ستمگر، [ . . . ]؛  
[ . . . ]؛ [ . . . ]؛ دیکتاتور، دیکتاتور، عزت خدادادیه؛ منتظری نستوه  
راحت ادامه دارد، حتی اگر دیکتاتور بر ما گلوله بارد؛ عزا عزا است  
امروز، ملت سبز ایران صاحب عزا است امروز؛ منتظری مظلوم، آزادیت

مبارک؛ [ . . . ]، روز عزاست امروز، فقیه نستوه ما، پیش خداست امروز؛ عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز، مرجع سبز ایران، پیش خداست امروز؛ تجاوز، جنایت، مرگ بر این [ . . . ]؛ وصیت منتظری، مرگ بر این دیکتاتوری؛ اوین شده دانشگاه، ایران شده بازداشتگاه؛ منتظری زنده است، مرجع پاینده است؛ مرجع آزادگی، آزادیت مبارک؛ مرگ بر دیکتاتور.

روزنامه‌ها رسماً از انعکاس اخبار مراسم تدفین و تشییع و ترحیم فقیه آزاده منع شدند. هیچ روزنامه‌ای اجازه نیافت مطلبی دربارهٔ مرحوم منتظری را در صفحهٔ اول کار کند. صدا و سیما حکومتی هم که در این مصیبت نمک بر زخم می‌پاشید. شما می‌توانید خوشحال باشید. هیچ جریده‌ای و هیچ رادیو تلویزیونی در مملکت محروسه از آنچه در مراسم تدفین و تشییع اتفاق افتاده بود چیزی گزارش نکرد و از سبب عدم برگزاری مراسم برگزار نشده پرده برداشت. هیچکدام شعارهایی که تا عمق استخوان [ . . . ] را سوزاند منعکس نکردند. شهر در امن و امان است. مهم نیست که در این چند روزه تمام مطبوعات و رادیو تلویزیونهای معتبر دنیا اولین خبرشان درگذشت دومین معمار جمهوری اسلامی بود. شما می‌توانید سرتان را همانند کبک در برف فرو ببرید و کماکان همانند شاه معدوم صدای اعتراض شهروندان ایرانی را نشنیده بگیرید.

۱۰- مکتب سیاسی منتظری:

اگر زمانی از مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی همانند لنین در شوروی، مائو در چین و کاسترو در کوبا یاد می‌شد؛ منتظری را تا قبل از

درگذشتش می شد با تروتسکی در شوروی مقایسه کرد. اما خلوص، انصاف، شجاعت، دانش، تقوا و حریت منتظری بویژه رهبری معنوی او در جنبش سبز اخیر مردم ایران نام او را از حد یک مرجع سنتی تقلید یا یک فقیه متضلع حوزه های علمیه یا یک انقلابی معترض بسیار فراتر برده است. در تاریخ فقه شیعه نام او در عداد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و میرزای نائینی یاد خواهد شد. در مقایسه با دیگر شخصیت های معاصر بین المللی نام منتظری در عداد نام گاندی رهبر صلح طلب هند و مارتین لوترکینگ و نلسون ماندلا در حد ایران یادکردنی است. اما در این مقایسه ها از منظر اکثر ایرانیان [ . . . ]. عزاداران حسینی مویه کنان او را نشانه گرفته اند: محرم ماه خونه، یزید سرنگونه.

منتظری در مرگش شکوفا شد. او صاحب یک مکتب است: اسلام سیاسی رحمانی. او خطای قرارداد اصل ولایت فقیه در قانون اساسی را به بهترین وجهی جبران کرد. در این باره بیشتر خواهم نوشت. اندیشه منتظری گریبان استبداد دینی را در ایران رها نخواهد کرد. راه منتظری راه حسینی و علوی و محمدی است. او با زندگی خود تجسم این حدیث معتبر سیدالشهدا از جدش رسول خدا (ص) بود: «افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر» (با ارزش ترین جهادها ابراز سخنان عدالت خواهانه در پیشگاه پیشوای ستمگر است). راه منتظری پاکسازی جمهوری اسلامی از ولایت جائر است. متبرک باد نام او، پر رهرو باد راه او.

## پیر مبارزه با خودکامگی

«علی کلائی»

از محل کار خارج می شوم. در پارک نشسته‌ام و هنوز باورم  
نمی شود. سرم گیج می خورد و نمی توانم باور کنم رفتنش را.  
همینجور که به گوشه‌ای خیره شده‌ام پیرزن نزدیک می شود. با قدی  
خمیده و صورتی تکیده از رنج روزگار نزدیک می شود.  
پسرم! شنیدی که آقای منتظری فوت شد؟  
آره مادر شنیدم.

خیلی مرد بود، خیلی.

و رد می شود تا بطری آب خنکش را از شیرگوشه پارک پر کند و من  
می مانم و زنگ صدایی که مردانگی را فریاد می زند.

این کشاورز زاده نجف آبادی به سال ۱۳۰۱ در نجف آباد اصفهان  
زاده شد. از همان روزها انگار می دانست که روزی محبوب قلوب  
خلقی می شود که برای رهایی مبارزه می کند. از ۷ سالگی ادبیات  
فارسی و صرف و نحو عربی را می آموزد و در سن ۱۲ سالگی وارد  
حوزه علمیه اصفهان می شود. در ۱۹ سالگی اصفهان را به مقصد قم ترک  
می گوید تا فصل جدیدی در زندگی خود و در تاریخ ایران بگشاید.

منتظری در روزهای ماقبل انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ بارها و  
بارها دستگیر می شود و به زندان می رود. بر خلاف بسیاری از  
عاقبت طلبانی که به گوشه عزلت خود خزیده بودند و جبوتانه سر در  
لاک خویش داشتند، منتظری در میانه اندیشه و عمل ایستاد و با ظلم

مبارزه کرد.

- در سال ۱۳۴۵ در پی بازداشت فرزندش بازداشت شد و مدت ۷ ماه را در زندانهای سیاه ستم می گذراند.

- در سال ۱۳۴۶ در هنگام بازگشت از عراق و پس از زیارت عتبات عالیات و ملاقات با آقای خمینی دوباره بازداشت می شود و مدت ۵ ماه را در بند رژیم می گذراند.

- در سال ۴۶ و پس از آزادی و در زمان جشنهای تاجگذاری، از آنجا که رژیم منتظری را مخل امنیت خود می بیند (چقدر انگ ها و اتهامها تکراری شده است در این سال ها!) او را به مسجد سلیمان تبعید می کند. اما پیر ما مردانه در هر کجای خاک وطن که باشد همچنان شیرانه می گردد و بر سر ظلم و استبداد فریاد برمی آورد.

- در سال ۴۷ و تنها چند ماه پس از بازگشت از تبعید دوباره بازداشت شده و پس از محاکمه ابتدا به سه سال زندان و در دادگاه تجدیدنظر به یکسال و نیم حبس محکوم می شود و به زندان قصر انتقال می یابد.

- در سال ۴۹ و پس از آزادی به زادگاهش نجف آباد تبعید می شود. او نیز در نجف آباد به ایجاد نهاد نماز جمعه می پردازد. تا جایی که ساواک اصفهان گزارش می دهد که: «نماز جمعه منتظری یک پایگاه سیاسی برای مبارزه با رژیم است.» او جمعاً به مدت سه سال را در تبعید می گذراند.

- در سال ۵۲ بار دیگر رژیم حضور او را در زادگاهش تحمل نمی کند و او را به طبرس تبعید می کند. آن هم برای مدت سه سال. اما تاب حضور او را در طبرس هم نمی آورند. دیدارهای هزاران نفره مردم با او در طبرس

و نامه‌های افشاگرانه‌اش در مورد ماهیت ارتجاع و امپریالیسم موجب می‌شود که او پس از یکسال از طبس به خلخال تبعید شود.

- در سال ۵۳ و در خلخال نیز دست از مبارزه بر نمی‌دارد. پس از تنها ۴ ماه رژیم مجبور می‌شود تا او را به سقز تبعید کند.

- در سقز نیز مرد مبارزه ما همچنان می‌ایستد و خم به ابرو نمی‌آورد. آخرالامر رژیم تصمیم می‌گیرد در تیرماه ۵۴ او را به زندان بیاندازد. ایستگاه اول اما زندان کمیته مشترک است. همانجایی که آقایان حاکم امروز ایران زمانی از آن به عنوان زندان استفاده کردند و نام توحید را بر آن نهادند و سرانجام در دوران اصلاحات تبدیل به موزه شد. موزه‌ای که اما از یاد مبارزه پیرانی چون منتظری و جوانانی چون حنیف و یارانش خالی بود و تنها به نشان دادن چهره کسانی مبادرت شد که یا در سال ۵۵ با کرنش در برابر رژیم از بند رستند و یا تنها چند روزی و روزهای کوتاهی را در کمیته مشترک بودند. منتظری اما شش ماه را در انفرادی کمیته مشترک و زیر شکنجه‌های وحشیانه تاب آورد و مردانه بر سر آرمان ایستاد.

- او پس از شش ماه به ده سال حبس محکوم شد. در اوین نیز به همراه یار دیرینش زنده یاد پدر آیت‌الله طالقانی به مبارزه با استبداد و استعمار و استثمار ادامه داد.

- و بالاخره با اوج‌گیری مبارزات مردمی در هشتم آبان ۵۷ از زندان رژیم ستم‌شاهی آزاد و بر دوش خلق به جان آمده استقبال شد.

اما بسیاری از همبندان آن روز منتظری به میوه‌چینان پس از پیروزی بدل شدند. آنانی که دم از حقیقت می‌زدند در پیش پای مصلحت‌قدرت

زانو زدند و با در آغوش کشیدن عروس قدرت راه زورداران جبار تاریخ را رفتند.

پس از انقلاب بارها و بارها به ارتباط پنهانی (افتضاح ایران گیت) با امریکا و ادامه جنگ خانمان سوز اعتراض کرد. در روزهای سیاه سال ۶۷ که بوی مرگ در سرتاسر ایران به مشام می رسید، این منتظری بود که ایستاده بر آرمان و با پشت پا زدن به قدرتی نزدیک، طی نامه‌ای خطاب به رهبر وقت صراحتاً اعلام کرد که وزارت اطلاعات شما روی ساواک شاه را سفید کرده است!

همین ایستادن بر آرمان انسانی و اندیشه حقوق بشری برای کسی که خود قربانی مسلم نقض حقوق بشر بود موجب گشت که قدرت دنیایی را از دست داد و به جان آن رضایت خدا و خلق را نصیب خود ساخت. منتظری از آن روز محبوب قلوب شد که به قدرت و مصلحت چونان مولایش علی «نه» گفت و به برابری و آزادی و انسانی «آری» گفت.

اما منتظری تنها معترض سالهای سیاه دهه شصت نبود. او در لحظه لحظه عمرش به امر به معروف و نهی از منکر آمر و عامل بود. در سال ۷۱ به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ به فشارها و ظلم حاکم علی وار هجوم برد. به بیت شریفش مغول وار حمله بردند و زدند و شکستند و سوزاندند. در آبان ۷۶ و تنها چند ماه پس از حضور اصلاح طلبان آن روز (حاضران در حاکمیت دیروز دهه شصت و ساکتان در برابر ظلمی که بر منتظری رفت) در اعتراض به حکومتی شدن مرجعیت شیعی و ادعای مرجعیت مدعیانی که

صلاحیت مرجعیت را نداشتند و ندارند سخنرانی کرد و باز مغولان زدند و بردند و سوزاندند. منتظری ۵ سال پس از آن روزها را در حصر خانگی بود. در روزهایی که اصلاح طلبان شعار آزادی و عدالت می دادند منتظری در حصر بود و از طبیعی ترین حقوق انسانی محروم. اما همچنان با آن قد خمیده و ریش سپید از جور دوران ایستاد و پرچمدار آزادیخواهی و مبارزه بر علیه استبداد شد.

و در روزهای پس از خرداد ۸۸ نیز این منتظری بود که آبروی مرجعیت شیعی و آبروی دینداران بود. ایستاده بر آرمان و نظاره گر تحول زمان.

هنوز هستند خانواده های زندانیانی که در دهه شصت و هفتاد و هشتاد بار بر دوش و با پستی زخمی از شلاق جبار به بیت منتظری می رفتند و این استوانه اندیشه حقیقت طلب علوی و حسینی مرهمی می شد بر زخم ایشان. کدام خانواده زندانی است که به در بیت منتظری رفته باشد و دست خالی بازگشته باشد؟ و مگر نه این است مرام علی و حسین که قیام است در برابر ظلم و دستگیری است از مظلوم؟

راستی اگر منتظری نبود آیا در سال ۶۵ بسیاری از بندیان به ناحق زندانهای حاکمیت ولایی از بند رها می شدند؟ آیا آمار کشتار بی رحمانه ۶۷ بیش از آنچه بود نمی شد؟

آیا منتظری اولین مرجعی نبود که رساله حقوق بشر منتشر ساخت و به دنبال ارتقای سطح حقوق دینی از مؤمن به انسان برآمد؟ و این رساله رانه به عنوان کتابی جداگانه که بخشی از رساله عملیه خویش ساخت تا به همگان اعلام کرده باشد که عمل و اندیشه منتظری جز بر مبنای حفظ



حقوق انسانی و رعایت حقوق بشر و ایستادن بر اصل آزادی و برابری نیست.

فقیه عالیقدر و مجاهد، مرد کوران مبارزه و ایستاده بر آرمان آزادی و برابری و پیر مبارزه با خودکامگی اما دیگر تاب و توان ماندن در هنگامه جور و جفا به نام دین و به نام حاکمان را نداشت و در محرم مولایش حسین که خود به راه حسین رفته بود با شمشیر قلم و سخن در شامگاه ۲۸ آذرماه ۱۳۸۸ خورشیدی به رحمت ایزدی پیوست.

منتظری رفت. ناباورانه هم رفت. جایش هم در میانه سیر تاریخی به سوی رهایی خالی است. اما راه منتظری نه در میان پیران محافظه کار که در میان فرزندان جوان همچنان جاری و ساری است. منتظری جوان زندگی کرد و جوانانه و با قهقهه مستانه رهایی از بند زندگی به سوی معبودش پرگرفت. فرزندان منتظری اما همانانی هستند که در روزهای ما بعد سال ۶۰ چشم به جهان گشودند. این نسل منتظری را ظرف این پنج شش ماه شناخت و دانست که می توان ردای مرجعیت مذهبی به تن داشت و به قدرت نه گفت و در کنار مظلومان و اهل مبارزه برای آزادی و برابری و حقوق بشر بود.

با رفتن منتظری اما سیر مبارزه برای حقوق بشر و آزادیهای مدنی هرگز متوقف نخواهد شد. منتظری مؤمنانه به تاریخ می نگریست و به پایان آن و رهایی انسان معتقد بود.

منتظری در روزگاری زیست که بسیاری خواص و مدعیان دینداری و ایستادگان بر کرسی زعامت مصداق این جمله مولایش حسین شده بودند که «الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتم یحوظونه مادرت

معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الדיانون»، «مردم بندگان دنیایند و دین، تنها بر زبانشان جاری است، هنگامی که زندگیشان سرشار است دین گرایند ولی هنگامی که در تنگنای بحرانها قرار گرفتند دین داران واقعی اندک می گردند.» (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳).

اما منتظری به حق مصداق این آیه شریف بود که ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً﴾: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در این راه شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی (در عهد و پیمان خود) نداده اند»، (احزاب، ۲۳).

منتظری ایستاده بر آرمان بود. ﴿ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون﴾، «آنانی که گفتند پروردگار ما الله است و سپس استقامت کردند؛ پس برایشان هیچ ترسی نیست و اهل حزن نخواهند بود»، (احقاف، ۱۳).

منتظری گفت پروردگارش خداست. پس در برابر هیچ طاغوتی سر خم نکرد. ایستاد بر سر آرمان آزادی و برابری. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

## مورخان و آیت‌الله منتظری تاریخ ساز

### «اکبر گنجی»

ایستاد و ایستاد و ایستاد تا به الگوی مبارزاتی مردم ایران تبدیل شد. نشان داد که می‌توان در برابر قدرت خودکامه ایستاد. نشان داد که حتی اگر شخصیتی کاریزماتیک همه را مسحور خویش سازد، هنوز هم می‌توان اسیر پوپولیسم نشد و تک و تنها در برابر ظلم و جنایت ایستاد. وقتی بسیاری به حمام خون رفتند، او به سرچشمه شراب طهور تبدیل شد.

مورخان با بازسازی حوادث گذشته، به نوعی تاریخ سازند. اما تاریخ سازان حقیقی تک تک افرادی هستند که می‌آیند و می‌روند و با زندگی خود تاریخ را پدید می‌آورند. مورخان نمی‌توانند تمام تاریخ را به تصویر کشند. آنان مجبور به گزینش مهمترین رویدادها و مهمترین چهره‌های تأثیرگذار هستند. اگر چه تاریخ مجموعه رفتارهای همه آدمیان است، اما برخی انسان‌ها نقشی اساسی در سیر حوادث داشته و دارند. تاریخ‌سازان، حلال همه مسائل و رافع همه مشکلات نیستند، اما اگر اخلاقی عمل کرده باشند، «سرمشق» و «الگوی» مردم زمان خود و آیندگان خواهند بود. هیچ ملتی فاقد الگوهای اخلاقی نیست. گاندی الگوی اخلاقی هندیان و تمامی آزادیخواهان معتقد به شیوه‌های غیر خشونت‌آمیز است.

انقلاب ایران، میشل فوکو را به تهران و قم کشاند. او انقلاب ایران را روح جهان بی‌روح به شمار آورد. اما وقتی اعدام‌ها و سرکوب‌ها آغاز

شد، نظر فوکو تغییر کرد. آیت‌الله خمینی نمی‌خواست گاندی ایرانیان و جهانیان باشد. [...] اما تقدیر این بود که شخصیت دیگری در برابر زندان و شکنجه و اعدام بایستد. او بود که از آغاز در برابر نقض حقوق اساسی مخالفان ایستاد. او بود که دست‌اش به خون آلوده نگشت. او بود که مقام رهبری را در پای حقوق زندانیان قربانی کرد.

شخصیت کاریزماتیک آیت‌الله خمینی چیزی نبود که او را وادار به سکوت کند. «پست رهبری» چیزی نبود که او را فریب دهد. اهانت و حمله او باش چیزی نبود که او را بترساند. حبس چند ساله در منزل چیزی نبود که او را وادار به عقب‌نشینی کند. فضائل چیزی نبود که او بتواند آنها را در پای رذائل قربانی کند. تنهایی و تک افتادگی چیزی نبود که مقاومت شجاعانه او را سست سازد. اهانت‌های گسترده زمامداران حاکم، آخوندهای درباری و دستگاه سرکوب چیزی نبود که او را بشکند. یک آن خانواده زندانیان را تنها نگذارد.

ایستاد و ایستاد و ایستاد تا به الگوی مبارزاتی مردم ایران تبدیل شد. نشان داد که می‌توان در برابر قدرت خودکامه ایستاد. نشان داد که حتی اگر شخصیتی کاریزماتیک همه را مسحور خویش سازد، هنوز هم می‌توان اسیر پوپولیسم نشد و تک و تنها در برابر ظلم و جنایت ایستاد. وقتی بسیاری به حمام خون رفتند، او به سرچشمه شراب طهور تبدیل شد. حق با آیت‌الله علی‌خامنه‌ای است که می‌گوید در اواخر دوران آیت‌الله خمینی «امتحانی دشوار و خطیر پیش آمد». آری در آن امتحان بسیاری مردود شدند. علی‌خامنه‌ای «ابتلائات دنیوی» بسیار برای آن بزرگ مرد منتقد پدید آورد. حال پس از درگذشت او نوشته است که آن

ابتلائات دنیوی، «کفاره» ایستادگی های او بود. [ . . . ] از خدا می خواهد تا «با پوشش مغفرت و رحمت خویش» ایستادن او را «پوشاند». او نبود که دستور کشتار مخالفان زندانی را صادر کرد. او نبود که حکم ترور دگراندیشان و دگرباشان را در داخل و خارج صادر کرد. او در تمام این جنایات در صف مقتولان و در برابر قاتلان قرار گرفت. او پاک پاک از میان ما رخت بریست.

در وصف شجاعت او بسیار گفته و نوشته اند. اما شجاعت نظری، مقام کم یابی است. اینکه آدمی صادقانه با باورهای پیشین خود مواجه شود و باورهای بلادلیل را چون برف پیش آفتاب ریزد تا آب شوند، شجاعت کم یابی است. او دستگاه فقهی - حقوقی خود را دائماً متحول می کرد. اگر در آغاز ولایت فقیه جایگاه ویژه ای داشت، در پایان حقوق شهروندان جایگزین عرف اعراب زمان پیامبر اسلام شد.

پایان او، آغازی دیگر بود. درگذشت او حیات تازه ای به او داد. او نوع دیگری از رابطه قدرت و حقوق را به ما استبدادزدگان نشان داد. او نوع دیگری از شخصیت سیاسی را به ما شناساند. اگر جنبش سبز به اهداف خود دست یابد، او در عمل هم به پیروزی دست خواهد یافت. جنبشی که از آغاز با آن بود و تا آخرین لحظه های عمر در حال برساختن آن بود. رفت و ما را تنها گذاشت. چشمان ما را اشک آلود کرد. دل ما را اندوهگین ساخت. او فقط پدر محمد و احمد و سعید و دخترانش نبود، او پدر همه ما بود. جسمش در جایی خواهد آرمید. اما شخصیتش با ما و سرمشق ما خواهد بود.

« ۵۶ »

آن که صعود کرد و آن که سقوط کرد: آن که رها شد و آن که گرفتار

«اکبرگنجی»

اشاره:

ساختار جهان طبیعت و جهان اجتماع به گونه‌ای نیست که انسان‌ها بتوانند به هر چه می‌خواهند دست یابند. راه‌های بسیاری گشوده است و راه‌های بسیاری مسدود است. منابع و برساخته‌های انسانی بی‌کران نیستند: چهار منبع قدرت، ثروت، معرفت و منزلت از منابع کم‌یاب‌اند. نظام‌های بشری - چه در سطح بین‌المللی (آمریکا و سومالی، ژاپن و افغانستان) و چه در سطح داخل یک کشور (دولت و مردم، ثروتمندان و فقرا) - به شدت گرفتار نابرابری در توزیع این منابع کم‌یاب‌اند. به عنوان مثال، نمی‌شود در یک کشور دو نفر به طور هم‌زمان رهبری سیاسی (پادشاه، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و...) را در دست داشته باشند. رئیس‌جمهور شدن یکی در یک دوره معین، به معنای فقدان این منبع قدرت برای همه افراد آن جامعه، در آن دوره معین است. آیت‌الله منتظری با منابع کم‌یاب چه می‌کرد؟

یکم - رهایی از قدرت:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، آیت‌الله منتظری به دلیل سوابق مبارزاتی و پشتوانه علمی در فقهت، به سرعت به چهره مقبول تبدیل شد. انتظار او این بود که در رأس ساختار سیاسی یک جامعه مسلمان شیعه باید کسی قرار گیرد که افقه و اعلم در فقه باشد (یعنی مرجع تقلید).

البته عدالت هم نقش مهمی در این رابطه بازی می‌کرد. یعنی، ولی فقیه باید عادل باشد. آیت‌الله خمینی، استاد فقه و فلسفه و عرفان، مصداق حاضر آن مفهوم بود.

به تعبیر دیگر، ولایت فقیه لباسی بود که در حد قد و قامت رهبر انقلاب دوخته شده بود. سوابق مبارزاتی آیت‌الله خمینی و دفاع او از روش‌های مسالمت‌آمیز در مبارزه با دیکتاتوری - آن هم در روزگاری که گفتمان مسلط، گفتمان چریکی بود - هیچ شک و شبهه‌ای ایجاد نمی‌کرد. بدین ترتیب بود که آیت‌الله منتظری بیشترین نقش را در تصویب اصل ولایت فقیه و ورود آن به قانون اساسی بازی کرد.

جبهه متحد انقلاب به سرعت فرو ریخت، اسلحه جایگزین استدلال و رفاقت شد، تسخیر قهرآمیز دولت، آرمانی مطلوب بود. کردستان، گنبد، دیگر شهرها و دانشگاه‌ها به میدان نبرد تبدیل شد. بازداشت‌های گسترده آغاز گشت. شکنجه و اعدام مخالفان با دیدگاه آیت‌الله منتظری سازگار نمی‌افتاد.

شروع به نوشتن نامه‌های اعتراضی محرمانه به آیت‌الله خمینی کرد و به رهبران حاکم و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی تاخت که چرا چنان می‌کنند. این چنین بود که فاصله‌ای پدیدار گشت که روز به روز عمیق و عمیق‌تر شد تا در نهایت به عزل او از سوی آیت‌الله خمینی منتهی گردید. بدین ترتیب، آیت‌الله منتظری از قدرت «رها» شد و آیت‌الله علی خامنه‌ای «گرفتار» قدرت گردید.

او که دیگر نه قائم مقام رهبری بود، نه امکانی برای ارتباط با دیگران داشت، هنوز گرفتار قدرت بود. مگر هم او نبود که با اصرار، ولایت فقیه

را وارد قانون اساسی کرد؟ مگر هم او نبود که تا عزل از جانشینی رهبری، چند جلد کتاب در تئوریزه کردن نظریه ولایت فقیه نوشت؟ باید تکلیف خود و دیگران را با این نظریه معلوم می‌کرد.

اما مسأله مهمی وجود داشت که نسل ما بدان توجه نداشت. افلاطون قدرت را به فیلسوف حکیم سپرد. مارکس قدرت را به پرولتاریا سپرد (بلشویک‌ها حزب کمونیست را جایگزین پرولتاریا کردند). آیت‌الله منتظری (اکثر فقها و مذهب‌یون) قدرت را به فقیه «عادل» سپردند. انقلاب فرانسه با روبسپیر، انقلاب روسیه با استالین، انقلاب چین با مائو و انقلاب ایران با آیت‌الله خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای نشان دادند که مسأله مهمی که منتسکیو بر آن انگشت نهاده بود، نادیده گرفته شده است.

خطای آنان این بود که می‌گفتند قدرت را به فرد عادل بسپارید. اما منتسکیو گفته بود، اولین چیزی که قدرت از آدمی می‌ستاند، قدرت عدالت‌ورزی است. تجربه انقلاب ایران، زمام‌داری آیت‌الله خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای، مدعای منتسکیو را به عینه برای آیت‌الله منتظری تأیید کرد و او را به این سو سوق داد. بدین ترتیب بود که با «ولایت مطلقه فقیه» مخالفت کرد. ولایت فقیه را از آن فقیه اعلم و افقه به شمار آورد، و «ولایت فقیه» را به «نظارت فقیه» فرو کاست.

آری آیت‌الله منتظری از «قدرت» رها شد و آیت‌الله علی خامنه‌ای گرفتار قدرت شد، اما تحول دیگر و مهم‌تر این بود که آیت‌الله منتظری روز به روز از نظریه ولایت فقیه دور و رها شد و علی خامنه‌ای روز به روز بیشتر و بیشتر گرفتار نظریه ولایت مطلقه فقیه شد.

فقیه عالی قدر که دستگاه فقهی خود را با حقوق بشر مدرن سازگار



می‌کرد، شاید در پایان به این رضایت می‌داد که «ولّیّ فقیه» به چیزی مانند «ملکه انگلیس» تبدیل شود.

نمی‌دانم این همه توجه به زمامداران سیاسی برای چیست؟ تمام توجه را باید به تولید، توزیع و کنترل قدرت معطوف داشت. برای این که قدرت، قدرت عدالت‌ورزی را نستاند، باید قدرت را با قدرت مهار کرد، نه آن که قدرت را به خوبان سپرد.

به جای بحث و گفت‌وگو درباره اوصاف اخلاقی زمامداران سیاسی، باید مردم را قدرتمند کرد تا آدمیانی که گریزی از دولت ندارند، دولت را با قدرت خود کنترل کنند. دموکراسی محصول موازنه قدرت میان دولت و مردم است.

دوم - صعود اخلاقی:

از نابرابری منابع کم‌یاب قدرت، ثروت، معرفت و منزلت سخن گفته شد. اما وضع فضائل و رذائل اخلاقی چگونه است؟ آیا اخلاق هم منبعی کم‌یاب است؟ به تعبیر دیگر، آیا عمل به فضائل اخلاقی از سوی یک فرد یا گروه مانع عمل به فضائل اخلاقی از سوی دیگر افراد و گروه‌هاست؟

روشن است که چنین نیست. راست‌گویی یکی، مانع راست‌گویی دیگری نیست. امانت‌داری یک گروه، مانع امانت‌داری دیگران نمی‌شود. بخشش یکی، مانع بخشش دیگری نیست.

آیت‌الله منتظری برابر آیت‌الله خمینی قرار گرفت، اما هیچ‌گاه در این رویارویی فضائل اخلاقی را زیر پا نگذارد. رویارویی او با آیت‌الله علی خامنه‌ای هم از این نظر قابل تأمل است.

نقدهای آیت‌الله منتظری موجود است، هیچ نوع اهانتی در آن‌ها

وجود ندارد. اما [ . . . ]

سوّم - میراث آیت‌الله منتظری:

درگذشت آیت‌الله منتظری را می‌توان درگذشت نظریه ولایت فقیه به شمار آورد. نظریه‌ای که حتی یک دلیل برای تثبیت آن وجود ندارد، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز خود را از دست داد.

شجاعت و صبرش، نجابت و پاکی‌اش، صفا و خلوص‌اش، کرامت و پرهیزگاری‌اش، همه و همه احترام ویژه‌ای برای او ایجاد کرده بود که مانع از انکار ته‌مانده‌های ولایت فقیه (نظارت فقیه) توسط دوست‌داران ایشان می‌شد.

نظریه ولایت فقیه نظریه‌ای است که تصورش موجب تکذیبش می‌شود. جمهوری اسلامی [ . . . ] مجری احکام فقهی نیست. اکثریت قوانین و سیاست‌هایی که اجرا می‌شوند، هیچ ربطی به فقه ندارند و نمی‌توانند داشته باشند؛ برای این که دین به طور کلی در این حوزه‌ها ساکت است.

ولایت مطلقه فقیه که آیت‌الله خمینی تئوریزه کرد، برای حفظ قدرت مجاز است همه احکام اولیه اسلام را تعطیل کند. حتی استالین هم جرأت نکرد بگوید برای حفظ نظام سیاسی (قدرت) می‌توان کل احکام و اصول مارکسیسم را تعطیل کرد، اما آیت‌الله خمینی گفت و در پایان هم افزود: «و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی‌کنم». او بود که به ولی فقیه اجازه داد کلیه قراردادهای خود با مردم (قانون اساسی و...) را یک‌جانبه لغو کند. (۱)

نظام ولایت مطلقه فقیه موجود، همان چیزی است که آیت‌الله

خمینی تئوریزه کرد. اگر در رأس این ساختار، حسین شریعتمداری، سردار جعفری، محمود احمدی نژاد یا نقدی قرار گیرد، باز هم تعارضی با نظریه ولایت مطلقه فقیه ندارد. برای آن که ولی فقیه که در ابتدا مجری احکام فقهی بود، در انتها به تعطیل کننده همه احکام فقهی در پای قدرت تبدیل شد. این نکته مهم را سردار جعفری بهتر از هر فرد دیگری دریافته است. هم او بود که گفت: «حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران از ادای نماز واجب تر است». (۲)

مسئله ایران چه بود و چیست؟ مسأله، مسأله دولت مطلقه بود و هست. ایرانیان با انقلاب ۵۷ نشان دادند که قادر به سرنگونی دولت مطلقه هستند. اما در عین سرنگون سازی دولت مطلقه از طریق انقلاب، نتوانستند نظام دموکراتیک ملتزم به حقوق بشر بسازند.

ممکن است بتوان این نظام را هم سرنگون کرد، اما سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی ولایت مطلقه فقیه نیست.

تا وقتی مردم از طریق سازمان یابی منافع، علائق، ترجیحات و هویات متکثر قادر به بر ساختن انجمن های واسط و قدرتمند کردن خود نشوند، نظام ولایت فقیه پایدار خواهد بود، اگر چه در رأس نظام سیاسی، سکولارها حاکم باشند. [ . . . ]

وقتی یک جامعه شناس به رفتار سیاسی ایرانیان می نگرد، از خود می پرسد: این اقدام چه ارزشی دارد که آنان دولت مطلقه ولایت فقیه را سرنگون سازند و دولت مطلقه (ولی غیر روحانی، پدرسالاری) دیگری را جانشین آن کنند؟ چرا به جای آن که خود را از شر دولت مطلقه رها سازند، برای تصرف دولت مطلقه مبارزه می کنند؟ چرا به

تجربه‌های مسالمت‌آمیز گذار به نظام دموکراتیک ملتزم به حقوق بشر نمی‌نگرند؟

مبارزه با دولت مطلقه، میراث ماندگار دو دهه پایانی آیت‌الله منتظری است. او نظریه سیاسی خود را به گونه‌ای بازسازی و بسط داد که پذیرای میهمان‌های ستبری چون دموکراسی و حقوق بشر باشد. او برنده واقعی مبارزات چند دهه گذشته بود.

### پاورقی:

(۱) سخنان آیت‌الله خمینی به قرار زیر است:

«حکومت به معنای ولایت مطلقه ... بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد... حکومت ... یکی از احکام اولیه اسلام است، و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم (سلطان) می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم (سلطان) می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند.

حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.

حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند... آن‌چه

گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است. و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی‌کنم» (روح‌الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۴۵۱-۴۵۲).

(۲) رجوع شود به سایت آفتاب نیوز.

« ۵۷ »

### چنان با خوب و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

«مادر لطفی و جمعی از مادران خاوران»

آیت‌الله حسینعلی منتظری درگذشت. اینکه چند سال زیست و در چه جایگاهی قرار داده شد چندان از تلاش‌های بشردوستانه او نمی‌کاهد. آنچه اهمیت دارد ایستادگی او در برابر مستبدین و ستمگران چه در قبل و بعد از انقلاب است که بر همگان آشکار می‌باشد.

هنوز از خاطر من و دیگر مادران خاوران نرفته که در دهه پنجاه، آیت‌الله منتظری و انوش و دیگر مبارزان، آنسوی دیواری بودند که ما همراه با خانواده آیت‌الله به فرو ریختن دیوار جدائی‌ها می‌اندیشیدیم. دیوار جدائی در بهمن ۵۷ فرو ریخت. اما بار دیگر فرزندانمان به حبس دیگری گرفتار آمدند. این بار موضوع دادخواهی فرزندان جان‌باختگانمان را با آیت‌الله آزاده‌ای که در حصر ناخواسته گرفتار آمده بود مطرح می‌کردیم. ایشان با همه محدودیت‌ها حاضر به سکوت در مقابل کشتار فرزندانمان در سال شصت و هفت نشد.

من به نمایندگی از سوی جمعی از مادران خاوران، درگذشت روحانی آزاداندیش را به همسر و فرزندان فهیم و آگاه او تسلیت گفته و خود را در غم از دست دادن این مبارز سرسخت و شجاع شریک می‌دانیم.

گرچه او از همه محدودیت‌ها آزاد شد، اما یاد و خاطره تلاشهای بشردوستانه او از خاطر ما نخواهد رفت.

« ۵۸ »

## غمخوار کرامت انسان

«محمد مجتهد شبستری»

﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه﴾

(قرآن، احزاب، آیه ۲۳)

درگذشت مرجع عالیقدر دینی آیت‌الله منتظری غمی آمیخته با حسرت بر جان من نشانید. غم من از آن است که خود را شریک غم‌های طولانی او برای حفظ کرامت و شرافت انسان می‌یابم و حسرت‌م از آن است که مرد بزرگی را از دست داده‌ایم که مادر روزگار به ندرت چنان مردی می‌زاید.

آیت‌الله منتظری یک مرجع دینی نمونه و درخشان بود که دو شاخص بسیار ممتاز و برجسته داشت. او در سراسر عمر بابرکت خود غم کرامت و شرافت انسان‌ها را خورد و در هیچ مقطعی از زندگی‌اش از مبارزه و مخالفت با ظلم و استبداد و احیای حقوق انسانها باز نایستاد. شاخص دوم وی آن بود که با شجاعت علمی و شهامت عملی کم‌نظیر در آراء فقهی سیاسی پیشین خود که سالهای طولانی برای آن سرمایه گذاری کرده بود تجدیدنظر کرد. او در آخرین کتاب خود «اسلام دین فطرت» نوشت: در عصر حاضر حکومت چیزی غیر از قرارداد عقلانی میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان نیست. در خارج از این چهارچوب هیچ انسانی بر انسان‌های دیگر ولایت ندارد و هر انسان از آن نظر که انسان است حقوق بشریت دارد.

سیره آیت‌الله منتظری به دین و مرجعیت دینی اسلامی در عصر

حاضر محتوا و معنایی قابل احترام بخشید. موج گسترده اندوه و حسرت که از فقدان این مرجع دینی مظلوم به صورت غیرقابل انکار، بر جان ملت ایران نشسته، نشان می‌دهد که او در همه مراحل سرنوشت‌ساز زندگانی اجتماعی و سیاسی‌اش از عهده امتحانات الهی و خدمت به خلق سرفراز بیرون آمده است. اینک مرگ او مایه عبرت و تنبیه اقران و معاصران گردیده است. آنان ببینند که مردی از زمره آنان چون دین به دنیا نفروخت چگونه محبوب خدا و محبوب دلها گشت و چه سان نام او در تاریخ مسلمانان جاودانه گردید.

رحمت فراوان خداوند بر او باد که عاش سعیداً و مات سعیداً.



« ۵۹ »

میراث فقهی و سیاسی آیت‌الله منتظری:

نظارت فقیه و مبانی فقهی حقوق بشر

«مجید محمدی»

شخصیت و آثار و مواضع آیت‌الله منتظری و تحول آنها منعکس‌کننده بخشی از تاریخ تحولات سیاسی و فقهی در ایران است. آیت‌الله منتظری به عنوان فردی که در تمام تحولات سیاسی پنج دهه اخیر حضوری فعال داشته، هم در موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌ها، هم در آثار مکتوب، هم در دروس حوزوی، و هم در شاگردانی که پرورش داده سنتی را به یادگار گذاشته است که به عنوان یک گزینه در برابر دیگر گزینه‌ها در بسیاری از تحلیل‌های گفتمانی و مباحث پایه و بنیادی در مورد اندیشه سیاسی معاصر و فقه سیاسی در ایران مطرح بوده و خواهد بود.

زندگی سیاسی و خط مشی عملی منتظری به خاطر ایستادگی در برابر حاکمان جبار زمانه، دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، مخالفت با شکنجه و زندانی‌کردن و اعدام مخالفان، سال‌ها پرداختن هزینه برای دیدگاه‌هایش در زندان و حصر خانگی، تواضع در برابر مردم، شجاعت پس‌گیری مواضع غلط گذشته (مثل حمایت از اشغال یک سفارت در کشور)، و بازبودن در خانه‌اش به عنوان یک فقیه و مقام عالی‌رتبه حکومتی به روی همه مردم با دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت و متضاد در خاطر ایرانیان باقی خواهد ماند.

اما در حوزه نظر و اندیشه، در میان انبوهی از موضوعات که این فقیه

خاضع، شجاع، مبارز، انساندوست و انسانگرا بدان‌ها پرداخته و فتاوی‌ای نوی که عرضه کرده (جواز دست دادن با زنان غیر مسلمان و زنان مسلمانی که دست ندادن به آنها بی‌احترامی تلقی می‌شود) دو موضوع در حوزه عمومی برجسته‌تر می‌نمایند: نگرش ویژه‌ی وی به ولایت فقیه و مباحث وی در مورد حقوق بشر.

نظارت فقیه انتخابی:

گرچه منتظری از پیش برندگان نظریه ولایت فقیه در نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی بود، دیدگاه او سه تفاوت بنیادی با دیدگاهی که در جمهوری اسلامی حاکمیت یافت دارد.

تفاوت اول تأکید منتظری برانتخابی بودن فقیه و نفی انتصاب وی از جانب خداوند است که مصباح و خامنه‌ای بدان باور دارند. گرچه دیدگاه منتظری نیز مقوم امتیازات ویژه فقها و روحانیون در رهبری کشور (و لذا تضاد با اصل جمهوریت و حاکمیت مردم) و اصولاً شکل دادن به ساختار و هسته سخت‌افزاری حکومت بر مبنای آن امتیازات است اما در نظام ربانی سالاری منتظری مردم در حیطه‌های عرفی مجال حضور بیشتری در عرصه‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری پیدا می‌کنند.

منتظری دخالت فقیه را به حوزه‌های تعارض احکام و دستورات دینی با روال‌های عرفی، و نه انطباق آنها، محدود می‌کند اما در قرائت حاکم، حکومت هیچ محدوده‌ای در دخالت در زندگی عمومی و خصوصی شهروندان تحت عنوان شرع و حکومت دینی نمی‌بیند.

تفاوت دوم در مطلقه و غیرمطلقه بودن ولایت فقیه است. در تفسیر

آقای خمینی از این نظریه، ولیّ فقیه قدرت مطلقه دارد تا آن حد که می‌تواند احکام اولیه را برای حفظ نظام سیاسی تعطیل کند. بدین ترتیب در نظریه آقای خمینی قدرت سیاسی اصل است و حاکمان فقیه برای حفظ قدرت خویش به هر عملی می‌توانند دست یازند.

همین نکته نظریه آقای خمینی را در زمره دیدگاه‌های اسلامگرایان در مورد قدرت سیاسی و دولت قرار می‌دهد در حالی که منتظری مرتباً از این دیدگاه که حفظ نظام سیاسی به هر قیمت اصل است و احکام و باورهای دینی فرع، انتقاد کرده است. در دیدگاه منتظری، ولیّ فقیه قدرت مطلقه ندارد و باید بر حسب موازین قانونی و شرعی عمل کند. همچنین در دیدگاه وی ولیّ فقیه به صورت مستقیم و برای دوره‌ای مشخص انتخاب می‌شود.

تفاوت سوم در نحوه نظارت فقها در جریان امور جامعه است. منتظری به این دیدگاه سنتی فقهای شیعه وفادار بود که کار فقیه تشخیص موضوع نیست و صرفاً باید به بیان احکام شرعی بپردازد. در صورتی که فقیه به تشخیص موضوع و دخالت در حوزه عرفیات نپردازد، مجال بیشتری برای اهل تخصص و حرف در اداره عقلانی امور و فرایند عرفی شدن فراهم می‌شود.

این دیدگاه همچنین از مدیریت خرد فقیه حاکم و دخالت وی در همه امور کشور جلوگیری می‌کند. اما علی رغم توجه نظری به این موضوع، سازوکاری در نظام فقهی شیعه و قانون اساسی برای مؤظف کردن فقیه به رعایت این موضوع وجود ندارد. عدالت فقیه برای تضمین این امر کافی نیست.

حقوق بشر و اجتهاد در اصول:

سنت فقهاتی حاکم بر جمهوری اسلامی آن بوده است که نخست مخالفان و منتقدان خود را با برچسب‌هایی مثل منافق و ملحد و بی‌دین از حوزه دینداری و ایمان خارج کند و پس از آن آنها را از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم سازد.

اما مشی منتظری آن است که به جای حقوق مؤمنان حقوق انسان را بر کرسی بنشانند تا بهائیان و مارکسیست‌ها و افراد بی‌دین نیز از حقوقی مساوی با دیگر افراد در جامعه برخوردار شوند.

خط مشی عملی منتظری به عنوان یک فعال حقوق بشر در سه حوزه قابل بررسی و پیگیری است: دفاع از حقوق مخالفان و منتقدان سیاسی و کسانی که به علت مخالفت به زندان و شکنجه و اعدام محکوم می‌شوند (تا حد از دست دادن بالاترین مقام سیاسی در کشور) و کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی، دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی و معنوی اعم از سنی‌ها، دراویش و بهائیان و حتی افراد بی‌دین، و دفاع از حقوق قومیت‌ها مثل آذری‌ها در بهره‌گیری از زبان بومی خود. این دفاع از حوزه عمل به حوزه آرای فقهی ایشان نیز بر مبنای اجتهاد در اصول راه یافته و تا آنجا پیش می‌رود که ایشان بر این باور بودند که نه فقط حقوق مؤمنان بلکه حقوق انسان‌ها باید مبنای صدور آرای فقهی قرار گیرد.

مشی سیاسی و بسیاری از نظرات و دیدگاه‌های سیاسی آیت‌الله منتظری بیانگر افزایش تدریجی تقدم و اهمیت حقوق بشر در گذر زمان در دیدگاه‌های این فقیه مبرز است. منتظری در پی آن بود که با اتکا

به مبانی به دست آمده از متون دینی و متون کلاسیک و مورد اعتماد مسلمانان راهی را برای تحکیم حقوق بشر در جامعه ایران بیابد. او هزینه‌ای سنگین برای این توجه پرداخت تا آنجا که حاکم فقیه پس از مرگ وی [...] رنج‌های او به واسطه تضییقات حکومتی و نقض حقوق وی را به حساب کفاره گناهانش (انتقاداتش) علیه حکومت نوشت: «در اواخر دوران حیات مبارک امام راحل امتحانی دشوار و خطیر، پیش آمد که از خداوند متعال می‌خواهم آن را با پوشش مغفرت و رحمت خویش ببوشاند و ابتلائات دنیوی را کفاره آن قرار دهد.» (فارس، ۲۹ آذر ۱۳۸۸).

« ۶۰ »

### آخرین روزهای قم؟

«فرید مدرسی»

امروز حوزه علمیه قم شگفت‌انگیزترین حوزه علمیه در طول تاریخ تشیع شده است. مدیران حوزه‌ای که به منویات مراجع گوش نمی‌دهند، ساز جدایی می‌سرایند و آنچنان پیش می‌روند، آن هنگام که مرجعی بزرگ رحلت می‌کند، نه تنها بیرقی سیاه بر بام مدارس آویخته نمی‌شود و مدارس تعطیل نمی‌شوند، بلکه نهادهای مدیریتی آن بر طبل ضدیت با آن مرجع می‌زنند و بدون هیچ ترس و هراس و خجالتی معاونت آموزشی حوزه علمیه قم به کمک اس‌ام‌اس‌های دولتی مخابرات، طلبه‌هایی که هنوز نمی‌توانند ضرب ضربه را تلفظ کنند و برخی از آنان هنوز به سن تکلیف نرسیده‌اند، را گرد هم می‌آورد تا نه در دفاع از حوزه، نه در دفاع از تشیع، نه در پافشاری بر احکام شرعی، بلکه برای میتینگ سیاسی علیه مرجع تقلیدی که باور سیاسی‌اش با نگاه رسمی فاصله داشت، کفن بر تن کنند؛ کفنی که از پول بیت‌المال خریداری شده و در دسترس آنان قرار گرفته است.

آن روز که مراجع فریاد برآوردند که آن دولتمرد خلاف اسلام سخن می‌گوید، از تلاش مدیران حوزه در مسیر منویات مراجع خبری نبود؛ نه تنها کفن‌هایی خریداری نشد، بلکه آن رئیس عالی‌ترین رکن حوزه علمیه قم عنان از کف داد و تمرد از دفاع از رئیس دولت را خلاف دانست. مدیران حوزه که امروز در میتینگ سیاسی مخالفان مرجع تقلید فقید حضور یافتند، دیروز یا برابر سخنان مرجعیت ایستاده‌اند و ساز

جدایی زدند یا با سکوت خود رضا را به نمایش گذاشتند. گویی مدرسه فیضیه از آن روحانیت و مرجعیت نیست که صدای بلندگوهای آنان، همراه با فریاد مرجعیت نیست و برای سیاستمداران مداحی می‌کنند.

مگر آنچنان مردی در حوزه علمیه قم یافت نمی‌شود؛ که طلبه‌ای که معلوم نیست لمعه را خوانده یا نه، درباره آن حرف می‌زند؟ مگر این طلبه که فقط مداحی را خوب آموخته و بلد است و نوجوانان را در هیأتی با نام خودش و برادرش گرد هم می‌آورد و ساعاتی هم در مسجدی در خیابان دورشهر قم جلسه توجیهی می‌گذارد، نماد حوزه علمیه قم شده است؟

کجایند زعمای قوم که فریاد برآورند که اینجا قم است. اما گویی قم می‌خواهد در تاریخ شگفتی بیافریند و مدال افتخارآمیز تفاوتش را با نجف به رخ بنشانند. بر سر قمی که روزی بزرگانی همچون آیت‌الله بروجردی اجازه نمی‌دادند، چند طلبه تندرو در آن میتینگ برگزار کنند، چه آمده است؟ آیت‌الله گلپایگانی کجاست که ببیند مکتب قم که در دفاع از مرجعیت خون می‌داد و برای امام خمینی جان داد و به زندان رفت، امروز چند طلبه که معلوم نیست، در چه پایه تحصیلی هستند و آیا هنوز درس می‌خوانند یا نه، برای آن تعیین تکلیف می‌کنند؟ مدیر فعلی حوزه علمیه قم که در اوائل انقلاب برای یک روحانی حجت‌الاسلام شیخ قاسم اسلامی تلاش کرد تا به رغم مخالفت انقلابی‌ها، مراسم درگذشتش در قم برگزار شود، چگونه امروز در خیابان‌های قم دیده نمی‌شود و در مرکز تحت مدیریتش، در همان ساختمان محل حضورش برای راه‌اندازی تجمع سیاسی برنامه‌ریزی

صورت می‌گیرد؟ امروز چگونه معاون آقای مقتدایی که تا دیروز مقام قضایی در دادگستری قم داشت، دربارهٔ صلاحیت گزینشی طلاب نظر می‌دهد و آنان را به امریکایی و محمدی تقسیم می‌کند و خود محور تعرضات به مردم و مخالفت با عزاداران مرجع بزرگ تقلید می‌شود؟ چه رخ داده است که حجت‌الاسلام والمسلمین مسعودی خمینی، تولیت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه را به مسجد اعظم (مسجد تحت مدیریتش) راه نمی‌دهند و از آن سو، نمایندهٔ مجلسی که روحانی است، برای خط‌دهی به حوزه در جمع طلبه‌هایی که هنوز محاسنشان در نیامده است، حضور می‌یابد؟ گویا حوزهٔ قم می‌خواهد استثنای تاریخ تشیع باشد که برابر این مانورها سکوت کرده است؟

از یک سو زعامت طلبه‌های درس خارج ندیده و از دیگر سو، سکوت بزرگان و علمای ارشد، قم را تضعیف می‌کند. در چند سال آتی می‌توان به جرأت گفت که اگر این دو روش همراه با یکدیگر تداوم یابند، چیزی جز چند ساختمان و چند کارمند برای حوزهٔ علمیهٔ قم باقی نخواهد ماند و نجف، یگانه حوزهٔ دوران برای تشیع می‌شود.



## گفتم اگر شهید مطهری بود

«علی مطهری»

رحلت فقیه عالی قدر آیت‌الله حسینعلی منتظری ثلمه‌ای در اسلام وارد کرد که هیچ چیز جایگزین آن نیست. آیت‌الله منتظری نزدیک‌ترین دوست و یار شهید آیت‌الله مطهری بود. این دو بزرگوار ۱۱ سال در مدرسه فیضیه هم‌مباحثه بودند، هشت سال شاگرد مرحوم آیت‌الله بروجردی در فقه و اصول بوده و دو شاگرد برجسته آن مرجع تقلید به‌شمار می‌رفتند. هم‌چنین این دو یار دیرینه در کشف شخصیت امام خمینی و شناساندن آن عزیز به حوزه علمیه قم نقش اساسی داشتند. ۱۲ سال در محضر آن حکیم فرزانه فلسفه الهی را تلمذ کردند و سپس با پایه‌ریزی درس اصول فقه امام خمینی مقدمات مرجعیت ایشان را فراهم کردند و دو شاگرد مبرز امام محسوب می‌شدند.

هر دو بزرگوار چند سالی در درس الهیات شفای ابن‌سینای مرحوم علامه طباطبایی شرکت داشتند و از اولین شاگردان آن مرحوم به‌شمار می‌رفتند، و باز هر دو بزرگوار تابستان‌ها به اصفهان می‌رفته و پای درس نهج‌البلاغه معلم اخلاق و عرفان، مرحوم حاج میرزا علی‌آقای شیرازی می‌نشستند.

شیخ حسینعلی منتظری اصفهانی و شیخ مرتضی مطهری خراسانی آن چنان با هم یکی بودند که گاهی طلاب، منتظری را خراسانی و مطهری را اصفهانی صدا می‌کردند و به گفته آیت‌الله منتظری گاهی که نیاز مالی پیدا می‌کردیم دست در جیب یکدیگر می‌کردیم و بعداً به هم

خبر می‌دادیم.

قبل از انقلاب، آیت‌الله منتظری هرگاه از زندان آزاد می‌شد مستقیماً به منزل ما می‌آمد، شاد و خندان و بدون هرگونه گله‌یی از سختی‌های زندان. معمولاً به ما بچه‌ها می‌گفتند: چقدر انگلیسی بلدید و شروع می‌کردند به احوالپرسی به زبان انگلیسی. گاهی آیه قرآن یا حدیث می‌خواند و معنی آن را از ما می‌پرسید. هر وقت خواهر کوچک ما را می‌دید، می‌گفت این عروس من است. شهید محمد منتظری نیز زیاد به منزل ما می‌آمد و به همین جهت یک بار ساواک به صورت دسته‌جمعی و مسلحانه به منزل ما هجوم آورد برای بازداشت او، اما خوشبختانه در آن جا نبود. گاه که آیت‌الله منتظری تبعید می‌شد آیت‌الله مطهری به هر وسیله ممکن خود را به تبعیدگاه می‌رساند و به دیدارش می‌شتافت، هم‌چنان که در جریان بازداشت آیت‌الله مطهری در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ آیت‌الله منتظری آرام و قرار نداشت.

چند سال پیش در روزهای آخر حصر آیت‌الله منتظری با دریافت مجوز به دیدن ایشان رفتم. اولین جمله‌ای که به من گفت این بود؛ علی، دیدی با من چه کردند؟ دلم فرو ریخت. گفتم اگر شهید مطهری بود این طور نمی‌شد. سخن مرا تأیید کرد و یک ساعت و نیم با من درددل کرد. از وضع خودش در آن سال‌ها و از خاطراتش با شهید مطهری گفت. از جمله مسأله رابطه شهید مطهری با آیت‌الله بروجردی و کدورتی را که میان آن‌ها پدید آمده بود خوب و دقیق توضیح داد و جزئیات حوادث در خاطرش بود.

## در سوگ حسینعلی منتظری

«علی معظمی»

رجال جمهوری اسلامی همه مثل هم می نمودند. اشباحی از پیکره‌ای همه جاگیر که پدرت را و پدران و خواهران و برادران دیگران را دریند کرده بودند. آدم‌هایی که لبخند و غضب‌شان به یک اندازه دلت را می فشرد. این گروه خرد و کلان‌شان چندان تفاوت نمی کرد. نه از این باب که بین‌شان تساوی برقرار بود؛ نه، بلکه از این رو که هیچ وقت نمیفهمیدی بیش‌ترین گزند را از کدام خواهی یافت؛ رئیسی که از بالا دستور می داد، یا پاسداری که در پایین راه می بست. کهنتر و مهتر از این حیث «برابر» بودند.

تنها خاطره متفاوت، از آن «منتظری» بود. در یکی از ملاقات‌های ماهانه قزل‌حصار، وقتی کمتر فحش خوردیم و کسی نگفت در این سرما، یا گرما، که «سگ از خانه بیرون نمی آید شما به چه کار آمده‌اید»؛ وقتی «پاسدارها» سعی می کردند با خانواده‌ها ملایم‌تر برخورد کنند، زمزمه‌ای میان مردم پیچید که: «آدم‌های منتظری برای نظارت به زندان آمده‌اند و باعث این تغییر رفتار شده‌اند».

در میان خاطرات سراسر سیاه آن روزها، این یکی خیلی روشن باقیمانده است. ملاقات زندانیان سیاسی ماهی یکبار بود؛ اگر بخت یاری می کرد و به هر دلیل لغو نمی شد. از تلفن هم خبری نبود. بچه‌ها اگر قد و سن‌شان از حدی بیش‌تر نبود، که این هر بار موضوع مناقشه‌ای می شد که اشک به چشم کودکان زندانیان می آورد، می توانستند به آن سوی کابین بروند و آن چند دقیقه در آغوش زندانی‌شان باشند. ما

فرزندان این «خلاف‌کاران» از فرصت ملاقات به خوبی استفاده می‌کردیم برای قاچاق سیگار که همیشه مشتری‌ای در آن سو داشت. سیگار البته تنها چیزی بود که خانواده خطر می‌کرد به بیچه بدهد و من یکبار در این عملیات قاچاق دستگیر و «تنبيه» شدم و تا ماهها از ملاقات آن سوی کابین محروم. تهدیدهای هر باره پاسداری که جرم سنگین‌ات به یادش مانده بود هم جای خود داشت.

خاطره دخالت آدم‌های منتظری برای من به روشنی باقی ماند، چون ملازم لغو این محرومیت بود.

بعدها یکه‌بودن منتظری در موضع‌گیری در برابر کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت نشان داد که این مرد تا چه حد آماده است در راه آن چه درست می‌داند هزینه کند. او انقلابی‌ای بود که به آن چه آرمان انسانی انقلاب می‌دانست وفادار ماند. به قول دوست عزیز، او تجسمی شد از آن چه اخلاق انقلابی باید باشد.

چشم‌پوشی از بالاترین مراتب قدرتی که می‌توانست در تصور بگنجد، و پافشاری بر «حق» به قیمت هر هزینه‌ای که ممکن بود بر خود و خانواده‌اش تحمیل شود، از این انسان شخصیتی یگانه در تاریخ ساخت.

اگر به خاستگاه، پایگاه اجتماعی، طبقه، آموزه‌ها و هر آن چه که قرار بود منتظری را «متعین» کند بنگریم، می‌بینیم که او با اکثر کسانی که خیلی از ما چشم دیدن‌شان را نداریم در این‌ها یک‌سان بود.

اما منتظری ممتاز شد، چون نشان داد که یک انسان چقدر می‌تواند در بند «گذشته‌ها» نماند و با فرارفتن از چنین تعین‌هایی «انسان» باشد و انسان «بشود». یادش گرامی.

«۶۳»

## نگاه بدیع به فقه

«رسول منتجب‌نیا»

به تعبیر حضرت امام، آیت‌الله العظمی منتظری (ره) فقیهی عالقدر و مجاهدی بزرگوار و نستوه بودند و قطعاً جزء مراجع عظیم‌الشان و طراز اول شیعیان محسوب می‌شدند. ایشان از فقهای بزرگ و مجتهدان صاحب نظر و صاحب مبنا بودند. دارای دیدگاه و تفکر فقه حکومتی و نظام یافته بودند. ایشان فقه را مجموعه‌ای که در آن به همه نیازهای جوامع بشری پاسخ داده می‌شود می‌دانستند که دارای نظام‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است و مسائل حکومتی را منطبق با دیدگاه حضرت امام و اندیشه انتخاباتی و اندیشه‌ای که در فرمایشات امام و در قانون اساسی متبلور شده و از آیات قرآن و روایات اهل بیت استنباط می‌کردند. دیدگاه فقهی و اصولی ایشان و حتی نظرات فلسفی و تفسیری ایشان، نگاه ایشان به نهج‌البلاغه، نگاه بدیع، جدید و عمیقی بود. بنابراین در زمینه علمی دارای مقامی بسیار عالی و ممتاز بودند. نوشته‌های ایشان، آثار ارزشمندی که از ایشان در زمینه علوم مختلف باقی مانده است و همین طور شاگردان فاضل و بزرگواری که در درس ایشان پرورش یافته‌اند، خود شاهد و گواه روشنی بر این ادعاست. مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره) از لحظه اول قیام حضرت امام (ره) همچون بازویی پرتوان، در اختیار امام بودند و به صورت مشاوره امین و یار و ناصری قدرتمند، امام را حمایت می‌کردند و در آن زمانی که رژیم ستمشاهی سوء قصدی نسبت به حضرت امام در سر پروراند،

مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره) با همراهی جمعی دیگر از علمای حوزه، نامه ۱۲ امضایی را مبنی بر مرجعیت حضرت امام به امضا رساندند و در واقع علاوه بر تأیید علمی و اجتهادی حضرت امام، از جان امام محافظت و صیانت کردند. مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره) از روزهای نخستین حرکت اسلامی با شجاعت و شهامت در برابر رژیم پهلوی ایستاد و در سخنرانی‌ها، خطبه‌های جمعه، بیانیه‌ها و در میان درس فقه و اصول، به شدت به رژیم حمله و اعتراض و مبارزان، زندانی‌ها و تبعیدی‌ها و طلاب انقلابی را حمایت کرد تا زمانی که ایشان را تبعید کردند. سال‌ها در تبعید و در گوشه سلول انفرادی و بندهای عمومی زندان به مبارزه خود ادامه داد. حتی در زندان هم از تدریس و پرورش شاگردان کوتاهی نمی‌کرد و تا پیروزی انقلاب اسلامی در کنار امام و در خدمت مردم بود و انقلاب با مجاهدت و همت حضرت امام و مجاهدات و همکاری علما و انقلابیون به پیروزی رسید. پس از پیروزی انقلاب، ایشان در شورای انقلاب و سپس در مجلس خبرگان به ساختار نظام پرداخت و تلاش‌های زیادی برای اداره کشور و تصویب قانون اساسی و سایر بخش‌های نظام اعمال کرد. مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (ره) در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی سهم بسزایی را ایفا کرد و نقش بسیار مؤثری داشت و به نظر من، نظام و انقلاب و ملت ما، به شدت مدیون و مرهون بزرگانی چون آیت‌الله العظمی منتظری است. در درس مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری نیز شاگردان مبرز، مجتهدان و فضلالی بنامی پرورش یافتند و امروز هر کدام از آنها منشأ آثار و برکاتی هستند. یکی از افتخارات مرحوم

آیت‌الله العظمی منتظری (ره) شهادت شهید بزرگوار مرحوم  
حجت‌الاسلام والمسلمین محمد منتظری است که از شهدای ۷۲ تن در  
دفتر حزب جمهوری اسلامی بود و از چهره‌های شاخص و سابقه‌دار  
در انقلاب و از نیروهای صاحب‌نظر، شجاع و توانمند محسوب می‌شد.  
شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین محمد منتظری یکی از سندهای  
افتخار نظام و افتخارات بیت شریف آقای منتظری محسوب می‌شود.

« ۶۴ »

## و در نماز عشق چه خواندی؟

«سید عطاءالله مهاجرانی»

آیت‌الله العظمی منتظری درگذشت. چراغ عمری سرشار از افتخار و مهر و مردم‌دوستی و آزادیخواهی به ظاهر خاموش شد. صدای گرم و صمیمانه‌ای که از جنس صداقت و وفا بود، دیگر به گوش نخواهد رسید. مرجعی که پناهگاه مردم بود و ملجأ آنانی که بر تن و روح خود زخمی از استبداد داشتند، دم فرو بست.

با اطمینان می‌توان گفت که کارنامه عمر آیت‌الله العظمی منتظری، کارنامه‌ای بی‌نظیر است. او عدالت و حقیقت‌خواهی و حق‌گویی را به عنوان محور و مدار زندگی خویش انتخاب کرد و همه عمر او هزینه‌های سنگینی بود که با روی باز و تبسم تحمل کرد. هیچگاه تسلیم ستم نشد، اما تحمل کرد. حکیم بود و استطاعت صبر داشت.

در دوران حکومت فاسد پهلوی از این زندان به آن زندان کشانده شد. شش ماه حبس انفرادی را تحمل کرد، بسیار شکنجه شد تا به تعبیر از غندی، بازجوی جنایتکار ساواک، خمینی دیگری تحقق نیابد. یک بار او را از تبعید در شهر سقز کردستان به زندان اوین بردند. در هر شهری که تبعید بود، حضور او اسلام و مسلمانی را که سرشار از مهر و محبت و تواضع بود، نشان می‌داد. در دوران زندان به تدریس فقه و فلسفه پرداخت و تمام علمای دین که هم‌بند او بودند، از حضور ذهن و تسلط او بر اسفار و متون فقهی به شگفتی می‌آمدند. او اگر از نهج البلاغه سخن می‌گفت، سخنش تشریفات نبود، دستش در تمام عمر به خون کسی



آلوده نشد. غباری از کلمات او بر خاطر پیراسته‌ای نشست...  
 او تبدیل به حجت مسلمانی ما و معیار سنجش دیگران شد. انسانی  
 که تمام عمر حق جو و حق خواه است، خود تبدیل به معیار می‌شود.  
 انسان‌هایی هستند که در زندگی به اعتبار آنچه از قدرت و ثروت  
 می‌اندوزند، قدر و قیمت می‌یابند، آیت‌الله منتظری با آنچه از دست داد،  
 ارزشی تاریخی آفرید. او با رفتارش و اندیشه و سخنش نشان داد، در  
 برابر عدالت هر امر دیگری از جمله قدرت و حکومت بی‌ارزش و  
 بی‌اعتبارست.

تفحص او در متون فقهی و اصولی و حدیث و تفسیر و فلسفه و  
 منطق مثال‌زدنی است. چه کسی می‌تواند دشوارترین مباحث را مثل او  
 آن قدر روان و آسان بیان کند؟ همان دروس منظومه را که در دوران  
 حبس خانگی برای فرزندان و نوه‌هایش گفته است، بشنوید. فرزندان و  
 نوه‌هایی که سهمشان در ماه‌های گذشته حبس و هتک بود.

بصیرت همان بود که آیت‌الله منتظری داشت. درست است که  
 رسانه‌های دولتی و حکومتی هنوز حتی پس از رحلتش از بغض و  
 هتک خالی نیستند، حتماً هیچگاه از رسانه حکومتی رحلت او به عنوان  
 عزای عمومی اعلام نخواهد شد، اما در ژرفای جامعه نام و یاد آیت‌الله  
 منتظری با وجدان ملت ایران و تمام آزادیخواهان و انسان‌دوستان  
 آمیخته شده است. شعار دانشجویان دانشگاه علم و صنعت:

منتظری زنده است - مرجع پاینده است

گوشه‌ای از بروز و ظهور وجدان عمومی ملت ایران است. مردم  
 خود، دانشجو و دانش‌آموز و کارمند و کارگر، زن و مرد و پیر و جوان

بایست یاد و نام او را گرامی دارند، نام و یاد او پاسداشت آزادی و مردم‌دوستی و محبت است.

بیش از همه از مراجع عظام تقلید و عالمان وارسته دینی و دانشگاهیان انتظار می‌رود، در این سوگ عظیم سخن بگویند. حکومت بی‌تردید پریشان و سرگردان خواهد بود که با تشییع جنازه ایشان چه کند. سال‌ها پیش وقتی آیت‌الله منتظری از زندان شاه آزاد شده بود، امام خمینی در پیامی برای ایشان نوشتند:

«جنایتکاران به شما و ملت، از سایه شما رجال عدالتخواه

می‌ترسند.»

آن واژه‌ها همچنان باقی‌ست. تا استبداد زنده است، نام و یاد آیت‌الله منتظری مثل چراغی می‌سوزد. مثل آیه نور شعله می‌کشد و راه را نشان می‌دهد. در روزگاری که تحریف دین و ارزش‌ها مهمترین فتنه است و آدمکشان - گزارش جوان‌کشی‌شان را در زندان کهریزک اعلام کردند - با امامان معصوم سنجیده می‌شوند و منتقدان و مخالفان هتک می‌شوند و تهدید به زندان و طرد ... نام آیت‌الله منتظری یک حجت است که اسلام و مسلمانی روایت دیگری دارد بری از قتل و آزار و حبس و شکنجه و دروغ و خرافه.

تو در نماز عشق چه خواندی

که سال‌هاست

این شحنه‌های پیر

از مرده‌ات هنوز پرهیز می‌کنند؟

« ۶۵ »

## راهی که باید تا پایان پیمود

«عبدالله مهتدی»

آیت‌الله منتظری در ابراز مخالفت‌هایش با خشونت‌های دهه شصت در میان پایوران نظام جمهوری اسلامی تقریباً کاملاً تنها بود و نه از میان روحانیت و روشن‌فکران حکومتی، نه از دولت‌مردان، و نه حتی از میان آنان که بعدها تحت عنوان اصلاح‌طلبان از زیاده‌روی‌های رژیم شکوه آغاز کردند، کسی به حمایت‌اش برنخواست. او که با شروع جنبش دموکراسی خواهی اخیر ایران صراحتاً و با شهامت به دفاع از مردم و حقوق آن‌ها برخاست در ماه‌های پایانی عمر بسیاری از تابوهای نظام جمهوری اسلامی را شکسته و خطوط قرمز آن را درنوردید، بی آن که به عقاید دینی خود خیانتی کرده باشد.

بامداد بیست و نهم آذرماه خبر فوت آیت‌الله منتظری در ایران و همه جهان پخش شد. مرگ او، همان طور که انتظار می‌رفت، واکنش‌های گسترده‌ای را در جامعه، در میان موافقان و مخالفان نظام حاکم و در طیف وسیعی از گرایش‌های متفاوت برانگیخته و همگان را به ارزیابی و سنجش نقش وی در تاریخ سیاسی معاصر ایران واداشته است. [ ... ]

منتظری خود از بنیان‌گذاران نظام جمهوری اسلامی و از واضعان و شارحان نظریه ولایت فقیه بود، اما چندان طول نکشید که با عملکرد نظامی که خود به جد در شکل‌گیری‌اش کوشیده بود اخلاقاً در تناقض افتاد. او که به اصول و ارزش‌های اخلاقی انسانی پای‌بند بود و در نظام

دینی و ولایت فقیه جامعه‌ای آرمانی را جستجو می‌کرد، به زودی دریافت که خود این نظام به مظهر شر و فساد و خبثات و جنایت تبدیل شده‌است. او که خود در مجلس خبرگان قانون اساسی به دفاع فقهی از نظریه ولایت فقیه پرداخته و راه را از لحاظ نظری برای عروج استبداد مذهبی کامل گشوده بود، به زودی با عملکردهای این نظام و خشونت‌ها و نقض‌های فاحش حقوق بشر که وجدان‌اش را آزار می‌داد، از در مخالفت درآمد. این مخالفت و واگرایی طی سال‌ها چندان پیش رفت که سرانجام و در ماه‌های آخر حیات خود اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه را کاملاً رد کرده و از دیدگاه مذهبی از مظاهر بارز شرک خواند. منتظری حتی از لحاظ شخصی و اخلاقی از این هم پیش‌تر رفته و بابت نقشی که در بر سر کار آوردن این نظام ستم‌گرایفا کرده بود از مردم پوزش طلبید. منتظری در دهه شصت، که به درست نام دهه وحشت بزرگ به خود گرفته است، زبان به اعتراض نسبت به شکنجه و خشونت و بد رفتاری با زندانیان سیاسی و اعدام‌های گسترده گشود و تلاش کرد با انجام اقداماتی که اکثراً هم پنبه‌هایش از سوی حافظان راستین نظام دوباره رشته می‌شد، به اصلاح وضع بپردازد و چه بسا جان‌هایی هم که از مرگ رهانید. ضمن همین تلاش‌ها او در نامه‌هایی که به خمینی نوشت وی را به انجام اعمالی که «روی رژیم شاه را سفید کرده است» متهم کرد. همین کافی بود تا گردونه ماشین جهنمی نظامی که ادعای اولو‌هیت می‌کرد و در عمل میدان تاخت و تاز ریاکاران و مال‌اندوزان و شکنجه‌گران شده بود او را نیز درنوردد و به عنوان ساده‌لوحی که نمی‌داند «مصلحت نظام» را چگونه باید حفظ کرد بی‌رحمانه از قدرت کنار زند و درهم

بگوید. بعدها هم پس از اعتراض به صلاحیت «ولیّ فقیه» بعدی که دیگر نه کاریزما و اتوریته معنوی و نه اعتبار دینی خمینی را داشت، برای مدت پنج سال نیز در حبس خانگی نگاه‌اش داشتند.

طرفه این‌که طردکنندگان و تحقیرکنندگان او، صاحبان قدرتی که زمانی در اوج نخوت و رابه خاطر اعتراض به بی‌عدالتی‌های حاکمیت به خیال خود برای همیشه به دست فراموشی و انزوا می‌سپردند، اکنون در حضيض ننگ و بدنامی، رانده و طرد شده، در حصر خودساخته «بیت» خویش دارند از شدت انزوا به خفگی دچار می‌شوند و با چنین وضع رقت‌انگیزی است که دیر یا زود باید صحنه را ترک کنند و حال آن‌که این اوست که به یمن جنبش دموکراسی خواهی و ضداستبدادی که چشم‌های میلیون‌ها را بر روی واقعیت این رژیم گشوده و آن‌ها را به بازبینی کل تاریخ این نظام رهنمون شده است، در قلوب مردم جای خود را باز کرده است. همین افلاس اخلاقی و انزوای کشنده سردمداران حاکمیت است که وادارشان ساخته برای نجات خود به صحنه سازی سوزندان عکس بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی روی آورند و حال آن‌که با این کار در واقع دارند آخرین بقایای حرمت خمینی در میان پیروانش را نیز به حراج می‌گذارند.

برخلاف خمینی که [ . . . ] فقدان وفا و عهد را لازمه «حفظ نظام» می‌دانست و آن را به فرهنگ غالب در جمهوری اسلامی تبدیل کرد، منتظری برعکس سادگی و صداقت و شهامت اخلاقی را ارزش‌های آرمانی خود می‌دانست و آن‌جا که نظریه ولایت فقیه خود او با این ارزش‌های ساده و در عین حال بنیادی انسانی در تناقض افتاد، او نظریه

را به سود ارزش‌های انسانی و انهاد. انسانیت و ارزش‌های اخلاقی انسانی در نظام جمهوری اسلامی چنان گوهر نادری است که همگان وجودش را نزد ایشان، که انصافاً کم هم نبود، به راستی مغتنم شمردند. اقبال و احترام همگانی به منتظری بیش از آن که الزاماً نشانه موافقت با عقاید ایشان باشد، به معنای ارج گذاشتن به هنجارهای اخلاقی و رفتارهای اوست.

منتظری در ابراز مخالفت‌هایش با خشونت‌های دهه شصت در میان پیوران نظام جمهوری اسلامی تقریباً کاملاً تنها بود، و نه از میان روحانیت و روشن‌فکران حکومتی، نه از دولت‌مردان، و نه حتی از میان آنان که بعدها تحت عنوان اصلاح‌طلبان از زیاده‌روی‌های رژیم شکوه آغاز کردند، کسی به حمایتش برنخاست، سهل است که اکثراً با تحقیر و توهین و محدودیت‌ها و حصرش هم‌صدا شدند؛ و اگر در آن موقع نه جزو گرداندگان یا تأییدکنندگان آن حرکت، دست کم جزو خاموشی‌گزینان عافیت طلب بودند. اما منتظری که با شروع جنبش دموکراسی خواهی اخیر ایران صراحتاً و با شهامت به دفاع از مردم و حقوق آن‌ها برخاست، هرگز شخصیت‌های اصلاح‌طلب را که امروزه با جنبش سبز تداعی می‌شوند مورد شماتت علنی قرار نداد، هرگز برخورد‌هایش را شخصی نکرد و ستم‌هایی را که بر خود رفته بود ملاک تعیین سیاست‌هایش قرار نداد، بلکه بزرگی کرده و آنان را با گذشت و دل‌سوزی در پناه حمایت معنوی خود پوشش داد و برای آنان و جنبش نیز از دیدگاه مذهبی خوراک نظری تأمین نمود و به این ترتیب آنان را بدون هیچ فشاری بلکه با رغبت و نیاز خودشان به تدریج به دوستان و

میریدان و پیروان خود بدل کرد. بدین سان او نیز انتقام خود را گرفت، اما نه با به دل گرفتن‌های شخصی بلکه با آتش زدن به خرمن استبداد، آن طور که شایسته هر خردپیشه سیاسی است.

منتظری در ماه‌های پایانی عمر خود از نفس‌های گرم جنبش دموکراسی خواهانه و مردمی نیروئی تازه یافته و با وجود کهولت، با صراحت و شفافیتی بیش از پیش در نقد ولایت فقیه آستین بالا زد و با [...] شرک خواندن اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه، با انتقاد از خود و پوزش‌اش از مردم به خاطر وضعی که خود را در خلق آن سهم می‌دانست، با نقد و نفی محاکم فرمایشی و شکنجه‌ها و زندان‌های جمهوری اسلامی، با بی‌اعتبار اعلام کردن اعترافات به زور گرفته شده و اکثراً دروغین و محاکم فرمایشی متعاقب آن‌ها، با به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و آزادی برای همه و نفی خودی و غیر خودی یعنی یکی از پایه‌های اصلی بقای نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان یک نظام آپارتاید مبتنی بر اقصاء ممتاز مافوق مردم، با به رسمیت شناختن حقوق شهروندی بهائیان، با دفاع از حقوق زبان‌های مادری گوناگون در ایران، با اصل قرار دادن رأی مردم به عنوان مبنای مشروعیت حکومت‌ها، با تقدس زدائی از خمینی در معرکه گردانی اخیر رژیم کودتا و نتیجتاً باز کردن راه برای یک بررسی عقلانی و مدنی بر سر این موضوع، با اشتباه خواندن اشغال سفارت آمریکا و هم‌چنین با محکوم کردن اعدام احسان فتحیان و دفاع از جان یک مبارز کرد که با کومه‌له هم تداعی می‌شد و شکستن تابوی دفاع از یک «محارب‌گرد»، یعنی کاری که هنوز هیچ کدام از رهبران جنبش سبز در داخل جرأت‌اش را نکرده‌اند، در واقع

بسیاری از تابوهای نظام جمهوری اسلامی را شکسته و خطوط قرمز آن را درنوردید، بی آن که به عقاید دینی خود خیانتی کرده باشد.

متأسفانه منتظری چندان نزیست که کار را به آخر برد و به عنوان مرجعی که در خود توان نظری و شهادت اخلاقی کافی می‌دید یک‌سره جدائی کامل دین و دولت را اعلام کرده و به این ترتیب این گره کور فکری را برای مؤمنان به تمامی بگشاید و نه در محدودهٔ نخبگان بلکه در مقیاس اجتماعی نشان دهد که می‌توان دین‌دار بود و در عین حال از جدائی دین از دولت طرف‌داری کرد. اما نتیجه و میراث کار سال‌ها و ماه‌های اخیر او، بر متن جنبش بزرگ دموکراسی خواهی کنونی ایران و نیاز غیر قابل صرف‌نظر کردن جامعهٔ ایران به حل معضل حاکمیت دینی، بدون تردید در راستای خدمت به حل این عقدهٔ ناگشودهٔ جامعه ایران خواهد بود. این راه را باید تا آخر پیمود.

فوت آیت‌الله منتظری را به فرزندان و بازماندگان و پیروان ایشان تسلیت می‌گوییم.



« ۶۶ »

## حجت مسلمانی من

«بهزاد مهرانی»

ای فقیه از بهر الله علم عشق آموز تو  
زانکه بعد از مرگ حل و حرمت و ایجاب کو

(مولانا - کلیات شمس)

بهرام بیضایی فیلمنامه‌ای نوشته است با عنوان «روز واقعه» که توسط شهرام اسدی در قالب فیلم بلند سینمایی تصویر شده است. داستان، ماجرای جوانی نصرانی است که در جریان عروسی خود با «راحله» ندایی می‌شنود که او را به یاری فرا می‌خواند. جوان نصرانی در پی این ندا، بیابان به بیابان و واحه به واحه به جست‌وجو برمی‌خیزد تا عصر عاشورا به صحرای کربلا می‌رسد. جنگ پایان یافته است و او حقیقت را در زنجیر و پاره پاره بر خاک و بر سر نیزه‌ها می‌بیند. پس از بازگشت به عروسی، در پاسخ به مردم و مهمانان که از او علت این برآشفتگی و ترک مراسم عروسی را می‌پرسند می‌گوید: «همه حجت مسلمانی من حسین بن علی است».

از خواب که برخاستم طبق عادت مألوف سری به فضای مجازی زدم تا از اخبار روز مطلع شوم.

«آیت‌الله حسینعلی منتظری درگذشت.»

تا لحظات زیادی اشک و بی‌تابی رخصت سر زدن به خبرگزاری‌ها و مطلع شدن از صحت و سقم خبر را از من گرفت. متأسفانه خبر درست بود.

آیت‌الله برای من و بسیاری، سمبل اخلاق‌مداری و شرافت در عالم

سیاست است. عالم سیاستی که در آن بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی حاضر به قبول و پذیرش خطای خود نیستند، او همواره بزرگ‌ترین منتقد خویش بود. ایشان در چند قدمی تکیه‌زدن بر مسند بی‌رقیب قدرت مطلق در اعتراض به اعدام‌های سال ۱۳۶۷، لقای قدرت را به عطایش بخشید و از گفتن سخن حق دریغ نکرد. آیت‌الله، بصیرت در نظر را با شجاعت در عمل پیوند زد. پیوندی که ارمغان‌اش سال‌ها حصر خانگی و بیش از بیست سال خانه‌نشینی بود. او با صراحت اعلام داشت که مرادش از جمهوری اسلامی و تئوری ولایت فقیه که خود از بنیان‌گزاران آن به شمار می‌رفت، این نبود که امروز به آن رسیده‌ایم. گفت که تسخیر سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸ منفعتی برای مردم ایران به دنبال نداشته است. اشغالی که او از مدافعان آن بود. ایشان گفت که مرادش از ولایت فقیه نوع حکومتی بوده است که رهبرانش با رأی مستقیم مردم مشروعیت می‌یابند. او به دربند کشیده‌شدن زندانیان سیاسی و عقیدتی همواره معترض بود. از حقوق اقلیت‌ها سخن می‌گفت. از تضییع حقوق شهروندی بهائیان و دیگر اقلیت‌های دینی ابراز ناراحتی می‌نمود و برای نخستین بار در تاریخ فقه به جای حقوق مؤمنان از حقوق بشر سخن بر زبان آورد. او نگران آن نبود که گذشته سیاسی و علمی و فقهاتی خود را با بیان نظریات جدید و متفاوت از گذشته خود، به چالش و نقد بکشاند.

برای نسل جوانی چون من که دین‌داری‌اش، مدیون منابر و مساجد فقها نیست، آیت‌الله منتظری یک استثنا است.

برای نسل من که دین و میراث معنوی‌اش را وام‌دار بزرگانی چون مولانا و سنایی و حافظ و غزالی و ... است، فقیه همان است که «لقمه

شبهه» (۱) می خورد و «پشمینه پوشی تندخو» (۲) است که بویی از عشق نشنیده و همه نصیحت و وصیت اش آن است «که عشق مبارز» (۳). هم اوست که در انبان اش جز «عجب و نماز» (۴) هیچ نیست و کار و کسبش همه «حل و حرمت و ایجاب».

در این میان اما آیت الله منتظری نادره ای کم نظیر است. او است که فقه اش راه بر عشق نبسته است و تفقه اش به دنبال کرامت انسان و حقوق بشر روان است. برای نسل من که امتزاج نامیمون دین و دولت، حرمت معنویت - که ذات دین داری است - را مشوّش کرده است و کارآمدی دولت را مخدوش، آیت الله نوید دهنده سرزندگی اخلاق و معنویت است.

مانند جوان نصرانی تازه مسلمان شده فیلم «روز واقعه» باید بگویم:  
«حجت مسلمانی من آیت الله حسین علی منتظری است.»  
روحش قرین رحمت پروردگار باد.

سه شنبه ۱ دی ۱۳۸۸

#### پی نوشت:

- (۱) صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد  
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف - «حافظ»
- (۲) پشمینه پوش تندخو کز عشق شنیدست بو  
از مستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند - «حافظ»
- (۳) اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز  
پیاله ای بدش گو دماغ را ترک کن - «حافظ»
- (۴) زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز  
تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد - «حافظ»

« ۶۷ »

## پیراهن سبز یوسف

«ش. مهرمش»

خبر رفتن آیت‌الله منتظری تکان‌دهنده و باورنکردنی بود... صبح بود که خبر را شنیدم. تکان خوردم. باور نکردم. منبع موثق بود؛ باور کرده بودم ولی نمی‌خواستم بپذیرم! قرار نبود او برود... قرار بود بماند و صبح پیروزی را ببیند...

پدرم که همه این سالها به ایشان عقیده داشت و حتی هنگام حیات آیت‌الله خمینی مقلد آیت‌الله منتظری بود سالها پیش یک روز که من از توهینهایی که از دوستان ناآگاهم نسبت به آیت‌الله منتظری شنیده بودم خشمگین بودم، برایم خاطره‌ای تعریف کرد. او گفت که در اوایل آن سالهای سیاه که آن نامهربانیها با این مهربان عزیزمان شده بود و دوستانشان ایشان خیلی ناامید و درمانده شده بودند به کتاب خدا پناه برده، نیت کرده و آنرا گشوده؛ اشک در چشمانش جاری شده:

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ كَتُوبَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾، پس وقتی او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند (چنین کردند) و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی‌دانند با خبر خواهی کرد.

آیه نوید پیروزی بود، هر چند پیروزی که بعد از سالها سختی و زندان و تهمت و بدنامی به دست می‌آید، اما بالاخره بدست می‌آید و همین اتفاقها هم افتاد. منتظری که از دوستانش ضربه خورده بود

( کسانی که به او نزدیک بودند و می دانستند که او هیچ کدام از آنها که می گفتند نیست بخاطر مصلحت خودشان به او ظلم کردند و به خیال خودشان گفتند که یوسف را در چاه می اندازیم و بعد توبه می کنیم و خوب می شویم!) و به چاه افکنده شده بود، به حصر دچار شد. سالها بدترین تهمتها را به او زدند. سالهای طولانی و سختی بود. سن من به اوایل آن سالها قد نمی دهد. اما از وقتی که به یاد دارم اندوه مظلومیت جانکاه او خانه ما را بیت‌الاحزان کرده بود.

اما این روزها فرق می کرد. این روزها بوی پیراهن یوسف و نوید پیروزی از دور به مشام می رسید. در این روزها خیلی‌ها به اشتباه خود پی برده بودند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم به ظلمی که -ولو فقط با سکوت خود- در حق این عزیز مظلوم کرده‌اند معترف بودند و مجدداً به سوی او دست دوستی دراز می کردند و البته آیت‌الله منتظری هم یوسف‌وار دست آنها را به گرمی فشرده بود و آنان را بخشیده بود و کوچکترین گله‌ای از هیچ یک از آنها نکرده بود و بدی هیچ کس را به رویش نیاورده بود و فقط به اصلاح خداپسند حکومت با کمک همدیگر تأکید کرده بود.

﴿ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾  
(یوسف) گفت امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.

و مسلماً با پیروزی جنبش سبزمان آنهایی که هنوز لجاجت می کردند به زودی مجبور می شدند به گناه خود اعتراف کنند تا وعده خدا به یوسف و دوستانش به طور کامل انجام شود.

و ناگهان در اوج این روزها او تنهایمان گذاشت و رفت. قبول دارم خیلی خسته شده بود. اما نمی شد چند روز بیشتر پیشمان بماند؟  
 نفهمیدم چطور فردا شد. هنوز هم ناباور بودم. ساعت هشت از دوستی که نزدیک بیت بود جویای شرایط شدم. گفت که صدای «عزا عزا است امروز» کوچه را برداشته. بالاخره خودم را حدود ساعت هشت و نیم رساندم به بیت. خیابان ساحلی مملو از جمعیت بود. من اما از طرف صفائیه رفتم و کوچه هنوز جا داشت. جوانی جمعیت کوچه را برای شعار دادن رهبری می کرد: «یا حسین میرحسین». جالب بود که مردها همراهی می کردند ولی زنها زیاد نه! احتمالاً قمی بودند و تابحال در چنین تجمعاتی شرکت نکرده بودند. ولی ما که دانشجو هستیم و حسابی آبدیده شده ایم، نرسیده شروع به فریاد زدن کردیم. زنها اول کمی نگاهمان می کردند. بعد کم کم جوابها بلندتر شد: «این ماه ماه خونه، یزید سرنگونه»... (ان شاء الله).

پیکر پاک ایشان رسید. دوست داشتم گریه کنم ولی جایش نبود. باید قوی می بودم. اگر زینب به جای روشنگری گریه می کرد ما امروز کربلا را نمی فهمیدیم. نمی دانم فریادهای بلند یک دختر که از عمق وجودش برمی آمد و دستی که چهار، پنج ساعت مستمر پارچه سبز رنگی را بالا نگه داشته بود چقدر روح آن عزیز را شاد می کرد، اما مطمئنم که بی تأثیر نبود. در آن جمعیت عظیم که به معنی واقعی، اقشار مختلف مردم از نقاط مختلف ایران در آن حضور داشتند، برای من گهگاه دیدن دوستان و اقوامی که باور حضورشان در آن جمع واقعاً سخت بود التیام بخش درد مظلومیت آن عزیز کوچ کرده بود. حضور روحانیون (ملبس و یا

بی لباس) هم قابل توجه بود.

به سمت حرم حرکت کردیم. استقبال خوب اکثریت جمع از شعارهای سیاسی از همان اوایل صبح، مراسم تشییع را به یک راهپیمایی سیاسی تبدیل کرده بود که البته بی تناسب هم نبود؛ این صدای آیت الله منتظری بود که سالها هنگام حیاتش گوش شنوایی نیافته بود و حالا پس از مرگش از حنجره بغض آلود ما دوستانش انعکاس می یافت: «وصیت منتظری پایان این دیکتاتوری»، «منتظری مظلوم راهت ادامه دارد»... گلوی او سوتکی شده بود به دست ما کودکان گستاخ و بازیگوش!

با اینکه تقریباً در جلوی جمعیت تشییع کننده بودیم به داخل حرم راه پیدا نکردیم. حرم از قبل مملو از جمعیت مشتاقان شده بود. بعد از نماز همراه با جمعیت به سمت میدان شهدا حرکت کردیم. نیروی انتظامی در چند جای مسیر مثل میدان شهدا که تقاطع است سعی می کرد به جمعیت بقبولاند که تشییع تمام شده و باید به خانه ها برگردند. پیکر پاک آن مرد مظلوم دیگر با ما نبود ولی انگار جمعیت عزادار هنوز توانایی باور این اندوه را نداشت؛ شعارها هنوز با قدرت تمام ادامه داشت. بدون توجه به حرفهای پلیس جمعیت به سمت خیابان ساحلی (شهید محمد منتظری) حرکت کرد. در پیاده روها جمعی از مردم ایستاده بودند و ناباورانه به ما نگاه می کردند که فریاد می زدیم: «ترسید نترسید ما همه با هم هستیم»، «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن»، «ایرانی باغیرت حمایت حمایت»... گاهی برخی از آنها به جمعیت می پیوست و همصدای ما می شد. ترس مردم قم که سالها در

خفقانی باورنکردنی زندگی کرده بودند و حاصل زندگی آنها در قم بیش از هر چیز دیگری محافظه کاری و دورویی و سکوت و خودخوری در جمع و جامعه و فریاد زدن فقط در خفا بود کم کم می ریخت. با چشمان خود می دیدند که ما هم مثل آنهایم فقط با توکل به خدایمان قدرت شکستن پوستهٔ مصلحت طلبی را پیدا کرده ایم. فکر می کنم حضور گستردهٔ سبزه های قم هم خیلی مؤثر بود. ما که با تیپهای اکثراً تابلویمان شاید بیشتر از مردم شهرهای دیگر از لحاظ ظاهری به هم شهری هایمان شبیه بودیم (دختران چادری و پسران ریشو و بعضاً پیراهن های روی شلوار افتاده! ظاهرمان اوایل مراسم کمی مهمانانمان را ترسانده بود. مردان عزادارمان را با لباس شخصی ها اشتباه گرفته بودند و فکر کرده بودند که جلوی ما نمی شود شعار داد...) بیشتر به ریختن این جو وحشت و ترس کمک می کردیم. گروهی از قمی های جوان و میانسال در بین جمعیت در حال بحث بودند؛ آنها که معلوم بود مثل من از دیدن این جمعیت بی نظیر و بی پروا در قم به وجد آمده اند خاطراتشان را از سابقهٔ تجمعات گستردهٔ قم تعریف می کردند و به اتفاق، هم عقیده بودند که قم تاکنون چنین جمعیتی را به خود ندیده.

شعارهایی که من در تجمع شنیدم با وجود تند بودن بیشترشان مناسب و خوب بود. شعارها با این که متصدی خاصی نداشت ترکیب جالبی بود از شعارهای مربوط به غم از دست دادن این مرجع عزیز، مسائل مربوط به ماه محرم و مسائل مذهبی و البته شعارهای همیشگی جنبش سبز که برای جوّ قم و بیدار کردن وجدان برخی مردم مذهبی و مؤمن و در عین حال فریب خورده و ناآگاه قم بسیار مفید بود.



شعارهایی مثل «الله اکبر، بسیجی باغیرت خواهرشو نمی زد»، «نصر من الله و فتح قریب، ما اهل کوفه نیستیم پول بگیریم بایستیم»، «تجاوز توی زندان، اینم بود توی قرآن؟»، «این ماه ماه خونه، یزید سرنگونه»، «یا حضرت معصومه، منتظری مظلومه»، «پیرو راه حسین، منتظری میرحسین»، «بسیجی واقعی، همت بود و باکری»، «مراجع مراجع، هیئات منّا الذلّة»، «عکس امام رو نیزه‌هاست، مرگ بر این حکومت عمروعاص»، «درود بر خمینی، مرگ بر دیکتاتور»، «اگر امام حالا بود، شک نکنید با ما بود»، «اگر امام زنده بود، تو حصر خانگی بود» و بسیاری شعارهای دیگر، دروغهایی که رسانه‌های دولتی به برخی مردم سنتی قم دربارهٔ ضد دین بودن سبزه‌گفته بودند را به خوبی آشکار می‌کرد. در کل هرچند برخی از دوستان و دشمنان گفتند که شعارها ساختارشکنانه بوده ولی من منظورشان را نمی‌فهمم. [ . . . ]

بگذریم...

به خیابان ساحلی که رسیدیم حدود ساعت دوازده بود. هنوز جمعیت نسبتاً زیاد بود و با وجود خستگی فراوان انگار کسی هنوز قصد رفتن نداشت، کم کم به نظر می‌رسید که تذکرات نیروی انتظامی برای ترک محل بی‌نتیجه است. اینجا بود که گروه کوچکی به اصطلاح بسیجی به جمع ما پیوست و شروع کرد به اجرای نمایشهای تحریک‌آمیز همیشگی‌اش. عکسهای آیت‌الله خمینی و خامنه‌ای را به همراه داشتند. من که چند ساعتی از اخبار به دور مانده بودم یک لحظه فکر کردم شاید در این چند ساعت آیت‌الله خامنه‌ای هم تمام کرده که اینها عکسش را آورده‌اند در مراسم تشییع... وسط جمعیت در خیابان

شروع کردند به نماز خواندن! جوابشان خیلی زود ساخته شد: «محلزون غصبیه، نمازتون باطله». شروع به سنگ پرانی گسترده و از راه نزدیک به سمت ما کردند که در اینجا خیلی از جمعیت به هم ریخت و پراکنده شد. مادری به دختر نوجوانش اصرار می کرد که بس است دیگر بیا برویم، مراسم تمام شده و دختر با خشم و ناراحتی جوابش را می داد: «مادر! حالا یک بار در قم یک تظاهراتی شده! هی می خواهی برویم...» می خواستم جوابش را بدهم که اگر با هم باشیم ما هم می توانیم بارها در همین قم مان تظاهرات برپا کنیم اما سنگی به سرم اصابت کرد و مجبور شدم به سمت کوچه بیت بدوم و پناه بگیرم. فشارها کم کم بیشتر می شد. کمی هم گاز فلفل نوش جان کردیم... حدود ساعت یک بود و کوچه بیت مملو از جمعیت بود. نمی شد تکان خورد. ناگهان جمعیت به طور ناگهانی عقب نشینی کرد. نمی توانستم بینم چه کسانی حمله کرده اند. بنخاطر ازدحام و فشردگی بیش از حد جمعیت امکان حرکت اختیاری وجود نداشت و موج جمعیت مرا با خود می برد. در این لحظات انگار بغض جمعیت منفجر شد، جمعیت ناگهان یک صدا فریاد شد: «مرگ بر [...]! مرگ بر [...]» چند دقیقه ای این شعار ادامه داشت. خودم هم باور نمی کردم چنین شعاری را در قم فریاد زده باشم! در این دقایق بود که بالاخره به اصرار مردهایی که در کوچه بودند و نگران سلامتی ما دخترها بودند (کوچه دیگر تقریباً از زنها خالی شده بود) ما چند دختر باقیمانده هم مجبور به ترک محل و بازگشت شدیم.

اما این روزها حال و هوای قم جور دیگریست. مردم قم در این چند روزی که از آن معجزه غیرقابل پیش بینی گذشته به راحتی در خیابان و

تا کسی سرِ حرف را با غریبه‌ها باز می‌کنند و با هم از خوبیهای آیت‌الله منتظری و علت مخالفت حکومت با او و نیز از ظلمی که به او شده (و ما قمی‌ها بیشتر از همه شاهدش بودیم) حرف می‌زنند و یا سعی می‌کنند به جوانترها از خاطراتشان از این عالم از خود گذشته بگویند... بعد از آن روز سبز، تخت سلطنت حاکمان ظالمی که دوست داشتند فکر کنند و به دیگران بقبولانند که در قم پایگاه مردمی دارند به شدت لرزید و عصبانیت جنون‌آمیزشان از تک تک حرکاتشان بعد از آن روز عیان است. جوّ خفقان قم بعد از بدرقه سبز و باشکوه آن پیر دلسوز واقعاً رو به تغییر است، و ما این را مدیون آن مجاهد عالیقدر هستیم که همه زندگیش و حتی مرگش برایمان پراز برکت بود، و البته مدیون مهمانان عزیز سبزمان که به سبزه‌های قم شهادت حضور دادند. امیدوارم سی آذر آخرین روز سبز قم نباشد... ان شاء الله.

## فقیه حق اندیش و انسان کیش

« مهدی میرقیوم نیا »

محمی الدین عربی، یکه سوار عرصه عرفان می گوید:

«لقد كنت قبل اليوم أنكر صاحبي إذا لم يكن ديني إلى دينة داني  
لقد صار قلبي قابلاً كل صورة فمرعى لغزلان، ودير لرهبان  
و بيت لأوثان و كعبة طائف و ألواح توراة و مصحف قرآن  
أدين بدين الحب أنى توجهت ركائبه، فالحب ديني و ایمانی»

یعنی: پیش از این چنان بودم که اگر دینم با دین و مرام هم صحبتیم  
نزدیک نبود؛ با او به مخالفت برمی خاستم! اما اکنون قلبم چنان شده  
است که پذیرای هر صورتی است، هم چراگاه آهوان، هم دیر راهبان،  
هم بتکده بتها! هم الواح برای تورات، هم مصحف برای قرآن شده  
است. دین من دین حب است که خودم مرکب هایش را راه انداخته ام.  
پس محبت دین و ایمان من است.

۱- در مباحث اصول فقه شیعی، مبحثی با عنوان «مستقلات عقلی»  
مطرح می شود. مراد از مستقلات عقلی آن دسته از اموری هستند که  
نیازی به بیان شرع ندارند مانند خوبی عدالت و بدی ظلم. حکم عقل  
برای اتمام حجت در اینگونه موارد کافی است.

۲- وجود مستقلات عقلی در مبادی فقه شیعه، بیانگر این حقیقت  
است که انسانها مستقل از دین، حقوق مشترکی دارند که به انسان بودن  
انسان مربوط است و نه به دین داری یا بی دینی او! این حقوق «انسان بما  
هو انسان» را حقوق اساسی می نامند.

۳- در جوامع ماقبل مدرن، این حقوق بسیار محدود است و کم توجهی فقیهان به این مهم شاید توجیه پذیر باشد؛ اما با ورود به عصر مدرن، مطالباتی از قبیل آزادی‌های اساسی همانند حق رأی، حق آزادی بیان، حق آزادی قلم و مطبوعات، حق تشکیل اصناف و اجتماع و صدها حق اساسی و مدنی دیگر خود را نشان می‌دهد که پایه اصول جهانی حقوق بشر است. در جهان مدرن این حقوق، در تدوین قوانین اساسی و مدنی کشورها، به دقت مورد توجه قرار می‌گیرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز قانونگذار به هر روی به این حقوق توجه نشان داده است.

۴- فقه باید موضع خود را در برابر این حقوق به روشنی بیان کند. بدیهی است که مقابله و موضع‌گیری منفی صرف نسبت به این حقوق از هر سو که باشد؛ بی معنی، آب در هاون کوبیدن و یادآور طنز دون کیشوت در مبارزه با آسیاب‌های بادی است! دیگر عصر آن گذشته است که از جایگاه یک فقیه، از مقوله مهم آزادی، با قید «کلمه مشئومه آزادی!» یاد کنیم.

۵- نگارنده با نگاه بیرون از فقه (نه نگاه فقیهانه)، بر این باور است که در طول تاریخ فقه (به ویژه فقه الحکومه)، این مستقلات و در نتیجه حقوق مشترک اساسی انسانی، جدی تلقی نشده و دایره آن به حوزه ماقبل مدرن محدود مانده است. دلیل این بی‌توجهی را باید در مبانی جهان‌بینی و اصول عقاید دینی، شیوه زندگی، جغرافیای زیستی و... فقیهان جستجو کرد. به خصوص باید این بی‌اعتنایی به حقوق انسانی را در نگرش آنان به انسان و ارزش‌های مستقل انسانی جست. باز به نظر

نگارنده باید دستاوردهای علوم و به خصوص علوم انسانی را در حوزه مستقالات به رسمیت شناخت.

۶- شاید بتوان گفت که در نیم قرن اخیر، دو فقیه اصولی، بیش از دیگران به فقه سنتی، از نگاه حقوق انسانی توجه نشان داده‌اند. اولی مرحوم آیت‌الله شهید مطهری و دوّمی فقیه والامرتبه آیت‌الله العظمی منتظری که برحسب اتفاق صمیمیتی عمیق بین آن دو عزیز وجود داشت. شاید دلیل توجه این دو بزرگوار به حقوق انسانی، اندیشه‌های کلامی - فلسفی آنان باشد. اگر چه اندیشمندی چون مرحوم مطهری بیشتر اهل کلام و فلسفه محسوب می‌شود تا یک فقیه، اما ایشان در حوزه نظری و در کتاب‌هایی نظیر «علل گرایش به مادیگری» و «عدل الهی» و «اسلام و مقتضیات زمان» خود به این مهم توجه‌ای خاص نشان داده است. کتاب «اقتصاد اسلامی» مرحوم مطهری (که به دلایل غیر موجهی از انتشارش جلوگیری شد)، خود نمونه‌ای کامل از رویکرد انسانی و توجه حقوقی مدرن یک فقیه به مقوله‌ای مانند اقتصاد است.

۷- بی‌شک فقیه متأله مرحوم آیت‌الله منتظری در عرصه نظر و عمل از پیشتازان توجه فقیهانه به حقوق انسان مدرن، یا به بیانی دقیق‌تر، رویکرد انسانی به فقه بوده است. حتی در نظریه‌ای چون ولایت فقیه که بسیاری از فقهای حکومتی، میل به آسمانی کردن آن داشته و نصب الهی می‌دانند؛ از آغاز، ولایت فقیه را مشروط به انتخاب مردمی می‌دانستند. حق تعیین حاکم توسط مردم یعنی به رسمیت شناخت حقوق انسانی. توجه و اهتمام آن مرحوم به حقوق بشر بر کسی پوشیده نیست. به یقین همین نگاه عالمانه و شجاعانه، از او در کنار مرحوم آیت‌الله مطهری

چهره‌ای ماندگار ساخته است که می‌تواند سرمشقی بی‌بدیل برای فقیهان آزاداندیش آینده این ملک باشد. بی‌شک آینده فقاہت از آن اندیشه‌های آیت‌اللہ منتظری است. این است که می‌توان گفت او یکی از زیرک‌ترین فقیهان دوران بود، «ساده‌لوحان» آنان‌اند که فراست، هوش و تیزبینی الهی او را درنیافته، در بند دنیایند و «نُکرا» را زیرکی می‌نامند! از منظر نگارنده، گویی که مرحوم آیت‌اللہ منتظری، یک محی‌الدین عربی برای فقه تشیع است که سراسر زندگی‌اش تفسیر ابیات آغاز این نوشتار است.

« ۶۹ »

## گفت: هیهات منّا الذّله

«سید ابراهیم نبوی»

شرافت را بزرگی معنا کرده‌اند و بزرگی لباسی نه چندان فاخر برای قامت شرافت است، شاید کلمه «بزرگواری» بهترین تعریف از واژه شرافت باشد، همان که امام حسین بخاطرش کشته شد تا به ذلت نیافتد. بسیاری از آنان که تاریخ واقعه عاشورا را خوانده‌اند، می‌گویند آنچه باعث شد تا امام حسین مرگ را انتخاب کند، مواجهه وی با مرگ بزرگواری آدمیان بود و او نمی‌خواست شرافت و بزرگواری خود را از دست بدهد، حتی اگر هزینه آن انتخاب مرگ باشد. دیشب می‌خواستم چیزی بنویسم درباره عاشورا و قلمم چون اسبی سرکش رم می‌کرد از کاغذی که سفیدی‌اش را چون پرچم صلح آماده توافقی کرده بود، احساس می‌کردم از دین گفتن و به فجایع حکومت دینی اشاره نکردن، شاید که کاری بس نادرست باشد.

یادم می‌آمد فریادی که می‌گوید «هیّهات منّا الذّله»، و با خود فکر می‌کردم که اگر واقعاً ذلت و خواری اینقدر دشوار است، کدام مرد خدای است که در این روزها در مقابل حجم عظیم ذلت و خواری که بر سر ملت ایران آمده است، کلمه‌ای بگوید؟ یعنی از این همه روحانیون و مراجع و بزرگان دین، که بالای منبر می‌گویند که ای کاش فریاد «هل من ناصر» حسین را شنیده بودند تا به روز واقعه عاشورا خود را می‌رسانند، یک نفر هم نیست که مصداق زمینی بزرگواری و شرافت شود؟ تا نه معیاری برای رفتار شجاعانه ما، حداقل نامی و عنوانی باشد



تا بگوئیم شرافت و بزرگواری و معنویت هنوز نمرده است؟  
صبح خبر رسید که مرد. و خبرهایی چنین چه زود می‌رسد. ساده و  
سریع؛ آیت‌الله منتظری درگذشت. علت چه بود؟ ساده، آیت‌الله در  
خواب درگذشت، مثل همه خوبان و مردانی که روح‌شان برای رفتن  
تن‌شان را آزار نمی‌دهد و جان‌شان آنقدر راحت و ساده جهان را رها  
می‌کند که گوئی مرگ برایشان ساده‌ترین انتخاب است. همان که بیهقی  
در حق چنان بزرگانی گفته بود «کار چنین خواجه نه کاری است خرد.» و  
همان که حسین بن علی گفته بود، که وقتی باید با ذلت و رذالت زیست،  
انتخاب مرگ آسان‌تر از آسان می‌شود. و فرزندش، دیروز گواهی داد که  
هنوز هم که هنوز است، شرافت و بزرگواری ممکن و میسر است. حالا  
دیگر آدمی می‌تواند جشن بگیرد، آدمی می‌تواند راست بایستد و به  
تمام تاریخ بگوید که شرافت مقدور و میسر و ممکن است. می‌تواند  
بگوید «هیئات منّا الذلّة». می‌تواند بگوید مردی که از جنس روح بود، و  
از قدرت هیچ نمی‌خواست جز وسیله‌ای برای کاهش دردهای مردمان،  
جهان را ترک کرد، بی‌آنکه در برابر مرگ نیز زانو خم کند یا سر فرود  
آورد. زندگی آیت‌الله تفسیر این کلام بود: «هیئات منّا الذلّة».

میان بزرگی و بزرگواری فرق است، فرقی بسیار بزرگ، همان فرقی  
که میان دلیری و شجاعت است. بزرگان می‌توانند با قدرت شمشیر به  
بزرگی رسیده باشند، و هرگز در ذات آنان ذره‌ای بزرگواری و شرافت  
نباشد، اما بزرگواران شجاع‌ترین مردمانند که بیش از هر چیز برای  
بزرگی انسان احترام قائلند. آنان می‌توانند از جان خود و از هر آنچه  
روی زمین است چشم‌پوشند تا از بزرگی و شرافت انسانی حمایت

کنند. آنها همان بزرگوارانی هستند که بی وجود آنان جهان بی معناست، کسانی که گویی زاده شده‌اند تا شهادت دهند که انسان بزرگ و شریف است، زاده شده‌اند تا بگویند حقارت و رذالت شأن انسان نیست، زاده شده‌اند که در این برهوت بزرگی و منزلت گواهی بدهند که انسان می‌تواند در مقابل قدرت ذلیل و حقیر نباشد.

منتظری زمانی در بالاترین موقعیت و منزلت اقتدار نشست، نشست و همه مردم حرمتش را داشتند، چنانکه آیت‌الله خمینی بدون نظر او کاری نمی‌کرد، و بعد او در همان موقعیتی قرار گرفت که وقتی بزرگان در آن موقعیت قرار می‌گیرند، بزرگی شان به فنا می‌رود و در انتخاب میان شخصیت انسانی و قدرت، به سمت قدرت می‌روند؛ یا برای اینکه قدرتمندی صالح باشند، یا بخاطر اینکه قدرت صلاحیت انسانی را از آنان سلب می‌کند. اما منتظری وقتی از قدرت کنار گذاشته شد، فراموش نکرد که باید چه کند. او در کنار همه مظلومان و همه رنج‌کشیدگان باقی ماند، ماند تا پناه بی‌پناه‌ترین آدمها باشد و حتی در زندان ابدی خود، معلم شرافت و بزرگواری ماند.

هیچ کس تردید نداشت و ندارد که در میان مراجع تقلید شیعه و روحانیون کشور، کسی بزرگتر از منتظری نبود. اما شحنگان و داروغگان و اهل بیت قدرت چشم دیدن او را نداشتند، گفتند که شیخی ساده‌لوح است، گفتند که متأثر از دیگران است، گفتند که خانه‌اش محل نفوذ دشمن است، بیست سال با تحقیر نامش را بردند، بی‌آنکه به این بیاندیشند که بزرگی را القاب دهان پرکن مجیزگویان و چاپلوسان و قدرت‌پرستان نمی‌سازند، بلکه این قلب‌های مردم است که اندازه آدمها

را تعیین می‌کند. اگر بزرگی را با تبلیغ می‌شد ساخت، امروز مردم [ . . . ] را هم انسانی بزرگ می‌دانستند. دقیقاً از همان دری که قدرت به روی منتظری بسته بود و قفل کرده بود و کوچه را هم برای او و خاندانش ممنوع کرده بود، درهای قلب مردم به رویش باز شد. منتظری که از اولین روزهای جوانی رنج مردم را بر شانه‌های خویش حمل کرده بود، پس از اینکه خانه و کوچه و نام و نشانش از تمام صحنه‌های رسمی زندگی حکومتی پاک شد و خانه‌اش محاصره شد، در خانه دل مردم نشست. خانه‌ای که درهایش تا روز آخر به روی او بسته نشد. گوئی که پیرمرد وظیفه داشت تمام اعتمادی را که رفتار زشت روحانیون از مردم گرفته بود، به مردمان بازگرداند، تا به آنان بگوید که اگر پرده‌داران حریم قدرت به شمشیر همه را می‌زنند، کسی هست که مرهم دردهای ملت باشد.

آیت‌الله العظمی منتظری، که نامش را و عنوانش را دو دهه از او ربوده بودند، با همان شیوه‌ای در دل مردم به عمر خود ادامه داد که بزرگانی چون او رفتار کرده بودند، او که از نامحرمان حکومت خوانده شده بود، محرم همیشگی مردم شد و دانست که این مردم نیاز به رفیقی دارند تا هر چند که خود بی‌پناه است، اما پناهگاه مردمانی شود که نه در خانه خود امنیت داشتند و نه در خیابان، و مگر خود او امنیت داشت؟ مگر خودش تمام آنچه داشت فدیة مردم نکرده بود، مگر در تنگ‌ترین روزهای دشواری و مرگباران زندانیان به دادشان نرسیده بود، مگر فرزندش و دامادش و نوه‌اش و نتیجه‌اش و همه و همه آنها که از تبار او بودند، جز رنج چیزی از این سرزمین گرفته بودند؟

ما بودیم و پیرمردی که همه دوستانش هم او را انکار کردند، درهای خانه‌های شان را بستند و او را در تنهایی مطلق گذاشتند، اما حقیقت سرانجام خانه دل آدمی را پیدا می‌کند، زمان گذشت و صبر و استقامت و پایداری بی نظیر او نتیجه داد، هر که رفته بود، پشیمان تر از قبل به قبله او بازگشت. منتظری شجاع و بی باک، صمیمی و مهربان، بی دریغ و بی مانع، شد همان که باید می‌شد، مردی که نه پروای بیان کردن خود را داشت و نه برای گفتن حقیقت و عمل به آن نیازی به قدرت داشت. بی نیازی از یک جا برمی‌خیزد، آنجا که هیچ نخواهی، آنجا که بتوانی بنشانی این خلق بیشمار را بر شانه‌های خویش و نشان‌شان دهی که خورشیدشان کجاست. و او از بزرگان بود، و او بزرگوارترین بزرگان بود که هیچ و مطلقاً هیچ سیاهی بر صفحه تاریخ زندگی اش ننشست.

از میان مردان خداوند کسانی هستند که نه با دولتی و دفتری، نه با درگاهی و بارگاهی، بلکه تنها با خدای خود پیمان می‌بندند، و از آنان کسانی هستند که می‌مانند و شهادت می‌دهند بر اینکه زمین هنوز از خیر و نیکی پاک نشده، و کسانی هستند که می‌میرند و با مرگ خود گواهی می‌دهند که عمری را زیستند، بی آنکه کارنامه زندگی خود را به سیاهی و کوچکی و ذالت بیالایند. کسی باید در زمان ما می‌بود تا به آوای مردی که در محاصره شرارت تنها مانده بود و همراه می‌طلبید پاسخ دهد، تا به تمام تاریخ بتواند ثابت کند که آدمی بزرگتر از ابتدال قدرت و ذلت است و چنین کرد و چنین شد. خدای او را رحمت کناد که از عزیزترین مردان خدا بود.

«۷۰»

## آموزگاری که پاک رفت

«فرخ نگهدار»

آیت‌الله منتظری شخصیتی نامکّرر است. به این دلیل که شهوت قدرت گوش او را کر، چشم او را کور، و قلب او را سنگ نکرد. به این دلیل که پای بندی‌اش به حق و حقیقت، و دفاع‌اش از مظلوم، بی‌خداشه بود و هرگز آن را در پای اریکه قدرت قربانی نکرد؛ به این دلیل که هرگز سیاست و قدرت سیاسی را به دسیسه و دروغ نیالود.

او ایستادن در کنار مظلومان را عبادتی والاتر از نشستن بر کرسی ولایت یافت؛ و این همه قدرت، شجاعت، استقامت، بی‌نیازی و بی‌ریایی برآستی در تمام تاریخ سیاست بی‌تکرار است.

بسیاری می‌گفتند عشق‌ها از این خاک گریخته، انسانیت و صفا از دل‌ها رخت بر بسته، منفعت طلبی و خودخواهی و حق‌کشی و ستم همه جا گیر شده است، اما این دروغ بود. آیت‌الله منتظری، در آن زمهریر سال‌های دهه ۶۰ - به بهای دست شستن از قدرت - سکوت را شکست و نور نوع‌دوستی، مهرورزی و ایمان به حق را از نو در دل ستمدیدگان زنده کرد؟ آیا اگر ایستادگی منتظری نبود باز هم امیدی بود که نسل ما برای رهایی از ستم و استبداد از نو برخیزند و به کسی اعتماد کنند؟ همه جا دل‌ها مهربان شوند و نور امید در نگاه‌ها بلغزد؟

این ایستادگی او بود که غمزدگان و ستمدیدگان را زنده کرد و روزی آمد که آزاده‌ای سیره آیت‌الله منتظری را سرمشق کند و هر رنگی از این رنگین کمان سبز، از شیعه و سنی تا گبر و ترسا و کافر، همه او را پیشوای

معنوی خود شناسند.

در زندگی آموخته‌ام که سیستم‌های عقیدتی، فرهنگی و یا حقوقی برای آنند که در هر کشاکش به ما کمک کنند که تصمیم به عمل خیر و دفاع از حق را، از تصمیم به عمل شر و ارتکاب ستم را از هم تشخیص دهیم. و من، فرخ نگهدار، از شاگردان مشتاق آیت‌الله منتظری و شیفته‌ی روش او در این تشخیص هستم. من از محضر او آموخته‌ام که هر سیستم عقیدتی، فرهنگی یا حقوقی را می‌توان و باید چنان تعبیر کرد که تصمیم و عمل تو به حق هر چه قرین‌تر گردد و از ظلم تا هر حد ممکن دورتر شود. من از آیت‌الله منتظری آموخته‌ام که کسانی که از نظام‌های موجود نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به حدّ اعلا به سود خیر بهره‌کشی کنند، هم کمتر راهگشای تحول آن نظام‌ها در سمت مثبت هستند؛ و هم اطمینانی نیست که آنها، پس از تغییر، نظام تازه را در خدمت عمل خیر به کار گیرند. من از آیت‌الله منتظری آموخته‌ام که حتی در بسته‌ترین سیستم‌ها هنوز هم برای همه کس جایی بس فراخ برای پای‌بند ماندن به انسانیت و دفاع از حق و برای تغییر باقی است.

این روزها از نقطه نقطه ایران سیل سوگواران به سوی قم روان است. میلیون‌ها ایرانی که امروز بر سر خاک آیت‌الله منتظری بر سیره و میراث او تأمل می‌کنند بی‌هیچ چشم‌داشت و پاداش، از صمیم قلب دعا و آرزوی خیر بدرقه‌ی راهش می‌کنند. آنها بی‌گمان پیش خود اجر و قرب او را با آن شخص به قدرت نشسته قیاس می‌کنند.

کدام لذت بالاتر از لذت ولایت بر قلب‌هاست؟ و کدام ذلت پست‌تر از دریدن قلب ندا، و یا چشم‌پوشی بر آن است؟

«۷۱»

## هزار مرتبه تعظیم بر صداقت تو

«صدیقه و سمقی»

شکست صولت بیداد را شجاعت تو  
هزار مرتبه تعظیم بر صداقت تو  
به روزگار سکوت و تغافل و تقصیر  
بلند، بانگ تو بود و بلند، همت تو  
دلیر بودی و تنها میان معرکه‌ها  
فراز شد سر آزادگی ز رایت تو  
در این زمانه تاراج دین و عقل و شرف  
پناه برده شریعت به کوی حرمت تو  
چنان به خاک زدی پشت اهرمن را سخت  
که قد نکرد دگر راست، پیش قامت تو  
دلیل خصم که دشنام بود دشنه و زور  
چه پست باشد و بیهوده پیش حجت تو  
نمانده بود ز تقوا و زهد دیگر اثر  
بدون دامن سبز تو و طهارت تو  
شکست قامت عدل و فتاد رایت داد  
کجاست دست نوازشگر حمایت تو؟  
تو مرهم و، تو حکیم و، تو یاور مظلوم  
حقیر، هر چه جز این بود پیش عزت تو  
چنان که جاری و سرسبز بودی و سرشار  
شکوه مطلع نوروز باد هجرت تو

۳۰ آذرماه ۱۳۸۸

### میراث‌دار دینداری و آزادگی

«احسان هوشمند»

آیت‌الله حسینعلی منتظری به عنوان یکی از شخصیت‌های دینی و سیاسی ایران معاصر روز گذشته دارفانی را وداع گفت. مرحوم آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۰۱ از مادر زاده شد و در طی ۸۷ سال زندگی همراه با فداکاری، رنج، زندان، حصر، بی‌مهری و تلاش خویش، اثرات ماندگاری در حوزه‌های مختلف دینی و فقهی، فرهنگی، ملی، سیاسی و انسانی بر جای گذاشت.

مرحوم آیت‌الله منتظری بخش زیادی از عمر خود را وقف مبارزه با استبداد نمود. از سال ۱۳۴۰ تا پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ بی‌وقفه در زندان یا تبعید بود. بخشی از دوران طولانی رنج زندان نیز همراه با فرزندش مرحوم محمد منتظری طی شد. پس از پیروزی انقلاب، در مجلس خبرگان به عنوان جانشین آیت‌الله خمینی برگزیده شد و پس از آیت‌الله طالقانی مدتی عهده‌دار امامت نماز جمعه تهران بود. مرحوم آیت‌الله منتظری به دلایلی از جمله مخالفت جدی با اعدام‌های بی‌رویه دهه شصت و نیز وضعیت زندان‌ها، استمرار جنگ و ... مورد بی‌مهری قرار گرفت و فشارهای سختی را متحمل شد و در نهایت با استعفای ایشان از قائم‌مقامی رهبری زندگی ایشان وارد مرحله تازه‌ای شد. پس از فوت آیت‌الله خمینی، فشارها بر آیت‌الله منتظری تشدید شد. حصر خانگی، حملات نیروهای معلوم و نامعلوم به بیت ایشان، دستگیری اعضای خانواده و ... از جمله این تضییقات و فشارها بود. هر چند



تمامی این فشارها و رنج‌ها موجب نشد تا ایشان ذره‌ای از مواضع خود کوتاه آید.

آیت‌الله منتظری به دلایل گوناگونی یکی از مهمترین شخصیت‌ها و نخبگان ایران معاصر به‌شمار می‌رود.

۱- در حوزه فقهات آیت‌الله منتظری را باید از نسل نوین مجتهدان و مراجعی دانست که دغدغه عصر و زمان خود را داشت. با مسائل زمان خود عمیقاً مواجهه داشت و برای این دست از موضوعات نیز با فتوای تازه و بی‌سابقه خود منشأ شکل‌گیری نگرش‌ها و رویکردهای نوینی در فقه گردید. هر چند باید آیت‌الله منتظری را یکی از پیشگامان طرح نظریه ولایت فقیه دانست اما گذر زمان نشان داد قصد و منظور وی از ولایت فقیه نه حاکمیت مطلقه و بی‌قید و شرط یک فقیه بر تمام شئون سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است؛ بلکه ولی فقیه مورد نظر ایشان تنها ناظری است بر مسائل جاری کشور! همچنین از همین منظر فتاوی‌های بی‌شمار ایشان درباره حرمت حقوق دگراندیشان نشان از هم و غم ایشان برای بسط آزادی‌های سیاسی و مدنی داشت. امری که تا پیش از آقای منتظری کمتر سابقه‌ای در میان فقهای شیعه داشته است. فتوای ایشان در خصوص حقوق بهائیان نمونه‌ای از نوآوری و در عین حال مواضع شجاعانه ایشان است. کمتر فقیهی در سده معاصر با چنین جسارتی درباره حقوق بهائیان و سایر جریان‌های عقیدتی اعلام موضع کرده است. آثار متعدد فقهی ایشان اینک یکی از منابع جدی در حوزه علوم حوزوی به ویژه فقه و اصول به‌شمار می‌رود.

۲- آیت‌الله منتظری گذشته از برجستگی فقهاتی و نوآوری‌های

گوناهگون در این حوزه، از مناظر گوناگون دیگری نیز دارای برجستگی‌های بی‌بدیلی بود. صداقت همراه با شجاعت ایشان، تجربه زندان‌های طولانی و شکنجه‌های سنگین در رژیم گذشته و تعامل آزاد و بی‌قید و شرط با دگراندیشان موجب شده بود همواره نسبت به حقوق اساسی ملت به ویژه آزادی‌های مدنی و سیاسی حساس باشند. شاید بسیاری از زندانیان دهه شصت فراموش نکرده باشند که آیت‌الله منتظری برای نظارت بر زندان‌های آن دوران و با کمک برخی از نزدیکان و دوستان خود، در قالب زندانی از وضعیت زندان‌ها و زندانیان باخبر می‌شد و این هشیاری ایشان موجب کاهش رنج و آلام زندانیان سیاسی در آن دوران می‌گردید. مقاومت آیت‌الله منتظری در برابر موج گسترده اعدام‌های دهه شصت بر کمتر کسی پوشیده است. در آن دوران به جز ایشان و تعداد محدودی از نخبگان کمتر کسی جسارت و جرأت چنین مقاومت و اعتراضی داشت، بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی و شخصیت‌های حکومتی یا با این وضعیت همراه شده یا سکوت پیشه کردند. انتشار خاطرات آیت‌الله منتظری با رایه اسناد و مدارک مختلف بخشی از ابعاد پنهان این ماجرای غم‌انگیز را به تصویر می‌کشد. بی‌گمان خاطرات ایشان یکی از مستندترین و دقیق‌ترین گزارش‌های موجود در این خصوص می‌باشد. البته خاطرات منتشر شده ایشان برای آگاهی از بسیاری از رویدادهای چهار دهه اخیر کشور حائز اهمیت می‌باشد.

۳- توجه به حقوق پیروان مذاهب دیگر و به ویژه اهل سنت در ایران یکی دیگر از مشخصه‌های تلاش این فقیه برجسته می‌باشد. اعلام

هفته‌ای به نام هفته وحدت در جمهوری اسلامی از طرف ایشان نه برای تشریفات! بلکه نشانی از عمق دغدغه‌های آیت‌الله بود. حضور ایشان در دوران تبعید در شهر سقز موجب شده بود شناخت ایشان از اهل سنت منحصر و محدود به منابع و آثار مکتوب یا گزارش‌های شفاهی نباشد. تلاش ایشان برای نزدیک کردن دیدگاه‌های شیعه و سنی و در عین حال حفظ حقوق سنی مذهب‌ان مسلمان از این رویکرد قابل تأمل است.

۴- همراهی آیت‌الله منتظری با حرکت عظیم و مردمی جنبش سبز نقطه عطف دیگری در مبارزات ملت ایران محسوب می‌شود. مرحوم آیت‌الله منتظری در شش ماه گذشته با تمام وجود و علیرغم کهولت سن از این جنبش و خواسته‌های دموکراتیک، مسالمت‌آمیز و فراگیر آن حمایت کرد. فتاوی بدیع ایشان درباره ولایت فقیه، امر به معروف و دیگر مواضع ایشان پشتوانه‌ای برای این جنبش محسوب می‌شد. درگذشت این فقیه آراسته به معنویت، اخلاق، مردم‌داری و اخلاص برای مردم ایران ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر است. بی‌گمان ملت حق‌شناس ایران با حضور سبز، میلیونی و یکپارچه خود در مراسم تدفین و ترحیم این فقیه ارزشمند، بار دیگر با آرمانهای سبز مرحوم آیت‌الله منتظری تجدید میثاق خواهد کرد.

## حجت مسلمانی ما

«حسن یوسفی اشکوری»

بهرام بیضایی، نویسنده و کارگردان با فکر و نامدار کشورمان، در فیلم «روز واقعه» (که به گمانم پر محتواترین و بهترین اثر هنری درباره رخداد عاشورا و حادثه کربلا است) از زبان قهرمان داستانش (که یک جوان مسیحی نومسلمان عاشق است اما حسین و مسیح را با هم در یک سیما - به شکل نمادین دو خورشید بر یک نيزه می بیند-)، جمله‌ای درباره مقتدای نویافته‌اش می‌گوید که از منظر ایمانی و تاریخی بسیار عمیق است: «حسین حجت مسلمانی ما است!»

باور کنید که بدون گزافه‌گویی‌های معمول می‌گوییم: «منتظری حجت مسلمانی ما بود». نمی‌خواهم بگویم او تنها حجت ما بود (گرچه سوگمندان باید گفت که در دوران اخیر حجج زیادی برای اسلام و تشیع باقی نمانده است)، اما بی‌گمان او در میان عالمان دین عالیترین حجت بود و در سطح عام از کم‌نظیرترین الگوهای دینی و اخلاقی در عرصه دین و سیاست به‌شمار می‌آمد. در روزگاری که به تعبیر زیبای شریعتی «قبله‌ها» به راحتی خیانت می‌کنند (و کردند) و امیدها را به نوامیدی و ایمانها را به ریا و راستی‌ها را به نفاق تبدیل می‌کنند (و کردند) و اخلاق سخت در پای دیو قدرت ذبح شرعی شده است، منتظری به عنوان یک شخصیت حوزوی و متعلق به نسل گذشته و دومین رهبر روحانی مبارزه در طول نیم قرن اخیر و بویژه دومین مقام دینی - سیاسی در نظام برخاسته از انقلاب، با جهاد اکبر و اصغر خود، توانست به مقام بلند و یگانه حجت مسلمانی نسل انقلاب و نسل پس از انقلاب تعالی یابد و بر تارک تاریخ معاصر ما خوش بنشیند و جاودانه شود.

اسلام چیست؟ اگر دین را در منظومه کلان خود در قرآن و سنت بجوییم و به اصل «دین در خدمت انسان نه انسان در خدمت دین» باور داشته باشیم، دین عبارت است از: اخلاق (با محوریت دو عنصر اخلاص و آزادگی)، آزادی (در تمامیت آن و با مصادیق زمانی - مکانی آن)، عدالت (در تمامیت آن: سیاسی، اقتصادی، حقوقی، منزلتی...) که البته مآلاً تمام اینها در خدمت رهایی و به تعبیر اسلامی «فلاح» آدمی قرار دارند و باید باشند. مؤمنان راست کیش و راست کردار همواره چنین اند و باید بکوشند چنین باشند. اگر در دین احکام و شریعتی نیز جعل شده است، الزاماً باید در شرایط جعل آنها در نسیت زمانی - مکانی خود چنین نقش و کارکردی داشته باشند.

منتظری در حد بسیار برجسته و بویژه در زمانه عسرت و خیانت قبله‌های روزگار ما و در قیاس با همگنان خود، به راستی یک «حجت اسلام» و «آیت خدا» بود و از این رهگذر او یک نماد بزرگ و یک حجت مسلمانی برای هر مسلمان آگاه و اخلاق‌مدار این روزگار به شمار می‌آمد. زیرا او همان سه مفهوم و غایت دینی یاد شده را به کمال داشت. آزاده بود و مخلص و از این رو همواره سیاست‌ورزی و مبارزات اجتماعی و انقلابی‌اش بر بنیاد اخلاق و آزادگی استوار بود. به آزادی باور عمیق داشت و از منظر دینی آدمی را مختار می‌شمرد و از دین تحمیلی بیزار بود. از این رو به برابری نسبی حقوقی و انسانی و سیاسی معتقد بود و در چهارچوب گفتار و نظام فقهی خود از آن حمایت می‌کرد. عدالت برای منتظری مهم بود و تمام وجوه عدالت را باز در چهارچوب گفتمان کلامی و فقهی خویش محترم می‌شمرد و برای تحقق آن در نظام تبعیض محور و بنیاد یافته بر اصل خودی و غیر خودی و به اصطلاح «نظام حامی پرور» حاکم در این سی سال تلاش

بسیار می‌کرد. او یک فقیه سنتی بود اما در سطحی فراتر و انسانی‌تر و اخلاقی‌تر از حقوق انسانی تمام شهروندان دفاع و حمایت می‌کرد. البته او نیز در تمام عمر پرفراز و نشیبش، مانند دیگر آدمیان، در حال تحول بود و اما نکته آن است که او از عالم سنتی و نظام فکری کهن به سوی جهان مدرن و مؤلفه‌های نوین آزادی و آزادگی و عدالت و برابری در حال تحول و سیر بود و این برای یک فقیه معمر حوزوی یک تعالی و امتیاز بزرگ به شمار می‌رود.

با این همه آنچه در سنت و سیره آیت‌الله العظمی منتظری مهم و برجسته است، شجاعت اخلاقی و دلیری در اندیشه و گفتار و اخلاص در اعمال است. او به تعبیر امامش علی بن ابیطالب دنیا را سه طلاقه کرده بود و در عمل نشان داد، به رغم اکثر همگنان و همقطارانش در پروسه انقلاب و در اردوگاه نظام جمهوری اسلامی، ذره‌ای میل به قدرت و ثروت و منزلت‌های اعتباری ندارد و همین بی‌نیازی و وارستگی در او شجاعتی کم‌نظیر پدید آورده بود. شریعتی می‌گفت «داشتن» انسان را محافظه‌کار می‌کند و «خواستن» آدمی را ذلیل، و منتظری نه می‌خواست تا تن به ذلت دهد و نه داشت که برای از دست دادنش محافظه‌کاری کند. از این رو او در چهارچوب نظام اندیشگی‌اش و در حد تشخیص خود، هر بار و هر جا که ستمی دید، شجاعانه به اعتراض برخاست و هر جا ستم‌دیده‌ای یافت با دلیری و بدون ملاحظه کاریهای عموم عالمان و سیاستمداران به حمایتش اهتمام کرد. او از معدود شخصیت‌های انقلاب بود که مفتون کاریزمای رهبر با نفوذ و مورد احترامش یعنی آیت‌الله خمینی نشد و از این شجاعت برخوردار بود که در هر جا کاستی و انحرافی در کار انقلاب و مدیریت کشور مشاهده کند بی‌پروا و با اخلاص تذکر دهد و انتقاد کند و تا پایان نیز حتی به قیمت از دست

دادن مقام و منزلت ظاهری و حتی از دست دادن یک زندگی عادی بر این نقد مداوم و خیرخواهانه ادامه دهد. از آنرو او حجت مسلمانی ما بود که اگر فقیهی یا انبوه فقیهانی به حقوق مردم تجاوز می‌کردند و می‌کنند و فی‌المثل فرمان به کشتار زندانیان سیاسی می‌دهند، فقیه درجه اول دیگری بوده است که از منظر دین و فقه به این رفتارها اعتراض کند و صریحاً اعلام کند که این اعمال خلاف شرع است. اگر چنین اعتراضی از چنین مقامی صورت نمی‌گرفت، در این روزگار پرفتنه و پر شبیه مسلمانان به سادگی نمی‌توانستند چنان رفتار منسوب به دین را محکوم کنند. همین جایگاه موجب شده است که برنده جایزه صلح نوبل و سخنگوی حقوق بشر ایران در سطح جهانی خانم عبادی، منتظری را «پدر حقوق بشر ایران» بنامد. با این همه او نه تنها حاکمان و ارباب قدرت را ارشاد می‌کرد و به نقد می‌کشید، بلکه از نقد خود و برخی افکار و یا رفتارهای گذشته‌اش نیز ابایی نداشت.

با توجه به تمام ویژگی‌ها، منتظری نه تنها الگو و حجت مسلمانی مؤمنان است، که الگوی انسانی و اخلاقی تمام آزادیخواهان، اخلاق‌محوران و عدالت‌طلبان است. بیانی‌ها، مقاله‌ها و داوریه‌های افراد و گروه‌ها و طیف‌های متنوع و متکثر و حتی متضاد ایرانی و غیر ایرانی در مورد شخصیت، گفتار و رفتار منتظری در این روزها مؤید این مدعا است. او به درستی «پدر معنوی» جنبش مدنی و اخلاق‌مدار و آزادیخواهانه ملت ایران در این زمانه عسرت بود. خدایش بیامرزد. به یاران، شاگردان و بویژه به بیت معزز و همسر و فرزندان برومند آن فقیه مجاهد تسلیت و تعزیت می‌گوییم و جای یگانه‌اش در جنبش سبز ایران جاودان باد.

## مردی که حق تکلیفش بود از میان ما رفت

«نویسنده نامعلوم»

مردی در یک تصمیم‌گیری بزرگ قرار می‌گیرد. انتخاب برای حق‌گویی و دفاع از مظلوم حتی اگر هم فکرت نباشد و سمت دنیایی کدام را انتخاب می‌کند. و مرد با بزرگی اولی را می‌پذیرد. مرد، بزرگ‌مرد می‌شود. ظلم عصبانی می‌شود. بزرگ‌مرد را محصور می‌کند. اما ظلم از ترس دیدن بزرگی او را محصور می‌کند هر روز با توطئه‌ای جدید. ظلم می‌داند بزرگ‌مرد محصورشدنی نیست. ابتدا با ساختن جک‌های مبتذل سعی می‌کند او را از چشم مردم بیندازد، نمی‌تواند. ارتباطات او را قطع می‌کند نمی‌تواند. بزرگ‌مرد همه را تحمل می‌کند و به بزرگی‌اش می‌افزاید. بزرگ‌مرد اما تا آخرین روزهای عمرش ظلم را برای هدایت راهنمایی می‌کند. اما مگر می‌شود هدایت کرد. روزی‌های آخر فرا می‌رسد تا لحظه‌های آخر با مردم هست. کسی انتظار رفتنش را نداشت. آسوده خاطر بلند می‌شود وضو می‌گیرد و دست مرگ را می‌گیرد. و مرگ را در رختخواب به آغوش می‌گیرد. و به خواب می‌رود به راستی به خواب می‌رود. تصویری که از او دیدم گمان نمی‌بردم بزرگ‌مرد مرده باشد خیال من خوابی آرام می‌دیدش. اما این خواب آرام خواب ظلم را ناآشفته کرد. ظلم دنبال محصور کردن خواب آرام بزرگ‌مرد را در سر داشت. اما فرشتگان خواب بزرگ‌مرد را دمیدند. بی‌آنکه بدانند و بخواهند قلبهای بی‌شماری بر خواب بزرگ‌مرد آمدند. ظلم عصبانی شد چشم‌ها را تنگ کرد می‌خواست شمارگان قلبها را اندک ببیند و این



نشد و به خنده قلبهای بی‌شمار درآمد. فردا روزش قصد قیاس داشتند. جمعیت را خودجوش! فراخواندند. همگان دیدند اما نه مقایسه تعداد را چرا که پیشترها این قیاس‌ها دیده شده بود. دنیا قلبها را دید، قلبهایی که تنها کینه در آنها بود و به عکس و بیت هم رحم بر نیاوردند و قلبهایی را که تنها به مهمانی خواب بزرگ مرد آمده بودند. و بعد از آن هر گوشه از خانه مان خواستیم برای بزرگ مرد لالایی با اشک چشم بخوانیم ظلم سر می‌رسید. اما افسوس که ظلم نمی‌دانست که بزرگ مرد در قلب ماست. و به خود گفتم خداوند کمی به من و ما نیز رحم بفرما که همانند بزرگ مرد در انتخاب سربلند باشیم.

اشکهایم را قطره قطره و دور از نگاه ناپاک ظلم نثار تو می‌کنم ای بزرگ مرد سرزمینم.

« ۷۵ »

## نام تو در دفتر تاریخ سبز

«شاعری که خود را معرفی نکرد»

بیست و نه آذر هشتاد و هشت	مرد خدا منتظری درگذشت
منتظری رفت ولی روسپید	خنده کنان سوی خدا پرکشید
مرغ دلش از قفس آزاد شد	نعره مستانه زد و شاد شد
پیر سفر کرده سلام علیک	سینه سپر کرده سلام علیک
مرجع محبوب دل ملتی	دشمن ظلم و ستم و ذلّتی
رفتی و از رفتنت آزرده‌ایم	بعد تو ما زخم نمک خورده‌ایم
زخم نمک خورده ما را ببین	چهره پژمرده ما را ببین
ای نفس گرم نگاه تو سبز	بعد تو آینده راه تو سبز
ای تو دل آزرده ز اهریمنان	خون جگر خورده ز اهریمنان
مرجع با جهد و جسارت تویی	رفته به تبعید و اسارت تویی
عمر تو هر چند به زندان گذشت	با دل خون و لب خندان گذشت
ای شرف و عزّت روحانیت	فقه تو بر پایه انسانیت
ای غمت آزادی ایرانیان	مرگ تو از غصه زندانیان
بر سر سجاده سبز امید	روز و شب از چشم تو خون می‌چکید
عارضه قلبیت هر چند بود	رفتن تو لطف خداوند بود
خون خدا باز به جوش آمده است	بار دگر حق به خروش آمده است
راه تو راه شهدا بود و بس	گسترش دین خدا بود و بس

قصد تو جز بسط عدالت نبود      قصد اهانت به ولایت نبود  
 مدعیان، فتنه به پا کرده‌اند      خون به دل خلق خدا کرده‌اند  
 ما همه دیدیم که حق با تو بود      مدعیان را همه رسوا نمود  
 ما همگی حصر تو را دیده‌ایم      پاره‌ای از عصر تو را دیده‌ایم  
 مصلحت‌اندیش نبودی پدر      گمشده در خویش نبودی پدر  
 ای زده آتش به دل و جان ما      رفتی و شد شام غریبان ما  
 ما ز مریدان قدیم توایم      ما همه طفلان یتیم توایم  
 درد تو دوری ز ریاست نبود      فاصله دین ز سیاست نبود  
 نام تو آلوده گندم نشد      لحظه‌ای در پرده شب گم نشد  
 نام تو در دفتر تاریخ، سبز      در نظر و باور تاریخ سبز

«۷۶»

## نیست دگر قرص قمر پیش ما

«فرزند یکی از پاسداران محافظ ایشان»

ثلاثة الیوم محرم رسید

منتظری دعوت حق را شنید

زود بشد، سوی خدا پرکشید

جام وصال خود و حق سرکشید

منتظری رفت ولی بی‌ریا

عرش بدو گفت بیا و بیا

منتظری چشمه‌ای از نور بود

از دغل و کذب و ریا دور بود

منتظری نور دل ناس بود

خط و حساب و منشش راست بود

دیدن او بود بهشت برین

منتظری، روی زمین بهترین

منتظری، منتظر یار بود

معنی تام اولوالالباب بود

بیت چه احزان شده بی بوی او

خانه چه ویران شده بی روی او

ریش شد از دوری او قلب ما

نیست دگر قرص قمر پیش ما

